



مهر زبان فارسی

درمهند و پانزدهمین شماره

مجموعه سخنرانیهای
سومین سمینار زبان فارسی
سومین سمینار زبان فارسی
سومین سمینار زبان فارسی

۲۴ تا ۲۸ خرداد ۱۳۶۵

مرکز نشر دانشگاهی، تهران

مرکز نشر دانشگاه

۵۰۰ ریال



الکتاب
فارسی

۴۲

۵

۱۰





مسائل زبان فارسی

در

هند و پاکستان و بنگلادش

مجموعه سخنرانیهای سومین سمینار زبان فارسی
۲۴ تا ۲۸ خرداد ۱۳۶۵

ویراسته مصطفی اسلامی

اسکن شد

مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۶۶

ادبیات فارسی

۶

مرکز نشر دانشگاهی

۳۰۸



مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش

مجموعه سخنرانیهای سومین سمینار زبان فارسی، ۲۴ تا ۲۸ خرداد ۱۳۶۵

ویراسته مصطفی اسلامی

مرکز نشر دانشگاهی، تهران

چاپ اول ۱۳۶۶

تعداد ۲۰۰۰

حروفچینی: لایوترون مرکز نشر دانشگاهی

لیتوگرافی: بهزاد

چاپ و صحافی: فاروس

حق چاپ برای مرکز نشر دانشگاهی محفوظ است

فهرست

۱	پیام جناب آقای سیدعلی خامنه‌ای
۴	درباره برنامه سمینار/دکتر نصرالله پورجوادی
۸	پاره‌ای از مشکلهای آموزش فارسی در شبه‌قاره/دکتر سید جعفر شهیدی
۱۳	روابط فرهنگی ایران و هند/دکتر علی اوسط ابراهیمی
۲۲	پیوستگیهای اردو با فارسی دری/دکتر محمدحسین مشایخ فریدنی
۵۶	نکاتی در باب روش تدریس متون فارسی به خارجیان/دکتر غلامرضا ستوده
۶۱	آموزش زبان و ادبیات فارسی در هند/دکتر عبدالقدوس منشی
۶۶	مسائل تدریس فارسی در هند/دکتر یعقوب عمر
۶۹	خلاصه سخنرانی دکتر علی شیخ‌الاسلامی
۷۰	زبان فارسی و زبان اردو/دکتر عبدالهادی حائری
۷۷	ادبیات و نفوذ زبان فارسی در بنگلادش/کلثوم ابوالبشر
۸۳	شعر العجم/دکتر مهدی نوریان
۹۱	خلاصه سخنرانی دکتر بشیرانور
۹۲	گذشته و حال زبان فارسی در پاکستان/دکتر نسرين اختر
۱۰۱	روابط رسمی و آموزش فرهنگی زبان و ادبیات فارسی/دکتر محمدکلیم سهرامی
۱۰۸	راههای درست آموزش زبان و مشکلات آن/دکتر محمدجواد شریعت
۱۱۷	فرهنگ نویسی در شبه قاره هند/دکتر اسماعیل حاکمی
۱۲۵	وضع فعلی تدریس زبان فارسی در هند/دکتر نورالحسن انصاری
۱۲۹	زبان فارسی در هندوستان به روایت ابن بطوطه/دکتر محمود روح الامینی
۱۴۲	جلوه‌های عرفان در شعر شاعران پارسی گوی شبه‌قاره/دکتر محمد علوی مقدم
۱۵۴	خلاصه سخنرانی محمد اسلامی
۱۵۵	فارسی - سرمایه فرهنگی ما/دکتر کی.بی. نسیم
۱۵۹	دستورنویسی در شبه قاره هند و مسائل مربوط به آن/دکتر میرغزن خان ختک
۱۷۰	تهیه و تدوین مواد تدریسی فارسی برای غیرفارسی زبانان/پرفسور اظهر دهلوی
۱۷۸	مسائل تدریس زبان فارسی در هند/بلیقیس فاطمه حسینی
۱۸۲	خلاصه سخنرانی دکتر محمد اسلم خان

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

سومین سمینار زبان فارسی که از ۲۴ تا ۲۸ خرداد ۱۳۶۵ از سوی مرکز نشر دانشگاهی برپا شد بررسی «مسائل زبان فارسی در هند، پاکستان و بنگلادش» را در کانون توجه خود قرار داد. یکی از علل این عطف توجه بجا و سزاوار به گفته دکتر نصرالله پورجوادی، گرداننده سمینار «تأثیر عمیق و گسترده‌ای است که زبان فارسی طی قرون متمادی در شبه قاره هند و پاکستان داشته است.» زیرا این زبان «روزگاری زبان دین و علم و ادب سرزمینهای پهناوری در آسیا بوده است.» علت دیگر بی‌تردید اشتیاق ریشه‌دار و پایان‌نیافتنی مردم شبه قاره هند و پاکستان به زبان فارسی است که آن را از يك سو میراث معنوی خود می‌دانند و از سوی دیگر بدان به منزله وسیله ارتباطی می‌نگرند با جهان فرهنگی و تاریخی و مذهبی آشنای خویش.

طی سومین سمینار زبان فارسی صاحب‌نظران ایرانی و میهمانانی که از کشورهای هند، پاکستان و بنگلادش به ایران دعوت شده بودند در قریب به سی سخنرانی به گوشه‌های تاریخی و علل و عوامل نفوذ و گسترش زبان فارسی در آن سرزمینها و مسائل و مشکلاتی که زبان فارسی امروز در آنجا با آن روبروست پرداختند و نکات ظریف و بااهمیتی را یادآور شدند. از این رو مجموع این سخنرانیه‌ها در کنار هم از لحاظ دادن پیش‌زمینه‌ای تاریخی درباره چگونگی ورود و دامنه گسترش زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش؛ توضیح علل شکوفائی زبان فارسی در طول صدها سال و سپس از رسمیت افتادن و آغاز کم‌اعتباری آن؛ نمایاندن شور و اشتیاق مردم آن سرزمینها برای زبان و ادبیات فارسی؛ و نیز برشماری مشکلات آموزشی زبان فارسی و کاستی‌هایی که گسترش آن را متوقف کرده است و ارائه راه‌حلهایی برای از میان برداشتن موانع، منبعی دست‌اول و بسیار سودمند است.

مرکز نشر دانشگاهی بنا به شیوه مرسوم خود اکنون سخنرانیه‌ای ایراد شده در سومین سمینار زبان فارسی را تقدیم صاحب‌نظران و علاقه‌مندان به زبان فارسی می‌کند. در این مجموعه، سه مقاله نیز از مقالات فراوانی که به زبان انگلیسی به دفتر سمینار فرستاده شده

بود، به دلیل نکات با ارزشی که در خود داشتند، آورده شده است. این سه مقاله که در این مجموعه به همان زبان اصلی چاپ شده عبارتند از «آموزش زبان و ادبیات فارسی در هند» نوشته پروفیسور وارث کرمانی از دانشگاه علیگر، «مسائل و راه‌حلهای ممکن»، نوشته دکتر آصفه زمانی از دانشگاه لکهنو و «گذشته و حال زبان فارسی در تاملیل نادو» نوشته دکتر وحید اشرف از دانشگاه مدرس.

در آماده سازی متن سخنرانیها و مقالات برای چاپ در این دفتر کوشش فراوان شد تا جایی که ممکن باشد ویژگیهای لفظی و اصطلاحی نوشته‌های مهمانان خارجی محفوظ بماند ولی متأسفانه در برخی از آنها به علت وجود اغلاط فاحش و سخت فهم بودن کلامشان بنا گیر اصلاحات ویرایشی قابل توجهی لازم آمد. از میان سخنرانیهای ایراد شده در سمینار دسترسی به متن دو سخنرانی آقایان دکتر فتح‌الله مجتبابی و دکتر بهمن سرکاراتی به رغم تلاش فراوانی که به کار رفت میسر نشد و در نتیجه جایشان در این مجموعه خالی ماند.

پیام جناب آقای سیدعلی خامنه‌ای
ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران

بسم الله الرحمن الرحيم

تشکیل این مجمع فرهنگی و حضور فضلاء و ادبای عزیز و ارجمند را که به همت مرکز نشر دانشگاهی و مساعدت وزارتخانه‌های امور خارجه و ارشاد اسلامی صورت گرفته گرامی می‌دارم و از بانیان و شرکت‌کنندگان آن صمیمانه تشکر می‌کنم.

بررسی مسائل و مشکلات زبان فارسی در کشورهای هند و پاکستان و بنگلادش - که این سمینار آن را موضوع کار خود ساخته - یکی از بزرگترین وظایف جمهوری اسلامی ایران و بی‌شک یکی از مطلوب‌ترین و جذاب‌ترین موضوعات برای شما محققان بلندپایه و دانشمند که زمان گرانبهایی از عمر خود را با مسائل این زبان شیرین زیسته‌اید به شمار می‌آید.

اگرچه رسیدگی به مشکلات زبان کارآمد و پربرکتی چون فارسی که قلمرو آن روزگاران دراز، پهنه گسترده‌یی از جهان را دربر می‌داشته و از بنگاله تا خوارزم و از انطاکیه تا کاشغر را با گونه‌گون تمدنها و حکومتها به زیر پر می‌کشیده و ملتها و فرهنگها و مدنیت‌های بی‌شمار را در طول تاریخ و پهنای جهان به هم پیوند می‌داده، کاری عظیم در عرصه فرهنگ و ادب است، لیکن با توجه به نقش بالقوه زبان فارسی در ایجاد رابطه میان ملت‌هایی که بر اثر غربت و انزوای این زبان، از هم جدا مانده و به چشم هم بیگانه آمده و برای آشنایی، به ناآشنایان نیازمند افتاده‌اند، تلاشی از این قبیل که شما اکنون بدان همت گماشته‌اید، ابعادی تازه می‌گیرد و ارزشی مضاعف می‌یابد.

سرگذشت زبان فارسی در شبه قاره و در طول يك قرن و نیم اخیر، سرگذشتی عبرت انگیز و هشداردهنده است. در میان شما هیچ کس نیست که این ماجرای غم انگیز و طراحان و بازیگران آن را نشناسد و کمابیش، انگیزه‌های آن را نداند، ولی از رواج افکندن سکه‌یی چنان رایج و نا آشنا ساختن چهره‌یی چنان مأنوس و بریدن شاهراهی که در طول قرن‌ها، ملتی را تغذیه بسیار ادبی و هنری می کرده است دارای چندان پیامد فرهنگی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی است که یقیناً محاسبه آن، صفحه‌های تازه‌یی در بازشناخت این ماجرا می‌گشاید و اهمیت «سیاست فارسی ستیزی» را برای آنانکه زحمتهای و بدنامیها و خرجها بر خویش هموار کردند تا آن را بتوانند به کرسی نشانند، بیش از پیش آشکار می‌سازد.

درصد ساله اخیر، ملتها با درك عظمت و عمق و گستردگی مسائل زندگی، بر آن شدند که راههای میان خود را کوتاه کرده، پراکندگیهای طبیعی را با پیوندهای انسانی پیوشانند و همه از همه ممکنات یکدیگر بهره گیرند. شگفتا و دریغا که در چنین احوالی، رشته‌یی که قرن‌ها ملتهای بزرگی را به هم پیوند داده بود، می‌گسلد و زبان و واژگانی که برترین دانشها و ژرفترین حکمتها و روشنترین معرفتها را که از قله بلند اسلام می‌جوشد چونان جویبار پر برکتی به همه جای شرق می‌رسانده و بسان خامه پولادینی در همه کتیبه‌های ماندگار تاریخ می‌نگاشته، قربانی بتکده‌های استعمار و استکبار می‌گردد. ناهمزبانی و از آن پس، ناهمدلی میان آنانکه قرن‌ها همزبان و همدل زیسته بودند زخمی در پیکر ما ملتهای منطقه میانی آسیا است که هرچند در وارد آوردن آن، دست سیاست‌ها از همه گنجهارتر است اما نتایج آن، در ضایعات سیاسی منحصر نمانده بلکه به خسران بزرگ فرهنگی و انسانی انجامیده است.

اکنون ما با واجب فرهنگی بزرگی روبروئیم که از آن نمی‌توان به غفلت و تسامح درگذشت. و آن غبار ستردن از چهره زیبای زبان فارسی در همه پایگاههای تاریخی آن است و در این میان، کشورهای پاکستان و هندوستان و بنگلادش که روزگاری خود پرچمدار این زبان بوده‌اند، از منزلتی بلند برخوردارند. میلیون‌ها نسخه دین و دانش و فرهنگ که در سراسر شبه قاره به فارسی نگاشته شده و صدها کتبخانه کم نظیر و گنجینه‌وار فراهم آورده، پشتوانه این منزلت ویژه به شمار می‌رود و تکلیف محققان و اساتید فارسی‌دان و فارسی‌گوی را سنگین می‌کند.

خوشبختانه چراغ فارسی در زادگاه و پرورشگاه اصلی خود، یعنی ایران به هیچ روی افسردگی و خموشی نیافته و روزبه‌روز بر فروغ و گنجایش آن افزوده شده است و این دستاوردی سخت ارزشمند است که سپاس آن باید بر دست و دل ادیبان و عالمان و گویندگان و نویسندگان نثار گردد.

اکنون نیز نوبت شما است که در این وادی، از سرجد و اخلاص، قدمی استوار بردارید و راهی در خور ببیمایید.

توفیق همه شما را از خداوند منان مسئلت می‌کنم و مخصوصاً این محفل ارجمند را خوشامد و سلام می‌گویم.

سیدعلی خامنه‌ای

رئیس جمهوری اسلامی ایران

۱۳۶۵/۳/۲۳

درباره برنامه سمینار

دکتر نصرالله پورجوادی

سرپرست مرکز نشر دانشگاهی

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدم همه حضار گرامی بخصوص برادران و خواهرانی را که از کشورهای هند و پاکستان و بنگلادش برای شرکت در سومین سمینار نگارش زبان فارسی تشریف آورده اند گرامی می دارم. این سمینار به دنبال دو سمینار قبلی که در سالهای ۱۳۶۱ و ۱۳۶۳ از طرف مرکز نشر دانشگاهی برگزار شد از امروز آغاز می شود و تا پنج روز ادامه خواهد یافت. عنوان کلی این سمینارها نگارش زبان فارسی است و علت برگزار کردن آنها مسائل و مشکلاتی بود که ما فارسی زبانان، امروزه با آنها مواجه هستیم، بخصوص از حیث برخورد این زبان با زبانهای خارجی و ترجمه کتابها از آن زبانها به فارسی و بطور کلی بیان مطالب و مفاهیم جدید علمی و فنی و ادبی و فلسفی و غیره. این مسائل و مشکلات را ما در مرکز نشر دانشگاهی که وظیفه اش چاپ و نشر کتابهای دانشگاهی است عمیقاً احساس می کرده ایم و لذا برای بحث و تبادل نظر با صاحب نظران دیگر چهار سال پیش اقدام به برگزاری اولین سمینار تحت عنوان مسائل زبان فارسی کردیم و در پی آن دو سال بعد سمینار دیگری برگزار کردیم به نام زبان فارسی، زبان علم. این دو سمینار بحمدالله با موفقیت برگزار شد و سخنرانهای مفیدی در طول هر يك ایراد گردید که مجموعه آنها در دو مجلد به چاپ رسیده است. برای سومین سمینار که باز هم درباره زبان فارسی است موضوع خاصی را در نظر گرفته ایم که تا حدودی با موضوعات قبلی فرق دارد. سمینار کنونی درباره جایگاه زبان فارسی در کشورهای هند و پاکستان و بنگلادش و رابطه این زبان با زبانهای اردو است. علت یا علل انتخاب این موضوع را من تا

حدودی در اینجا توضیح می‌دهم.

در دو سمینار قبلی ما به مسائلی توجه داشتیم که برای زبان فارسی در برخورد با زبانهای خارجی (اروپایی) و علوم و معارف و مفاهیم جدید پیش آمده است، قطع نظر از دامنه جغرافیایی این زبان، ولی همانطور که همه استحضار دارید زبان فارسی روزگاری زبان دین و علم و ادب سرزمینهای پهناوری در آسیا بوده است. نه تنها ایرانیان بلکه بسیاری از مردم سرزمینهای دیگری که امروزه جزو کشور اتحاد شوروی و ترکیه و پاکستان و افغانستان و هندوستان و بنگلادش است، روزی به زبان فارسی تکلم می‌کردند و بطور کلی تحصیلکردگان این سرزمینها با این زبان آشنایی داشتند. حتی امروزه نیز علاوه بر مردم ایران و افغانستان و قسمتهایی از روسیه شوروی، عده کثیری از مردم شبه قاره هند و پاکستان به زبان فارسی علاقه‌مندند و به فرا گرفتن آن مشتاق. وانگهی، زبان فارسی خود بخش مهمی از بدنه زبان اردو را تشکیل می‌دهد و از این رو اردو اگرچه زبان مستقلی است مسائل مشترکی با زبان فارسی داشته و هنوز هم دارد. علاقه و اشتیاق مردم این سرزمینها به زبان فارسی و وجود مسائل مشترك میان زبان اردو و فارسی ما را بر آن داشت تا برای تشریح مساعی و مذاکره و بحث درباره این مسائل به برپا کردن این سمینار اقدام کنیم. امیدواریم که اینگونه گفتگوها و بحثها در نهایت امر به حل بسیاری از مسائل موجود در زبان فارسی و همچنین اردو بیانجامد.

یکی از مطالبی که ما ایرانیان کمتر به آن توجه کرده‌ایم تأثیر عمیق و گسترده‌ای است که زبان فارسی طی قرون متمادی در شبه قاره هند و پاکستان داشته است. این زبان، چنان که اشاره شد، در مجامع علمی و ادبی این منطقه وسیع آسیا در حقیقت زبان اول به شمار می‌آمده است. سهم بزرگی که دانشمندان هندی در غنی ساختن این زبان داشته‌اند مطلبی است که به سادگی نمی‌توان از آن گذشت. کتابهای متعددی که نویسندگان هندی و پاکستانی به زبان فارسی و در رشته‌های مختلف تاریخ و ادبیات و شعر و دستور زبان و فرهنگ لغات تدوین کرده‌اند هنوز کاملاً شناخته نشده است. بسیاری از آنها تاکنون در شبه قاره و همچنین در ایران به چاپ رسیده است، ولی هنوز تعداد زیادی هست که به زیور چاپ آراسته نشده است. متأسفانه ما در ایران از این بخش از گنجینه زبان فارسی که در فراسوی مرزهای ما تدوین شده است آگاهی کافی نداریم. این سمینار می‌تواند تا حدودی این غفلت را

جبران کند و حتی مقدماتی را برای معرفی و تکثیر آنها فراهم سازد. مسأله ارتباط زبان فارسی و اردو نیز مسأله فوق العاده مهمی است که باز ما در ایران کمتر بدان عنایت کرده ایم. همانطور که می دانیم، لغات فراوانی از زبان فارسی در زبان اردو راه یافته است. ما معمولاً گمان می کنیم که وجود این لغات در اردو مطلبی است که به زبان اردو مربوط می شود نه به زبان فارسی، ولذا توجهی به این مطلب نمی کنیم. اما این تلقی درست نیست. زبان اردو به همان اندازه که از فارسی و لغات فارسی بهره مند شده است در حقیقت وجه مشترکی با این زبان پیدا کرده است. اگر مثلاً صدی شصت لغات اردو لغات فارسی باشد، در آن صورت فکر و ذهن يك اردو زبان صدی شصت با فکر و ذهن يك فارسی زبان مشترك است. به همین دلیل است که اردو زبانان در بسیاری از موارد وقتی به وضع لغات جدید مبادرت کرده اند موفق به ساختن لغات بکر و اصیلی شده اند که تماماً فارسی است و فارسی زبانان از آنها غافل بوده اند. البته، فارسی زبانان نیز لغات جدید بسیاری را وضع کرده اند که اردو زبانان هنوز از آنها اطلاع ندارند، و چه بسا بسیاری از این لغات را عیناً بتوانند به اردو منتقل کنند. همکاریهای نزدیک فارسی زبانها و اردو زبانها می تواند هم در غنی کردن زبان فارسی مؤثر باشد و هم در غنی کردن زبان اردو.

علت دیگری که ما را بر آن داشت تا به مسأله زبان فارسی در کشورهای هند و پاکستان و بنگلادش بپردازیم و این سمینار را برگزار کنیم، مسأله آموزش زبان فارسی در این کشورهاست. بنده خود در سفری که چندی پیش به کشور هندوستان کرده بودم شاهد اشتیاق زائد الوصفی بودم که دانشجویان و استادان به فرا گرفتن و آموختن این زبان نشان می دادند. این اشتیاق در مردم پاکستان و بنگلادش نیز وجود دارد. متأسفانه وسائل لازم و کافی برای آموختن این زبان در کشورهای مذکور مهیا نیست. کتاب یا کتابهایی که برای تدریس زبان به اردو زبانان تألیف شده باشد به اندازه کافی تألیف نشده و آنچه هست به اندازه کافی تکثیر نشده و نمی شود. وسائل سمعی و بصری نیز برای آموزش فارسی وجود ندارد. استادان زبان فارسی در کشورهای مذکور آماده اند تا تجربیات خود را برای حل این مسأله در اختیار کسانی قرار دهند که آمادگی تهیه این وسائل را دارند. بنگاههای انتشاراتی ایران اعم از دولتی و خصوصی، از جمله مرکز نشر دانشگاهی، مراکزی

هستند که می‌توانند در برآوردن این نیازها به نحو مؤثری گام بردارند. اما قبل از آن لازم است که علاقه‌مندان در چنین سمینارهایی جمع شوند و دربارهٔ مسائل خود تبادل نظر کنند و چاره‌اندیشی نمایند.

مرکز نشر دانشگاهی امیدوار است که طی سخنرانیها و جلسات گفتگو و مشاوره‌ای که در طول این سمینار ترتیب خواهد داد جهات گوناگون مسائلی را که اجمالاً بدانها اشاره شد به تفصیل مطرح نماید و به راه عملی برای حل آنها نزدیک شود. بمنه و کرمه.

پاره‌ای از مشکلات آموزش فارسی در شبه قاره

دکتر سید جعفر شهیدی

استاد دانشگاه تهران و رئیس مؤسسه لغت‌نامه

مشکل آموزش زبان و ادب فارسی در کشورهای هندوستان، پاکستان و بنگلادش (شبه قاره) موضوعی است که باید استادان محترم دانشگاه‌های آن سرزمین‌ها با ما در میان بگذارند، و درباره آن بحث شود، زیرا آنان هستند که مستقیم با دانشجو و کتابهای درسی سروکار دارند.

آنچه در این مجلس علمی به اطلاع همکاران محترم خود می‌رسانم - مهمانان عزیز از آن کشورها و استادان ادبیات فارسی در ایران - نیمی استنباط از روی مدرکهای تاریخی و قرینه‌های خارجی، و نیمی تجربه‌هایی است که در سه سفر به هند، از دیدار کلاسهای درس و گفتگو با استادان محترم اندوختم.

همه استادان زبان و ادب فارسی و بلکه همه حاضران در این مجلس می‌دانند که زبان فارسی صدها سال زبان سیاسی، ادبی و علمی شبه قاره هند بود. در چنین وضع، شرائط برای فرا گرفتن این زبان، به خوبی آماده است. زیرا خانواده‌هایی که می‌خواستند در دستگاههای دولتی شغلی یابند، یا در فرهنگ وسیع ایرانی و اسلامی تبحری داشته باشند، روی به یاد گرفتن فارسی می‌آوردند. زبان فارسی برای آنان در حکم زبان بومی بود. با طالبانی چنین فراوان و پشتوانه‌ای چنان ارجمند، طبیعی است که وسیله تعلیم زبان فارسی هرچه بیشتر و بهتر آماده باشد، و مدرسه‌ها برای آموختن آن فراوان یافت شود. البته ناگفته نباید گذاشت که فراگیرندگان فارسی در آن دوره، بازبان محاوره مردم ایران کمتر سروکار داشتند، آنچه برای یاد گرفتن آن می‌کوشیدند ادب فارسی بود. برای تعلیم فارسی به چنین طالبانی طبیعی است که کتاب و ماده‌های درسی از متنها ادبی پیش‌رفته گزیده شود، و محتوای آن مضمونهای عالی ادبی و عرفانی چون دیوان حافظ، مثنوی مولانا، غزلیات معروف به دیوان شمس، یا دیوان مولانا بیدل، مولانا غالب، صائب تبریزی و مانند آنان

باشد و مقدمات این فراگیری را با خواندن داستانهای چون کلیله و دمنه بهرامشاهی، داراب نامه و طوطی نامه بیاموزند. وضع زبان و ادب فارسی، در دوره حکمرانی پادشاهان تیموری چنین بود.

پس از تأسیس کمپانی هند شرقی در آن سرزمین و توسعه سلطه انگلستان بر آن منطقه پهناور اندک اندک زبان انگلیسی در دستگاههای دولتی جای زبان فارسی را گرفت و زبان فارسی اهمیت سیاسی خود را از دست داد، اما نفوذ فرهنگی چنان ریشه دار و بارور در کشوری چنان گسترده، نه چنان بود که بتوان آن را از بیخ و بن برانداخت، و هرچند از شمار فراگیرندگان آن اندک اندک کاسته شد، اما باز هم در داخل خانواده های درس خوانده و محفلهایی که رنگی از معنویت و صفا داشت، شعرهای حافظ و سعدی و غزلهای مولانا جلال الدین از اهمیت خاصی برخوردار بود. زبان فارسی دیگر زبان سیاسی نبود و وسیله ای برای به دست آوردن جاه و مقام به شمار نمی آمد، اما زبانی بود که اهل دل و مشتاقان معارف اسلامی و فرهنگ بدان عشق می ورزیدند. در چنین دوره ای بود که دانشمندان و ادیبان هند و علاقمندان به فراگیری فارسی کتابهایی در لغت و دستور و تاریخ ادبیات تألیف کردند که برای ما ایرانیان هم از اهمیت خاصی برخوردار است.

با تقسیم شبه قاره به هند و پاکستان، زبان فارسی ضربت دیگری خورد، بدین معنی که پیوند معلمان و متعلمان این زبان در شبه قاره از هم گسیخت. در چنین وضعی وظیفه ما بود که پا در میان گذاریم و حلقه این پیوند باشیم. در اینجا بد نیست قسمتی از گزارش خود را که پس از بازگشت از کنگره استادان در حیدرآباد به اطلاع مقامات جمهوری اسلامی ایران رساندم بیاورم:

اگر در آن هنگام و یا دوسه سالی پس از آن ما در دهلی نو، حیدرآباد، لکهنو، کلکته، علیگر، کراچی، لاهور و داکا پایگاههایی برای نشر زبان و ادب فارسی تأسیس می کردیم، و شخصیت های عالم و با تجربه ای برای اداره آن پایگاهها می فرستادیم که بدون توجه به جو سیاسی تنها به خدمت ادبی و فرهنگی بپردازند و سالانه گروهی را به رایگان تعلیم دهند، و در کنار آن، طالبان فرا گرفتن زبان فارسی را با تطوری که در این زبان پیدا شده آشنا سازند؛ و نیز کتابها و مجله های ادبی به اندازه نیاز در اختیار علاقمندان این زبان می گذاردیم، آن پیوند استوار می شد، اما چنین نکردیم. من نمی خواهم گله ای را که یکی از استادان فارسی شبه قاره دهسال پیش در کنگره تحقیقات فارسی به میان گذاشت و از بعضی متصدیان خانه های فرهنگ گله کرد - و حق داشت - در میان بگذارم. البته باید بگویم گاهی

شخصیتی برجسته و دانشمند مسئولیت رایزنی فرهنگی را در آن سامان به عهده می گرفت و از صمیم دل، و صرف همه نیرو در روشن نگاهداشتن این چراغ می کوشید، اما به قول معروف «با يك گل بهار نمی آید.» او به تنهایی چه کار می توانست بکند و تازه می دانیم که او هم از داخل ایران چنانکه باید تقویت نمی شد و وسیله ای را که می خواست در اختیارش نمی نهادند. بدین سان سال به سال از اهمیت زبان فارسی کاسته شد. پدران که با عشق و علاقه، زبان فارسی را فرا می گرفتند مردند و پسرانی روی کار آمدند که به زبان انگلیسی رو آوردند چرا که پشتوانه اقتصادی داشت و یا به تعبیر روشنتر وسیله درآوردن نان بود. بعضی دانشجویانی هم که در رشته ادبیات موظف به فراگرفتن یکی از زبانهای غیر بومی خود - از زبانهای شرقی - بودند به زبان عربی رو آوردند، چرا که از کمک مالی بهره مند می گشتند، نتیجه آنکه امروز شمار دانشجویانی که زبان فارسی را انتخاب می کنند اندک است.

در بعضی کلاسها عده آن از پنج تا شش تن بالاتر نمی رود و تازه اینان هم به درستی نمی دانند فارسی را برای چه یاد می گیرند و مهمتر از آن اینکه چگونه باید آن را یاد بگیرند، زبان علم است، زبان سیاست است، زبان گفتگو با دیگر فارسی زبانان است؟

فراگرفتن متنهای کهن ادبی، آنهم با روش صد سال پیش به دانشجوی چه می دهد؟ فرض کنیم - و البته فرض محال محال نیست - که همه این دانشجویان از عهده درست خواندن و درست فهمیدن غزلهای مولانا جلال الدین، سعدی و حافظ و کلیله و دمنه و مرزبان نامه برآمدند پس از آنکه دانشگاه را ترك گفتند چه راهی پیش روی آنان گشاده است؟ از این گذشته اگر پای چنین دانشجو به ایران رسید آیا می تواند در فرودگاه در مهمانخانه، در بازار به زبانی که یاد گرفته با مردم سخن بگوید؟

بگذارید صریح بگویم یاد گرفتن زبان و حتی ادبیات فارسی بدین صورت که امروز در بسیاری از دانشگاههای شبه قاره درس داده می شود، تنها فایده ای که دارد، گرفتن نمره خوب از استاد است و در انتظار نشستن که چه روزی نیاز به تعلیم فارسی افتد و آیا او بتواند چنان مقامی را به دست آورد یا نه؟ و البته تنها در کشور خود و میان مردم خود.

در سالهای اخیر در بسیاری از ایالتهای هند و پاکستان کرسیهای زبان فارسی تأسیس شده که درجه فوق لیسانس و دکتری در این زبان را به دانشجو می دهند. این

اقدام از يك سو شایسته تقدیر و موجب مسرت است، اما از سوی دیگر نگرانی هم به دنبال دارد. چرا، چون بعضی استادان این کرسیها زبان فارسی را در ایران فرا نگرفته‌اند، و در گفتگو بدان، چنانکه باید تسلط ندارند و اگر خود چنین تسلطی دارند، دانشجویان آنان فارسی سخن گفتن را درست نمی‌دانند، بدین ترتیب بسا که دانشجو از آغاز دوره تحصیل تا پایان از فارسی همان را فرا گیرد که در متن کتاب او نوشته است زیرا چنانکه دیدیم بعضی استادان محتوای متن درسی را به زبان هندی یا انگلیسی برای دانشجویان شرح می‌دهند. از طرز تلفظ واژه‌ها سخنی به میان نمی‌آورم چه آن مشکل در راه هر کسی که زبانی بیگانه را فرا می‌گیرد موجود است و جز از راه ماندن مدتی دراز در سرزمینی که مردم آن بدان زبان سخن می‌گویند و گفتگوی مداوم با آن مردم گشوده نمی‌شود.

استادانی که زبان و ادب فارسی را در ایران فرا گرفتند، چون به کشور خود بازگشتند برای تعلیم این زبان خدمتی شایان تقدیر کردند. اینان گذشته از گرفتن درجه بالایی ادبیات فارسی و آشنایی با دگرگوئیهای زبان و تحقیق استادان در بحثهای گوناگون زبان و ادب چون در ایران درنگی چندساله داشتند، لهجه آنان نیز دگرگون می‌شد و به زبان فارسی چون ایرانیان سخن می‌گفتند و اگر اندکی تغییر در آن دیده می‌شد، همان تغییر بر شیرینی سخن آنان می‌افزود که متأسفانه در چند سال اخیر این رشته پیوند هم برید.

اگر ما در مرکزهایی که زبان فارسی در آن تدریس می‌شود وسیله‌هایی چون ویدئو و آزمایشگاه زبان داشتیم و استادان و معلمان فارسی می‌توانستند، از راه تصویر و صدا با روش آموختن فارسی در دانشگاههای ایران آشنا شوند بسیاری از مشکلات برطرف می‌شد، ولی ما تنها یکدستگاه آزمایشگاه در دانشگاه جواهر لعل نهرو داریم که پیش از انقلاب به آن دانشگاه تحویل شد. بیشتر مرکزهای آموزش زبان فارسی - اگر نگویم همه آنها - از کتابهای درسی پنجاه سال پیش بهره می‌گیرند و کتابهای درسی سالهای اخیر را هرگز ندیده‌اند. از بحثهایی که در مجله‌های علمی و ادبی ایران درباره دستور، تاریخ ادبیات، سبک‌شناسی، تاریخ تحول زبان طرح می‌شود، اطلاع ندارند چون این نشریه‌ها به آنان نمی‌رسد.

اینها جزئی از مشکلات تدریس زبان فارسی در شبه قاره است و چنانکه از آغاز سخن گفتم دریافته‌ای شخصی است. پس از بازگشت از کنگره حیدرآباد من این مشکلات را از طریق عرض گزارش با مقامات جمهوری اسلامی ایران در میان گذاشتم، دیگر استادانی هم که در آن کنگره شرکت کرده بودند نظیر چنین

گزارشهایی دادند و موجب خوشحالی است که بگویم شورای عالی گسترش زبان و ادب فارسی در خارج کشور اجرای آن پیشنهاد را پذیرفته است و ان شاء الله اندك اندك به مرحله عمل درمی آید. و ما امروز شاهد برآورده شدن قسمتی از آرزوی خود هستیم.

روابط فرهنگی ایران و هند

دکتر علی اوسط ابراهیمی

عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت معلم

مزاج دهر تبه شد در این بلا حافظ کجاست فکر حکیمی و رای برهمنی
شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می رود
ارتباط دولت ایران و هند از دیر باز بر کسی پوشیده نیست، زیرا از ابتدای تاریخ
قوم آریا و پیدایش تمدن ایشان آن دولت که دو فرع از يك اصل بوده اند قرن‌ها با
یکدیگر می زیسته اند و زبان و آداب و مذهب دو ملت در یکدیگر نفوذ کرده و دو
خواهر توأمان بوده اند. زبان سانسکریت (همان زبان ودیک است) که با زبان فرس
قدیم و اوستایی دو شاخه از يك ریشه اند و همچنین مذهب هند ویزم و مذهب زردشتی
دو نهالند که در مرزعه فکر بشر از يك بذروثیده اند. زبان فارسی نه تنها در السنه
شمال هندوستان که منشعب از زبان سانسکریت هستند تأثیر فراوان داشته است و با
آن زبان آمیخته شده، بلکه، السنه جنوبی هند (در اویدیان ها) نیز لغات و
اصطلاحات و تعبیرات بسیاری از فارسی را در بردارد.

جواهر لعل نهرو نخست وزیر هندوستان در کتاب خود کشف هند در این باب
فصلی دارد و سخن را با این عبارت آغاز می کند. «از بین ملل و نژادهای بسیار که با
هندوستان تماس داشته و در زندگانی و فرهنگ هند نفوذ کرده اند قدیمترین و با
دوامترین آن همه ایرانیان می باشند.»

قدیمترین آثار تمدن که در دره سند از هزاره سوم قبل از میلاد کشف شد، نماینده
ارتباط فرهنگی ساکنان آن سرزمین با فرهنگ ساکنان فلات می باشد.

هزار سال بعد از آن که نوبت به عصر مهاجمین آریایی رسید از حفاریهای
اکتشافی در شمال غربی هندوستان باز آثار همین رابطه از اعماق خاک بیرون آمد و
نمایان گردید. در سال ۵۱۸ میلادی، یعنی در عصر سلطنت هخامنشیان (کوروش و
داریوش اول) این ارتباط به حد کمال رسید. پس از آن حمله اسکندر به هند که در

۳۲۶ ق.م. روی داده است، موجب تزئید این رابطه گشت، زیرا سرداران و سرbazان یونانی در حقیقت وسیله و عامل نقل و انتقال فرهنگ و تمدن هند و ایران^۱ شدند و در زمان ساسانیان این ارتباط گسترش بیشتری پیدا کرد، به گونه‌ای که از علم طب و خاصیت دارویی گیاهان که در هند رواج داشت در دانشگاه جندی شاپور آن زمان که به امرانوشروان تأسیس یافته بود استفاده می کردند و همچنین برزویه طبیب با سمت درست بد (رئیس نظام پزشکی آن زمان) به امرانوشروان با هیتی مأمور گردید تا کتاب کلیله و دمنه را که به زبان سانسکریت بود و در هند وجود داشت به ایران بیاورد که در مقدمه آن چنین می خوانیم «کتاب کلیله و دمنه از جمله آن مجموعه‌های دانش و حکمت است که مردمان خردمند قدیم گردآوردند و به هر گونه زبان نبشتند و از برای فرزندان خویش به میراث گذاشتند و در اعصار و قرون متمادی گرامی داشتند.» می خوانند و از آن حکمت عملی و آداب زندگی و زبان می آموختند. اصل کتاب به هندی به نام پنجه تنتره *panchatantra* در پنج باب فراهم آمده است، برزویه طبیب مروزی آن را به پارسی درآورد و ابواب و حکایاتی چند بر آن افزود که اغلب مأخذ دیگر هندی بود. در مبادی دوران فرهنگ اسلامی ابن مقفع در زمان خلافت ابوجعفر منصور عباسی آن را از پارسی به عربی نقل کرد و کتاب کلیله و دمنه نام نهاد.

در عصر سامانیان، رودکی آن کتاب ابن مقفع را به نظم فارسی امروزی درآورد. پس از وی باز به فارسی ترجمه‌ها کردند تا بعد بهرامشاه غزنوی ابوالمعالی نصرالله بن محمد که منشی دیوان بود، کلیله و دمنه ابن مقفع را به نثر فارسی ترجمه کرد.

با ورود مسلمانان به شبه قاره هند که آغاز آن از اواخر قرن اول هجری و در ناحیه غربی پاکستان امروزی است، در سال ۹۳ هجری قمری (۷۱۱ میلادی) در استان قدیم سند حکومت مستقلی را تأسیس نمودند و اگر دوره حکومت آنان را در شبه قاره به حساب هجری قمری محاسبه نمائیم ۱۱۸۱ سال (۱۲۷۴/۱۱۸۵۷/۷۱۱) می گردد.

مسلمانان در مدت فرمانروایی خود فرهنگی را به وجود آوردند که آثار زیادی از آن به صورت شعر و ادب و فلسفه و اخلاق و معماری و حجازی و دیگر هنرهای زیبا به ظهور رسید. در سال ۴۱۶ هجری محمود غزنوی سومنات را گشود و شاعران در

۱. برای اطلاع بیشتر رك. مجله دانشكده ادبیات، سال پنجم، ص ۷-۱.

این باره قصیده‌ها گفتند. از آن جمله عسجدی گوید:

تا شاه خسروان سفر سومنات کرد کردار خویش را علم معجزات کرد.
فرخی گفته است:

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر
سخن نوآر که نورا حلاوتی است دگر

ابوریحان بیرونی که پس از ابوالعباس خوارزمشاه و برجیده شدن سلطنت او به دربار غزنویان آمده بود از این فتح نظامی استفاده علمی کرد و چون می‌دانست هندیان در زمانهای گذشته تمدنی درخشان داشته‌اند آن نخوت را که در سر دانشمندان عصر بود که تنها به دانستن علوم یونانی خرسند و قانع بودند از سر به در کرد و چون طفل نوآموزی به دبستان برهمنان هندروان شد و گویا عطار از زبان او سروده:

می‌روم تا جان کنم با جان بدل در رسانم تن به جان پیش از اجل

بیرونی نخست به یاد گرفتن زبان سانسکریت پرداخت و در فصلی از کتاب خود دشوار بودن این زبان را بیان می‌کند و پس از آموختن زبان از کتب هندوستان برخوردار شد. در اینجا لازم به یاد آوری است که زبان سانسکریت از زبانهای قدیمی بشر و مادر جمیع السنه هند و اروپایی به شمار می‌آید و تعجب در این است که این زبان با آنکه بسیار کهن سال و زبان ابتدایی است در ثروت علمی و ادبی از بی‌نیازترین زبانهای بشر است.

نمونه‌ای از غنا و ثروت این زبان کتاب ماللهند است که بیرونی در هشتاد باب، فلسفه، حقوق، جغرافی، نحو، عروض، و ریاضیات هند را شرح داده است. وقتی که يك تن شرقی با این کتاب آشنا شود وریشه فلسفه یونان و در پاره‌ای موارد درست عقاید فلاسفه یونانی را در کتابهای بر اهمه ببیند بر خویش می‌بالد که شرق نه تنها جلوه گاه و مطلع خورشید آسمان است بلکه آفتاب علم هم از خاور سر برون آورده است.

این روابط در زمان صفویان در ایران و بابر و اعقاب او در هند زیادتر می‌شود به طوری که دکتر سید علیرضا نقوی در کتاب تذکره نویسی در هند و پاکستان می‌نویسد نسبت با بر شاه (۹۳۲-۹۳۷ هـ) از طرف پدر به امیر تیمور و از طرف مادر

به چنگیزخان می‌رسد و بنابراین وی اصلاً ترك بوده نه مغول اما بعضی از تاریخ نویسان او را اشتباهاً مغول نوشته‌اند. بعد از شکست دادن ابراهیم لودی، بابر بر تمام شمال هند از سند تا سواحل بنگال دست یافت. با وجود اینکه زبان مادری بابر ترکی بود اما وی به فارسی هم شعر می‌سرود، چنانکه اشعاری از وی در تذکره‌های فارسی ضبط شده است. بعد از بابر پسر وی ناصرالدین همایون (۹۳۷-۹۶۷ هـ) جانشین پدر شد.^۲ بعد از همایون پسر وی جلال‌الدین محمد اکبر شاه (۹۶۲-۱۰۱۴) در سن چهارده سالگی جانشین پدر شد. باید تذکر داد که زبان و ادبیات فارسی از زمان اکبر شاه در سراسر شبه قاره هندوستان رونق گرفت و به علت تشویق پادشاه و امرای وی مانند عبدالرحیم خان خانان شعر و ادب فارسی در آن سرزمین پهن‌تر و فوق‌العاده ترقی و رواج پیدا کرد و می‌توان گفت در زمان هیچیک از پادشاهان هند و ایران عده شعرا و نویسندگان فارسی به اندازه زمان اکبر شاه نبوده است.

بیرم خان و عبدالرحیم خانخانان هر دو شاعر و ادب‌پرور بودند، چنانکه اشعار هر دو آنها در کتب تذکره و تاریخ ذکر شده است.

عبدالباقی نهایندی مؤلف مآثر رحیمی در خاتمه کتاب ذکر شعرائی را آورده است که به دربار عبدالرحیم خانخانان مربوط بودند.^۳ بداونی قریب ۱۷۰ نفر را می‌شمارد که بیشتر ایرانی‌الاصل بودند، هر چند بعضی از آنها در هند تولد یافته‌اند.^۴ شبلی پنجاه و یک نفر را اسم می‌برد که در عهد اکبر از ایران به هند رفته و در دربار وی پذیرفته شده‌اند.^۵ اسپرنگر نیز صورت مفصلی ترتیب داده است از اشعار ذیل که شبلی ذکر می‌کند. معلوم می‌گردد چقدر آرزوی هند رفتن و در آنجا به نعمت و عزت رسیدن در میان شعرای ایران رواج داشته است.

به عنوان مثال صائب می‌گوید:

همچو عزم سفر هند که در هر دل هست رقص سودای تو در هیچ سری نیست

و ابوطالب کلیم گوید:

اسیر هندم و زین رفتن بیجا بشیمانم کجا خواهد رساندن پرفشانی مرغ بسمل را

۲. تذکره نویسی در هند و پاکستان، ص ۸۵.

۳. همان، ص ۸۶.

۴. شعر العجم، ج ۳، ص ۱۰.

۵. همان ج ۳، ص ۱۳.

به ایران می‌روند آن کلیم از شوق همراهان بیای دیگران همچون جرس طی کرده منزل را
ز شوق هندز انسان چشم حسرت در قفس دارم که و هم گریه آرم نمی بینم مقابل را
همچنین در این باب علیقلی سلیم گوید:

نیست در ایران زمین سامان تحصیل و کمال تانیا مدسوی هندستان حنا رنگین نشد^۶
درویش اسمی شاعر ایرانی به یاد تربیت و مرحمت خانخانان نسبت به شعر اگوید:

زمین مدح تو آن نکته سنج شیرازی رسید صیت کمالش به روم از خاور
بطرز تازه زمدح تو آشنا گردید چو روی خوب که یابد زماشطه زیور
ز فیض نام تو فیضی گرفت چون خسرو به تیغ هندی اقلیم سبزه را یکسر
ز ریزه چینی خوانت نظیری شاعر رسیده است بجائی که شاعران دگر
کنند بهر مدحش قصیده‌ای اتشا که خون رشک چکد از دل سخن پرور
سواد شعر شکیبی چو کحل اصفهان به تحفه سوی خراسان برند اهل نظر
زمدحت تو حیاتی حیات دیگر یافت بلی مقوی طبع عرض بود جوهر^۷

بعد از اکبر پسر وی نورالدین محمد جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷) دومین پادشاه
سلسله بابریان بود که در زمان وی شعر و ادب فارسی خیلی رونق داشت و شرح
مفصل شعرای زمان وی در هفت اقلیم و عرفات العاشقین و میخانه و تاریخ
جهانگیری و مجمع الشعرای جهانگیری آمده است.

باید توجه داشت که اکثر شعرای زمان اکبر و جهانگیر اصلا ایرانی بودند و حتی
غزالی مشهدی اولین شعرای دربار اکبری و طالب آملی ملك الشعرای دربار
جهانگیری هر دو ایرانیانی بودند که از ایران به هند مهاجرت کرده بودند. تنها
شاعر بزرگ هندی الاصل این دوره فیضی اکبر آبادی دومین ملك الشعرای دربار
اکبری بوده است. بعد از جهانگیر در زمان پسر وی شهاب الدین محمد شاه جهان
(۱۰۳۷-۱۰۶۹ هـ) نیز زبان و ادبیات فارسی در سراسر هندوستان زواج داشت.
اکبر شاه از عشقی که به زبان فارسی داشته به ترجمه بسیاری از آثار سانسکریت به
فارسی اشاره فرموده است و شاه جهان با آنکه ترکی و هندی و فارسی را خوب و به
يك نسبت می‌دانست از بس علاقه به پارسی داشت به این زبان تکلم می‌کرده
است.^۸ چنانکه طبقات شاه جهانی و شاه جهان نامه و خزینه گنج الهی و لطایف

۶. تاریخ ادبیات، ادوارد براون جلد چهارم، ص ۱۵۵-۱۵۷ ترجمه رشید یاسمی کتابخانه ابن سینا.

۷. همان _____.

۸. مجله وحید، سال پنجم، ۴۷-۱۳۴۶، ص ۹۷۲.

الخیال و کلمات الشعراء و مرآت الخیال اکثر شعرای زمان شاه جهان را به تفصیل آورده‌اند، اما باید برای این نکته توجه داشت که عده شعرای فارسی هندی الاصل مانند شیدا و منیر لاهوری و غنی کشمیری در این عهد نسبت به سابق بیشتر شده است و اکثر این شعرای هندی الاصل نیز نظر به مهارت و تسلطی که به زبان فارسی داشته اند از هر لحاظ مانند شاعران و ادیبان ایرانی الاصل بوده‌اند. نیز در این دوره میان دربار هند و دربار صفویه رقابت برقرار بوده است. تیموریان هند دربار خویش را چون دربارهای با شکوه سلاطین ایران می‌آراستند، چنانکه جهانگیر حتی به تقلید از انوشروان زنجیر عدلی از نشستگاه تا در قصر تعبیه کرده بود. شعر و شعرا شکوه افزای دربار هند بودند. می‌توان گفت اگر، مهاجرت و اقامت شعرا از نیمه دوم قرن دهم به هند نمی‌بود، سبک مشهور به هندی با همه ویژگیهای آن چونان که در شعر عرفی هاو نظیری‌ها پدیداست رخ نمی‌نمود... و دیگر واژه‌های بسیار هندی در شعر پیروان سبک هندی آمده است و این واژه‌ها در شعر کلیم بیشتر و در شعر صائب، عرفی، و طالب کمتر آمده است.

سرانجام، فضایی گرم و بازاری تیز که سخنوران ایران در هند پدید آوردند از خود هندیان نیز سرایندگان خوبی چون چندربهان برهمن سرپر کردند و ادب هند رنگ ایرانی به خود گرفت و سخن پارسی گستره‌ای دورپهنا یافت. دردکن سلاطین بهمنی در زمان عادلشاهیان (۸۴۱-۱۰۹۵ هـ) و قطبشاهیان (۹۲۴-۱۰۹۸) حکومت داشتند و در این دوران پیشرفت فرهنگ و ادبیات فارسی به کمال رسید. اکثر سلاطین این دو سلسله به فارسی شعر می‌سرودند و دربارشان مرکز و مجمع فضلا و ادباء ایرانی بوده است. باید توجه داشت که سلاطین عادلشاهی و قطبشاهی اصلا ایرانی و از نظر مذهب شیعه بودند و غالب آنها به جای پادشاهان تیموری هند شاهان ایران را به عنوان پادشاه خود می‌شناختند.

در این دوره دو تذکره بسیار مهم از لحاظ انتخاب شعرا تألیف شده است به نام بیتخانه و خلاصه الشعرا که نویسندگان آن، دیوان شعرای بزرگ متقدم فارسی را در تذکره‌های خود خلاصه نموده و اکثر اشعار خوب آنها را در تذکره‌های خود آورده‌اند.^۹ در طی تاریخ ثابت شده است که نفوذ ایران بر هندوستان قوی‌تر از نفوذ هندوستان بر کشورهای قاره ایران بوده است.^{۱۰}

۹. تذکره نویسی در هندوستان، ص ۸۹.

۱۰. میراث ایران، ا. ج. آربری، ترجمه عزیزالله حاتمی، ص ۱۳۳.

پس از هجوم مغولها يك موج جدید و بسیار قوی تر نفوذ ایران هندوستان را فرا گرفت و در اثر رهبری دو استاد ایرانی به نام میرسیدعلی تبریزی و خواجه عبدالصمد شیرین قلم سبك اوان مغولی با سبك در بار شاه طهماسب هم طراز شد.^{۱۱}

نفوذ دربار شاه طهماسب در طرحهای نساجی و قالیبافی و بالاخره فلزکاری زمان اکبر به بعد کاملاً ملحوظ است و سکه‌های سلاطین مزبور بکلی از روی سکه‌های صفویه کپی شده است.^{۱۲} کاروانسراها و حیاطهای کاخها مثلاً در اجمر والله آباد که شبیه به آنها بودند نیز سبك ایرانی داشتند ولی سبك خانه‌های مسکونی تالار، خوابگاهها، «پنج محل‌ها»، آلاچیق‌های روی بام و غیره به سبك راج پوت ساخته شده بود.

آقای دکتر ی. د. آهوچه دانشمند هندی چنین می نویسد:

«ادب ایران اهمیت بسیار دارد. در تاریخ ادب عالم، ایران دارای يك مقام شامخ است و در ترقی و توسعه تمدن دنیا دخالت عظیم داشته است. داستان روابط ایران و هند زینت سراسر صفحات تاریخ عالم است. حکایت ادب قدیم هر دو ملت سرگذشت روابط و پیوستگی ایشان است، چه در فلسفه، چه در اخلاق و چه در عادات و در کیش و چه در آیین، مردم این دو سرزمین با یکدیگر بغایت درجه نزدیک بوده‌اند و دست به دست یکدیگر راه حیات و تمدن را طی کرده‌اند.»

در روزگار کنون توجه و شوق هندیان نسبت به علم و ادب ایران طبیعی است. در چند سال گذشته هم مطالعاتی که در هند راجع به زبان و ادب فارسی به عمل آمده از جهات مختلف دارای اهمیت و ارزش بسیار است و در نتیجه سعی و کوشش دانش پژوهان و استادان مطالعه زبان و ادب فارسی، آن طور که باید و شاید پیشرفت می نماید. انجمن علوم شرقی کل هند، پونا، انجمن آسیایی کلکته، انجمن ایران - کلکته شعبه بمبئی، انجمن آسیایی، دائرة المعارف حیدرآباد، انجمن تحقیق علوم اسلامی بمبئی، دارالمصنفین اعظم گر، دارالعلوم دیوبند، جامعه علیّه دهلی، انجمن ترقی اردو، ندوة المصنفین دهلی، دائرة تحقیقات تاریخی هند پونا، اداره علوم شرقی باروده شعبه هند و ایران، انجمن روابط فرهنگی هند و کشورهای خارجه دهلی نو، و همچنین انجمنهای علمی دیگر راجع به مطالعات زبان و ادب فارسی

۱۱. همان، ص ۱۷۷.

۱۲. «پیوستگی ادبی ایران و هند»، یغما: ج ۱۰ - ۳۴-۳۶، دکتر آهوچه. ی. د.

وظیفه مهمی انجام می دهند. همینطور در دانشگاههای مختلف مثل بمبئی، کلکته، دهلی، گجرات، لکنتو، علی گر، حیدرآباد، شوابهاری و غیره دانشجویان قابل و مستعد و استادان محقق و متخصص مشغول مطالعات زبان و ادب فارسی هستند. علاوه بر دانشگاههای قدیم دانشگاههای جدید مثل: گوهاتی، کشمیر، کارناتک و پنجاب شرقی وسائل را برای مطالعات زبان فارسی فراهم ساخته اند و آماده تحقیق و تدریس این زبان شده اند. و مجله های مشهور هند بطور پیوسته ابراز علاقه به ادب ایران و زبان فارسی می نمایند. نام چند مجله ممتاز که می توانیم آنها را نام ببریم از این قرار است: ایندوایرانیکا کلکته، ژورنال انجمن آسیایی کلکته، اسلامک کلچر حیدرآباد، و شوابهاری، کلکته ریویو، ژورنال انجمن تحقیقی گجرات، ژورنال شعبه بمبئی، انجمن آسیایی، برهان دهلی، معارف اعظم گر، ثقافت الهند دهلی و غیره.

و نیز عده ای از دانشمندان و محققان هر يك به صورت انفرادی در آثار و دواوین شعرای فارسی زبان به تحقیق پرداخته اند، از جمله آقای دکتر هادی حسن رئیس قسمت ادب فارسی در دانشگاه علی گر در سرگذشت شعر کاهی، آقای مبارزالدین رفعت که تاریخ ادبیات دکتر رضا زاده شفق را به زبان اردو ترجمه کرده است، دکتر شیخ عبدالحق در بمبئی دیوان انوری را مدون کرده و شرح این دیوان را که از محمد بن محمود علوی شادآبادی و میر عبدالحسین حسینی فراهانی است آماده نشر کرده است. آقای دکتر قاضی مطالعه فیضی را به پایان رسانیده، به تحقیق تذکره های فارسی مشغول شده است. و چندین تن دیگر که به کارهای تحقیقاتی در این زمینه پرداخته اند و ما به علت رعایت اختصار نام آنان را در اینجا ذکر نمی کنیم.» در خاتمه امیدواریم که این رابطه فرهنگی و علمی و ادبی که طی قرون و اعصار یعنی از آغاز پیدایش قوم آریا بین دو ملت بزرگ هند و ایران وجود داشته است کما کان راه خود را در مسیر تکامل دوستی و برادری و تفاهم بیشتر ادامه داده و با تأییدات خداوند متعال به آرزوهای قلبی دوطرف که همان استحکام مبانی فرهنگ و همیاری و تبادل اندیشه و افکار میان آنانست نائل آیند.

کتابنامه

۱. «روابط هند قدیم و ایران باستانی» مجله دانشکده ادبیات، دانشگاه تهران، ج ۵ شماره ۳، علی اصغر حکمت.
۲. روابط معنوی ایران و هند (کتاب گرانبهای مالهند) اکبر دانا سرشت، دانش، ج ۲.

۳. «ایران و هندوستان از فتوحات محمود»، کتاب میراث ایران تألیف سیزده تن از خاورشناسان زیر نظر ا. ج. آربری، به قلم هرگوئیتز ترجمه عزیزالله حاتمی.
۴. تاریخ ادبیات: ادوارد براون ترجمه رشید یاسمی ج ۴، کتابخانه ابن سینا.
۵. ترجمه کلیده و دمنه. انشای ابوالمعالی نصرالله منشی، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، انتشارات دانشگاه تهران.
۶. تذکره نویسی در هند و پاکستان نگارش دکتر سیدعلی رضا نقوی، ۱۳۴۳ ش، چاپ علی اکبر علمی، تهران.
۷. مجله وحید سال ۵، «مهاجرت شعرا به هند در عصر صفویه» حمید حمیدیان.
۸. مجله یغما: شماره ۱۰ دکتر. ی. د. آهوچه دانشمند هندوستانی.
۹. مجله ارمغان: شماره ۲۶ «زبان فارس در هندوستان» به قلم سعید نفیسی.
۱۰. مجله ارمغان: شماره ۲۹، «بابر شاه مؤسس سلسله تیموری هند».
۱۱. مجله وحید: شماره ۳، «تاریخ شعر فارسی در هند و پاکستان» مرتضی موسوی.
۱۲. ایندوایرانیکا: ج ۸ شماره ۳، «چگونگی روابط هند و ایران» عطا کریم برق.
۱۳. ایران و هند: شماره ۱، «نفوذ ادبی ایران در هند»، اسحاق محمد.
۱۴. مجله وحید. سال چهارم، «ورود مسلمانان در شبه قاره پاکستان و هند» به قلم دکتر مطیع الامام - ام. ای. پی. ا. ج. ی. دانشیار قسمت فارسی دانشگاه کراچی.
۱۵. بررسیهای تاریخی ج ۴-۱۳۴۸ «تأثیر و گسترش زبان فارسی در شبه قاره هند و پاکستان» شماره های ۳-۲ و ۴، محمد باقر.

پیوستگیهای اردو یا فارسی دری

دکتر محمدحسین مشایخ فریدنی

مقدمه

اهالی هند زمانی با اسلام آشنا شدند که تاریکترین ایام تاریخ را می‌گذراندند. از فرهنگ عالی و باستانی هند اثری باقی نمانده و سازندگی خود را به کلی از دست داده بود. دین عوام مشتی تشریفات و خرافات از قبیل صورت پرستی و مار و گاو و بوزینه... پرستی و ستایش آسمان و خورشید و ماه و ستاره و رعد و برق و آتش و لینکا... و تقدیس فضله و بول گاو و غیره بود. نابرابری انسانها و وجود مزایای طبقاتی از اصول دین آریائی هندویی شمرده می‌شد. همسران مرد متوفی را با جنازه او می‌سوزاندند. نوزاد دختر را اگر کسی به نامزدی پسر خود نمی‌پذیرفت شکم می‌دریدند و اگر نامزد آن دختر می‌مرد تا پایان عمر حق ازدواج نداشت. رسم چند همسری بی‌قاعده برای زنان و مردان معمول بود. طبقه وسیعی از مردم را نجس و غیر قابل لمس و بی ارزش می‌شمردند و منحصرأ به کارهای پست از قبیل تنظیف مستراح و حمل زباله می‌گماردند و اگر کسی از طبقات بالاتر ایشان را می‌کشت بر او باسی نبود. برهمنان و جنگاوران و مقامات عالیه فعال مایشاء و بی‌مسئولیت بودند و بر جان و مال و شرف طبقات پایین سلطه نامحدود داشتند. برده‌داری و رباخواری و تکاثر و فساد اخلاق و نابسامانی در اقتصاد و کشاورزی و فقدان امنیت و شیوع جهل و خرافات زندگی را برای اکثریت جامعه غیر قابل تحمل کرده بود. در چنین مقطع از تاریخ بود که اسلام از شمال و غرب و جنوب به شبه‌قاره روی آورد و پایدارترین و پربرکت‌ترین انقلاب را در آن خطه به ثمر رسانید. این انقلاب مقدس در هند مانند ایران مورد استقبال محرومین قرار گرفت که فاتحان مسلمان را در ترویج دین توحید و مبارزه با شرک و ظلم یاری کردند و راه را بر آنان گشودند. تنها برهمنان و اشراف و رباخواران و زمینداران بزرگ بودند که چندی مذبحخانه

مقاومت کردند و سرانجام مغدوم یا از صحنه خارج گشتند.

ورود اسلام به هند

آشنایی هندیان با اسلام در چند مرحله صورت گرفت. نخستین مرحله در عهد معاویه بن ابی سفیان بود. در سال ۴۴ هجری جنگجویان عرب به سرکردگی مهلب ابن ابی صفرة از دی از گذرگاه خیبر به هند تاخته، پیشاور و لاهور را تاراج کردند و بعد از کشتار بسیار با ثروت و برده بی شمار از همان راه که آمده بودند برگشتند. در این ترکنازی گزارشی از تبلیغ اسلام یا بنای مسجد در تاریخ دیده نمی شود.

مرحله دوم از مغرب و از راه بلوچستان بود. محمد بن قاسم ثقفی داماد و پسر عم هفده ساله حجاج بن یوسف امیر عراق همراه با مخلوطی از جنگاوران عرب و ایرانی بلاد سند را فتح کرد و پادشاه آن کشور داهر بن چچ بن سیلائج را در روز پنجشنبه دهم رمضان سال ۹۳ ه. ق. به قتل رسانده همسرش را تصاحب کرد و دخترانش را برای ولید بن عبدالملک به دمشق فرستاد و از غنائم آنچه تقدیم حجاج نمود صد و بیست میلیون درهم بود. وی بیش از سه سال در سند نماند و بعد از مرگ حجاج به تخریب دشمنان معزول و به عراق فراخوانده شد و آنجا در زندان واسط زیر شکنجه جان داد. در لشکر کشی محمد بن قاسم گروهی از عربها در سند مقیم شدند و به جای بتکده ها از مصالح آنها مساجدی برپا کردند.

راه سوم ورود اسلام به هند از جنوب غربی از ساحل مالابار بود. بازرگانان عرب از ایام قدیم با کمک دریانوردان ایرانی به بنا در خلیج فارس و دریای عمان و اقیانوس هند تا شرق دور در رفت و آمد بودند و در بندر کالیکوت و بندر کلمبو مرکز تجارت دایر کرده بودند. در اواخر قرن سوم هجری آخرین پادشاه خاندان شیر امندل در کالیکوت به دست همین بازرگانان به اسلام گرائید و به نام عبدالرحمان ساموری موسوم گردید. او گرچه خود به بلاد عرب هجرت کرد اما به توصیه وی اهالی مالابار به مسلمانان محبت نمودند و آنانرا در کشور خود جای دادند و آنها هم یازده مسجد در مالابار بنا نمودند. تا امروز در جنوب هند و ساحل غربی بعضی سنن عربی و اسلامی بین هندوان به یادگار باقی است.

غزنویان در هند

مرحله چهارم ورود اسلام به هند از اواخر قرن چهارم هجری آغاز گردید. سبکتگین غزنوی از سال ۳۶۹ ه. ق. حملات خود را به هند شروع نمود و بعد از او

پسرش محمود از سال ۳۹۱ تا ۴۱۷ ه.ق. به این لشکر کشیها ادامه داد. اوجیبالان پنجاب و راجپوتان قنوج و سایر راجگان بلاد شمالی و غربی هند را شکست داد و نواحی پیشاور (۳۹۱) بهاطنه (۳۹۵) ملتان (۳۹۶) کانگره (۳۹۹) تھانیسر (۴۰۲) نندونه (۴۰۲) قنوج و میرتهه (۴۰۹) قیرات و ناردین (۴۱۲) لاهور (۴۱۲) کالنجر (۴۱۳) و از همه مهمتر سومات (۴۱۷ ه.ق) را تسخیر نمود و بتکده‌ها را به مسجد تبدیل کرده رسم بت پرستی را از کشورهای قلمرو خود برانداخت. محمود در حملات برق آسا و بی امان علاوه بر جمع ثروت و برده بی شمار معابد بزرگ بت پرستی را چون سومات و میرتهه و کشمیر ویران نمود و میلیونها هندو را به اسلام درآورد و سطح زندگی هندوان را بالا برد و هند را با دنیای متمدن مربوط ساخت. از امتیازات اسلام غزنوی همراه بودن آن با فرهنگ چهار صد ساله اسلامی ایران و زبان و ادب فارسی دری بود که بعدها در پرتو آن اشعه اسلام به دور دست ترین نقاط آسیا رسید. غزنویان راه آمد و شد را به هند گشودند و هندوان را با معارف اسلامی آشنا کردند. از آن پس هند میدان تلاقی افکار و آراء دینی و فلسفی بدون سانسور گردید و اهالی آن آداب و تعالیم اسلامی و زبان فارسی را از ایرانیان فرا گرفتند و آن زبان را به عنوان زبان مشترک و زبان ملی و ادبی و دینی و عرفانی و وجه امتیاز خود بر سایر «کاست»های شبه قاره برگزیدند. کلمات فارسی در زبانهای بی شمار هندوستانی (در سرشماری ۱۹۵۱ فقط در کشور هند ۸۴۵ زبان و لهجه رایج بوده است) راه یافت و خط فارسی در بلاد اسلامی متداول گردید. معارف هندویی از اندیشه‌های اسلامی گرانبار شد. تصوف هندی با تصوف اسلامی در آمیخت. کتابهای سنسکریت به عربی و فارسی ترجمه شد و در لاهور و ملتان و دهلی و سایر شهرهای مسلمان در کنار هر مسجد نظامیه‌ای برای تعلیم احکام شرع و تدریس زبان عربی و فارسی دایر گردید... خلاصه آنکه از ترکیب تمدن باستانی هند با فرهنگ اسلامی ایرانی فرهنگ و تمدن جدیدی به وجود آمد که در تاریخ به نام فرهنگ هند و اسلامی یا هند و ایرانی معروف است.

محمود غزنوی دژ لاهور قدیم را که «مندک کور» نام داشت ویران ساخت و به جای آن «محمود پوره» یعنی محمود آباد و لاهور جدید، را بنا نهاد. در ۴۱۹ ه.ق. در آنجا به نام او به سنسکریت و عربی سکه زدند. این شهر نو بنیاد مرکز و پایگاهی شد که بعد غوریان و ممالیک ایشان و افغانان و گورکانیان و سایر کشورگشایان مسلمان از آنجا بر سایر بلاد هند تاختند.

شاهان مسلمان پارسی گوی

از سال ۴۱۲ هـ.ق. که لاهور جدید ساخته شد تا سال ۱۲۷۴ هـ.ق / ۱۸۵۷م که هند رسماً مستعمره دولت انگلیس گردید بیش از سی خاندان مسلمان در گوشه و کنار شبه قاره سلطنت کردند مانند غزنویان لاهور (۴۱۲-۵۸۲) غوریان و ممالیک (۵۸۲-۶۸۹) خلجیان (۶۸۹-۷۲۱) آل تغلق (۷۲۱-۸۱۵) ملوک سادات یا خضرخانی (۸۱۷-۸۴۷) افغانان لودی (۸۵۲-۹۳۲) و سلاطین گورکانی یا مغول کبیر (۹۳۲-۱۲۷۴ هـ.ق.) و افغانه سوری و شاهان بنگال و شاهان جنپور و جامان سند و ملوک لنکاه (در ملتان) و ملوک شرقی (در بیهار) و شاهان کشمیر و مالوا و خاندیس و گجرات و بهمنی و عادلشاهی و بریدشاهی و نظام شاهی و قطب شاهی در دکن... این خاندانها هر جا تشکیل سلطنت دادند یک محیط اسلامی ایرانی در اطراف خود به وجود آوردند و دولتمردان و سرداران و علما و پزشکان و روحانیان و صوفیان و شاعران و دبیران و محاسبان و منجمان و معماران و صنعتگران... فارسی زبان ارکان دولتشان را تشکیل دادند. اهالی محل نیز به پیروی از حکمرانان خود هم مسلمان شدند و هم با زبان فارسی آشنا گشتند. در قرن ششم هجری لاهور و ملتان و دهلی قبه الاسلام و دارالعلوم هند بود و مدارس و مساجد عالی ساخته شد که مشهورترین آنها مسجد قبه الاسلام دهلی است.

قطب الدین آی بک (ف ۶۰۷ هـ) مملوک شهاب الدین غوری نخستین پادشاه مسلمان است که دهلی را به یک پایتخت اسلامی مبدل کرد و بر جای بتخانه بزرگ شهر و با مصالح آن مسجد قبه الاسلام را بنا نهاد که منار بلند سنگی آن زیباترین و بلندترین مأذنه در جهان است. دامادش شمس الدین ایلتتمش که جلال الدین خوارزمشاه را از هند بیرون راند مردی مسلمان و صوفی مشرب و شاعر بود و به خواجه قطب الدین بختیار کاکای ارادت می ورزید. نورالدین محمد عوفی صاحب لباب الالباب از جمله پناهندگان دربار او بود و کتاب جوامع الحکایات را به نام نظام الملک محمد بن ابی سعید جتیدی وزیر ایلتتمش در هند تألیف نمود.

بعد از خاندان ایلتتمش نوبت سلطنت دهلی به آل بلبن رسید. سردودمان این سلسله غیاث الدین بلبن ممدوح امیر خسرو دهلوی و خواجه حسن و معاصر و مرید مشایخ بزرگ هند چون فریدالدین مسعود شکر گنج و بهاء الدین زکریا ملتانی و پسرش شیخ صدرالدین و نیز خواجه قطب الدین بختیار کاکای بود. ممالیک خلجی هند را به صورت یک کشور مسلمان ایرانی در آوردند. علاء الدین خلجی تقریباً سراسر هند را به تصرف خود در آورد و در عهد او مساجد و خانقاه ها و نظامیه ها و

محاکم شرع و مجالس درس و ارشاد همه جا دایر شد. چون امام ابوحنیفه تنها امام مسلمان است که قبول جزیت را از مشرکان اجازه داده برای حفظ جان هندوان و تأمین درآمد تازه برای خزانه دستور داد مذهب حنفی در سراسر هند رسمیت یابد که تا امروز آثار آن باقی است. خاندان تغلق به خصوص غیاث الدین و پسرش محمد و برادرزاده اش باریک همه مروج فارسی و مشوق اهل علم و ادب بودند. گویند امیر محمد حکمران مولتان سعدی را به هند دعوت کرد و به امر باریک کتب بسیار از سنسکریت به فارسی درآمد.

همزمان با پنجاب و دهنی، در دکن و بنگال و مالوا و گجرات و کشمیر و دامنه های هیمالیا نیز فرهنگ اسلام همدوش زبان فارسی مقام اول را احراز کرده تا اقصی نقاط جنوب پیش رفته بود. مخصوصاً در دربارهای دکن مذهب تشیع قبل از ظهور صفویه شیوع و رسمیت یافته بود. سلطان احمد بهمنی دست ارادت به شاه نعمت الله ولی داد. سلطان محمود بهمنی به واسطه وزیر خود فضل الله اینجو شیرازی، خواجه حافظ را به دکن دعوت نمود. وزیر اعظم بهمنیان خواجه محمود گاوای گیلانی، ممدوح جامی، در پیشرفت فرهنگ فارسی و تشویق علمای شیعی و شعرای ایرانی مساعی جمیله مبذول داشت. خاندان عادلشاهی از ۹۰۸ رسماً پیوستگی خود را به دولت شاه اسماعیل صفوی اعلام و خطبه به نام امامان دوازده گانه شیعه خواندند.

دردوران سلطنت گورکانیان فرهنگ ایران و زبان فارسی در هند به منتهای کمال رسید. لااقل ۱۸۶ سال از این دوره، یعنی از فتح هند به دست بابر تا مرگ اورنگ زیب (۹۳۲-۱۱۱۸ هـ) عصر طلایی ادبیات و هنر ایرانی در شبه قاره بود و مظاهر ذوق و کمال و نظم و نثر فارسی و صنایع ظریفه ایرانی از قبیل نقاشی و میناکاری و خوش نویسی و منبت کاری و فلز کاری و موزائیک تراشی و کاشی سازی و قالی بافی و زری دوزی و شال بافی و معماری و حجاری و گچ بری و تذهیب و جواهر سازی و زرگری و فنون موسیقی... به کمال رسید. بنای تاج محل در آگره که سر معمار آن استاد عیسی اصفهانی بوده و تخت طاووس شاه جهان شاهکار سعیدای شاعر گیلانی زرگر باشی - که نادر در تاراج دهلی آنرا به یغما برد و درهم شکست - دو نمونه از هنر ایرانی در هند اسلامی است.

خلاصه آنکه از ترکیب و تلفیق تمدن و فرهنگ ایران و هند ملتی عظیم و پیشتاز و دولتی نیرومند به وجود آمد که از فتح لاهور (۴۱۲ هـ) تا سقوط دهلی به دست ارتش انگلیس (۱۲۷۴ هـ) پیوسته قدرت اول را در شبه قاره در دست داشته و این

شوکت و شکوه بعد از فترت استعمار از سال ۱۸۲۷ هـ.ش. در دولت جمهوری اسلامی پاکستان متجلی شده است.

درهم شدن کلمات فارسی و هندی

جنگجویان و بازرگانان عرب اسلام را در قسمت محدودی از سند و مالابار راج کردند ولی نتوانستند تأثیر بنیادی در اجتماع و اقتصاد و زبان و زندگی هندیان به وجود آورند. اما از عهد غزنویان که مسلمانان فاتح ایرانی علوم و آداب اسلامی و فرهنگی و تمدن ایران را همراه با زبان فارسی به پنجاب و سایر بلاد شبه قاره منتقل کردند انقلابی بزرگ و فراگیر در کلیه شؤون فرهنگی هند آغاز گردید. ایرانیان به خواندن و آموختن زبان و علوم هند روی آوردند. معروفترین ایشان ابوریحان احمد بن محمد بیرونی (۳۶۲-۴۴۰ هـ.ق.) فیلسوف و مورخ و منجم بزرگ بود که همراه محمود به هند رفت و زبان سنسکریت را فرا گرفت و کتاب *الهند اوتا کنون* بزرگترین مأخذ شناسایی هند قدیم است. هندیان نیز به حکم ضرورت به آموختن فارسی روی آوردند. فارسی زبان رسمی دولتهای اسلامی بود و طبعاً اسامی و اصطلاحات و کلمات فارسی به زودی در لهجه‌های هند شمالی رواج پیدا کرد. مترجمان بسیار برای ترجمه از فارسی به هندی و بالعکس در دولت غزنوی استخدام شدند. نام دوتن از این گزاردگان، تیلک و بهرام، در زمره مترجمان محمود ثبت است. از برخورد افکار و زبانهای فارسی و هندی سبک خاصی در ادب و هنر پی‌ریزی شد که بعدها به نام سبک هند و ایرانی معروف گردید و از آشنایی مسلمانان با عرفان هندی تصوف اسلام به وجود آمد... و در جنب زبان فارسی زبانهای مخلوط شبه قاره از جمله زبان اردو بیانگر افکار و احساسات هندیان شد.

از عصر ساسانی در نتیجه جوار و مناسبات بازرگانی، بعضی کلمات هندی در فارسی و عربی داخل شده بود. واژه‌های *مسک* و *زنجبیل* و *کافور* و به قولی *طوبی* و *صبح* و *ضیاء* و *بهاء* از اصل سنسکریتی در قرآن مجید دیده می‌شود. در فارسی دری نیز از دیر باز کلمات *نیلوفر*، *قرنفل*، *کناره* (قداره)، *جمدر* (نوعی خنجر)، *انبه*، *چمپا*، *شالی*، *نارگیل*، *جُنگ* (کشتی کوچک)، *جنگل*، *جَنَم* (کالبد)، *آش*، *لوتی* (نوعی خوراک) *یوغ*، *آذوغه*، *برشکال* (موسم باران)، *چتر*، *کپی* (بوزینه)، *تارا* (ستاره) *دارچین*، *چیت*، *ململ*، *کریاس* و چاپ... و صدها کلمه هندی الاصل دیگر رایج است.

شاعران عصر غزنوی مانند فرخی سیستانی (ف ۴۲۹ هـ.) و منوچهری

دامغانی (م ۴۳۲ هـ.) و شعرای قدیم لاهور چون ابو عبدالله نکتی بخاری و مسعود سعد سلمان (م ۵۱۵ هـ.) در صف اول شاعران فارسی بودند که واژه‌های هندی را در شعر به کار بردند. نکتی و مسعود سعد علاوه بر دیوانهای فارسی و تازی دیوانی هم در شعر هندی داشتند که اکنون در دست نیست و نمی‌دانیم به کدام لهجه پاراکریت بوده است. از همین زمان گویندگان و نویسندگان هندی شروع به جذب کلمات فارسی در آثار خود کردند و هر چه بر ارتباطات دینی و سیاسی افزوده می‌شد این کلمات در نظم و نثر هندی بیشتر به چشم می‌خورد. یکی از منظومه‌های قدیم هندی که واژه‌های فارسی در آن دیده می‌شود اثر «چندگوئی» شاعر قرن ششم هجری است. وی در سال ۵۸۹ هـ. منظومه‌ای با عنوان «پریثوی راج رئیس» در مدح راجه اجمیر به نظم آورد که واژه‌های ذیل در آن به کار رفته است: مست، محل، پروردگار، هجرت (حضرت)، خدا، پگام (پیغام) خیر، سرتان (سلطان)، پادشاه، سلام، خلق، دنیا، ساهب (صاحب)، فرمان...

صوفیان پارسی گو که بین توده مردم به سر می‌بردند و برای عامه سخن می‌گفتند نخستین گویندگانی بودند که فارسی و هندی را به هم مخلوط کردند و آثار اولیه زبان اردو را به وجود آوردند. معروفترین این طبقه شاعر و موسیقیدان بزرگ هند امیر خسرو دهلوی (۷۲۵-۶۵۱ هـ.) بود. وی علاوه بر اشعار فارسی چنانکه در مقدمه دیوان غرّة الکمال تصریح نموده دیوانی هم در اشعار هندی داشته است که لابد به زبان محلی دهلی و میرته- یعنی «برج بهاشا» بوده است. دانشگاه علیگره به سال ۱۹۱۶ میلادی یک دیوان شعر هندی منسوب به خسرو با نام جواهر خسروی انتشار داده و آن را بهترین نمونه اردوی قدیم معرفی کرده است. لیکن پختگی سبک و فصاحت کلام و قوت تألیف و نوع کلماتی که در آن به کار رفته قدمت و اصالت این اثر را زیر سؤال می‌برد و یا بکلی مردود می‌سازد. از قولها و غزلهای هندی ریخته (فارسی هندی) اثر امیر خسرو که به قول تقی اوحدی در عرفات العاشقین تا زمان سلطنت شاه جهان - و به روایت میر تقی میر در تذکره نکات الشعرا تا عصر محمد شاه (نادر شاه) - به وسیله مطربان هند خوانده می‌شد نیز اثری باقی نمانده است. بعضی اشعار هندی ریخته که امروز در هند به امیر خسرو منسوب می‌شود ساختگی است و به او ربطی ندارد.

اردو چگونه پیدا شد؟

هر زبان مخلوط ابتدا در محاوره عامه و در کرانه‌های کوچه و بازار شکل می‌گیرد

و سپس لفظ قلم و زبان نظم و نثر می شود. زبانهای فارسی دری و ترکی خاورمیانه و هندوستانی نیز از این قاعده مستثنی نیست. معروفترین زبان هندوستانی که بعد از عربی و فارسی و ترکی، وسیعترین زبان اسلامی و لهجه مشترک مسلمانان هند شمالی است زبان اردو است. تشکیل این زبان مخلوط از وقتی آغاز شد که حکومت ممالیک در دهلی مستقر گردید و هندوان در دولت اسلامی به خدمت در آمدند و به فارسی خوانی و فارسی نویسی و تنظیم اسناد و دفاتر و تحریرنامه‌های دولتی به فارسی ناگزیر شدند. زبان اردو شاخه‌ای از فارسی نیست همانطور که زبان دری نیز فرع عربی به شمار نمی‌آید. اصل اردو «برج بهاشا» ست که از فروع زبان شورسینی پاراکریت و زبان مردم دهلی و میرته و توابع آنها بوده و واژه‌های فارسی دری در آن وارد شده است. این زبان مخلوط را ابتدا «ریخته» یعنی درهم و آمیخته می‌نامیدند. نام اردو یادگار اردوگاههای سلاطین گورکانی مغول کبیر است. به‌خصوص در اردوی شاه جهان (م ۱۰۷۶/۱۶۶۶) که سر بازان فارسی و ترک و هندی با هم زندگی می‌کردند و زبانشان درهم مخلوط شد آن را زبان «اردوی معلی» نامیدند. زبان اردو در دهلی به وجود آمد و در دربار شاهان شیعی دکن صاحب ادبیات و نظم و نثر شد و باز در دهلی و سپس لکنهو به کمال رسید. معذک مانند فارسی کلاسیک که مرزی برای ورود واژه‌های تازی ندارد در این زبان نیز کلمات فارسی به کثرت و بدون ضابطه به کار می‌رود.

سپاهیان علاءالدین خلجی به سال ۶۹۶ دکن و گجرات را فتح کردند. از آن پس حکمرانان این نواحی با خدم و حشم و حواشی و سپاهیان و کارمندان دفتری و صنعتگران و پیشه‌وران فارسی زبان از دهلی به نواحی مفتوحه می‌رفتند و طبعا زبان ایشان در کشورهای جنوبی اثر می‌گذاشت. در سال ۸۰۱ هـ. که امیر تیمور دهلی را قتل عام و آن شهر بزرگ را به ویرانه‌ای هولناک تبدیل کرد اهالی آن شهر و سایر بلاد غارت شده شمالی به دکن و گجرات مهاجرت کردند و این هم از اسباب ترویج فارسی در دکن گردید. مظفر شاه گجراتی و شاهان شیعی دکن از پناهندگان حمله مغول به خصوص اهل علم و هنر و تصوف به گرمی پذیرایی می‌کردند و رفته رفته دکن و گجرات مرکز شعر و ادب فارسی در جنوب هند گردید. در اواخر سلطنت شاه جهان که میر جملہ اصفهانی از دکن به دهلی آمد و به صدارت امپراطوری مغول رسید مرکزیت زبان اردو که در دکن و گجرات ترقی کرده بود همراه با شاعران و گویندگان آن زبان به دهلی منتقل گردید و اورنگ زیب نخستین پادشاه دهلی بود که در مکاتبات خود در جنب فارسی اردو نویسی هم آغاز نمود. بعد از اورنگ زیب که

خاندان شیعی مذهب آصف الدوله خراسانی معروف به «نواب اوده» در لکنهو به استقلال رسیدند ادبیات اردو به تشویق و حمایت ایشان - که غالباً در فارسی وارد و هر دو شعر می‌سرودند - در قله کمال قرار گرفت و ارکان آن به حدی استوار گردید که امروز زبان محاوره مسلمانان و زبان مشترک شبه قاره و وجه امتیاز مسلمانان بر سایر جوامع و مذاهب هند و صاحب آثار جاودان نظم و نثر و رابطه ناگسستنی دو کشور همسایه ایران و پاکستان است.

نوباوه‌های ادب اردو

قدیم‌ترین آثار شعر اردو در مثنویها و ملمعات فارسی هندی امیر خسرو دهلوی به چشم می‌خورد. معاصر اوراچه «جی چند» در دهلوی محافل مشاعره ترتیب می‌داد و به هر شاعر که غزلی (دُهره) در زبان مخلوط فارسی و هندی می‌سرود يك سكه طلای اشرفی جایزه می‌داد. مهم‌ترین آثار اردوی قدیم ترانه‌ها و مثنویهای عارفانه‌یی بود که با تلفیق افکار و مضامین و اصطلاحات تصوف هندی و ایرانی به وزن عروضی سروده می‌شد. کبیر مؤسس مذهب عرفانی و صوفی نامبردار (۱۴۴۰-۱۵۱۸) و گرونانک دوست یا مرید کبیر و مؤسس مذهب سیک (۱۴۶۹-۱۵۳۸) و ملک محمد جانیسی شاعر مسلمان و مترجم کتاب پدم وت به فارسی و «تولسی داس» شاعر بلند آوازه هندو از پیشقدمان استعمال واژه‌های فارسی در لهجه پنجابی و برج به شمار می‌روند.

ولی روتق ادب اردو از دکن بود. شاهان ادب پرور شیعی مذهب بیجاپور و گلکنده و احمد آباد بیدر شاعران فارسی وارد و تشویق کردند. در عهد سلطنت علی عادل شاه اول (م ۹۸۸ هـ.) صوفیی به نام میران جی شمس العشاق در بیجاپور مثنوی خوش‌نامه را در تصوف شامل دوهزار بیت و مثنوی دیگری در همین زمینه در پانصد بیت به اردوی دکنی سرود و اصطلاحات عرفانی فارسی و عربی را در این دو مثنوی به کار برد. پسرش خلیفه شاه برهان الدین مثنوی ارشاد‌نامه و اشعار عرفانی دیگر به زبان گجری (گجراتی و فارسی) به نظم آورد. در عهد ابراهیم عادل شاه ثانی (۹۸۸-۱۰۳۷ هـ.) شاعری به نام عبدال - عبدالغنی، قسمتی از تاریخ زندگی او را در مثنوی ابراهیم‌نامه شرح داد. در همان زمان شاعر دیگری به نام حسن شوقی مثنوی ظفر‌نامه شاهی را در بیان پیروزی نظام شاه در جنگ تالی کوٹ (۹۷۲ هـ.) و مثنوی میزبانی را در شرح سور عروسی سلطان محمد عادل شاه، همچنین غزلیات بسیار به اردوی دکنی سرود. در زمان سلطان ابراهیم عادل شاه ثانی - شاعر و

موسیقیدان و مؤلف کتاب نورس در موسیقی که مقدمه آن به قلم ظهوری تر شیزی است - لغات و اصطلاحات و امثال و تعبیرات فارسی بر اردوی دکنی غالب شد و شاعران و نویسندگان قابلی در این زبان پیدا شدند. در دوران سلطنت محمد عادل شاه (م ۱۰۶۷ هـ.ق.) سه اثر معروف در اردوی دکنی تألیف شد: (۱) داستان چندربدن مهیار تألیف میرزا مقیم خان مقیم (سال تألیف ۱۰۵۰ هـ.ق.); (۲) جنت سنگار (یا قصه بهرام) ترجمه منظوم ملک خشنود از هشت بهشت امیر خسرو دهلوی (سال تألیف ۱۰۵۵ هـ.ق.); (۳) خاورنامه یا خاوران نامه ترجمه منظوم قصص خاورنامه فارسی در شرح دلاوریهای علی (ع) و یارانش. اصل این کتاب را مولانا حسام الدین معروف به ابن حسام (م ۸۷۵ هـ.ق.) تألیف کرده و کمال خان رستمی آن را به اردو درآورده است. علی عادل شاه ثانی (م ۱۰۸۳ هـ.ق.) شاعر بود و شاهی تخلص می کرد. ملک الشعرا دربارش نصرتی مثنویهای گلشن عشق (۱۰۶۷ هـ.ق.) و علی نامه را - در شرح جنگهای علی عادل شاه (۱۰۷۲ هـ) و تاریخ اسکندری را در شرح احوال اسکندر عادل شاه به اردو سروده که از مدارک مهم تاریخی است. در همین زمان در بیجاپور دکن شاعر دیگری به نام سید میران هاشمی مثنوی یوسف و زلیخا را در اردو به نظم آورد.

همزمان با بیجاپور، در گلکنده پایتخت نظام شاهیان نیز اردو در کنار فارسی در حال ترقی بود. پنجمین شاه این سلسله سلطان محمد قلی قطب شاه (م ۱۰۲۰ هـ.ق.) شاعری با ذوق و ادب پرور بود و دیوان فارسی او شامل اشعار دل انگیز است. او به فارسی و اردو هر دو شعر می سرود و مضامین هندی را در شعر فارسی به کار می برد. جانشین او محمد قطب شاه (م ۱۰۳۵ هـ.) متخلص به ظل الله و نواده اش عبدالله قطب شاه نیز شاعر بودند و دیوان داشتند. در عهد قطب شاهیان سه نفر در نظم اردو نامبردار شدند: (۱) وجهی مصنف مثنوی قطب مشتری، (۲) غواصی مصنف دو مثنوی سیف الملوك و بدیع الجمال (۱۰۳۵) و طوطی نامه (۱۰۴۹ هـ.) که هر دو ترجمه از فارسی است، (۳) ابن نشاطی مصنف کتاب پهل بن که ترجمه از کتاب بساتین فارسی است.

در عهد سلطنت ملک احمد بحری مؤسس سلسله نظام شاهیه شاعری با تخلص اشرف مثنوی نوسرهار را در مرثیه شهدای کربلا به نظم آورد (۹۰۹ هـ.) که از نمونه های قدیم و شیرین اردوی دکنی است. شاعر دیگری به نام شهاب الدین قریشی در شهر بیدر مثنوی بهوگ بل را که ترجمه داستان هندی «کوک شاستر» است به اردو سرود ... خلاصه آنکه در عهد سلاطین بهمنی و قطب شاهی و عادل

شاهی و نظام شاهی و عماد شاهی و برید شاهی... شاهان دکن گرچه زبان رسمی و ادبی دربار فارسی بود لیکن اردو در محاوره عامه و در کلام شاعران نضج گرفت و واژه‌های فارسی جای بسیاری از واژه‌های محلی را گرفت. به قول مرحوم مولوی عبدالحق در مقاله «دائرة المعارف اسلامی»... اصناف شعر اردو مدیون زبان فارسی است، حتی در ادای کلمات هندی نیز از فارسی تقلید شده و شعر اردو ظاهراً و باطناً رنگ فارسی گرفته است.»

اردو در دهلی تحت الشعاع فارسی بود

در دوران سلطنت افغانان لودی در دهلی و آگره (۸۵۲-۹۳۲ هـ.) رونق زبان و ادبیات و هنر فارسی در هند به کمال رسید. سلطان سکندر لودی (م ۹۲۳ هـ.) اهتمام و عشق فراوانی به زبان فارسی داشت. دربار او- که بعد از زلزله ۹۱۸ هـ. به آگره منتقل شد مجمع علما و شعرا و صوفیان فارسی زبان بود. خود او شعر می‌گفت و گلرخی تخلص می‌کرد. در عهد او کتب فارسی بسیار تألیف شد که از جمله آنها فرهنگ سکندری است. سکندر معابد هندوان را ویران می‌کرد و به جای آنها مدرسه می‌ساخت و طلاب علوم را به نفقه خود به تحصیل می‌گماشت. زبان رسمی و دولتی و زبان تعلیم در مدارس فارسی بود. موظفین حکومت را به خواندن و نوشتن فارسی وادار کرد و خط نستعلیق از زمان او در هند رایج و برای نوشتن اردو به کار رفت. محمد قاسم فرشته در شرح وقایع سلطنت او گوید: «کافران به خواندن و نوشتن خط فارسی که تا آن زمان در میان ایشان معمول نبود پرداختند». در زمان سکندر لودی و پسرش سلطان ابراهیم زبان عامه اهالی دهلی و سپاهان فارسی بود. بدایونی در منتخب التواریخ ضمن شرح وقایع جنگ پانی پت (۹۳۲ هـ.) که منجر به شکست افغانان و قتل ابراهیم لودی و پیروزی قطعی ظهیرالدین بابر شد چنین آورده است: «... مدت دو قرن- شصت سال- از آن واقعه تا زمان این منتخب گذشته که هنوز در شبها آوازه «ده، ستان، بکش، بزن» از آن میدان به گوش سامعان می‌رسد. در سنه ۹۹۹ جامع این اوراق نیز وقت سحر که از بلده لاهور به جانب فتح پور می‌رفت و عبور در آن میدان افتاد این صدای هولناک به گوش آمد. جماعت که همراه بودند خیال کردند که مگر غنیم پیدا شد. آنچه شنیده بود دید» معلوم است زبان فارسی در چنین موقعیت سایر زبانهای هند از جمله زبان محلی «برج بهاشا» را تحت الشعاع قرار می‌داد و هر چه صیغه فارسی لهجات محلی بیشتر بود بر فصاحت و مرغوبیت آن افزوده می‌گشت.

ظهیرالدین بابر (۸۸۸-۹۳۷ هـ.) نواده پنجم امیر تیمور گورکان به یاری شاه اسماعیل صفوی سمرقند را تسخیر کرد (۹۱۷ هـ.) و کابل و لاهور و دهلی را فتح و امپراطوری ۳۴۰ ساله اسلامی دهلی را تأسیس نمود (۹۳۲-۱۲۷۵). بعد از او پسرش نصیرالدین همایون (۹۱۳-۹۶۳) پس از شکست از شیر شاه سوری (۹۴۷ هـ.) به شاه طهماسب صفوی پناهنده شد و با کومک او ملک موروث را پس گرفت. این دو واقعه مهم سبب شد روابط ایران و هند برادرانه و دوستانه شود و تمامی شؤون فرهنگ و هنر ایران از جمله نظم و نثر فارسی در دهلی در رفیع ترین مقام قرار گیرد. در عهد جلال الدین محمد اکبر (۹۴۹-۱۰۱۴ هـ.) و پسرش نورالدین محمد جهانگیر (۹۷۷-۱۰۳۷ هـ.) و شاه جهان پسر جهانگیر (۱۰۰۰-۱۰۷۶ هـ.) و اورنگ زیب عالمگیر پسر شاه جهان (۱۰۲۷-۱۱۱۸ هـ.) امپراطوران بزرگ هند زبان خانگی و زبان ادبی و زبان رسمی دربار فارسی بود. شاهان و شاهزادگان و امیران همه مشوق و حامی عنصر ایرانی و غالباً خود شاعر و مدافع برتری فرهنگ ایران بودند و بی مبالغه زبان و هنر ایرانی در دهلی و آگره و لاهور از اصفهان رونق بیشتر داشت.

راجه «تودرمل» وزیر خزانه و دارایی جلال الدین محمد اکبر به کلیه مأموران دولت اعم از مسلمانان و هندو امر کرد خواندن و نوشتن فارسی بیاموزند و دانستن فارسی را شرط ورود به خدمات دولتی تعیین کرد. فارسی زبان محاوره طبقه تحصیل کرده و خواص و زبان محاکم قانونی و دفاتر و اسناد مالیاتی و زبان رسمی دولت بود و مدرسین و وعاظ و مشایخ تصوف فقط از فارسی برای تعلیم و ارشاد استفاده می کردند. این وضع تا غلبه کلی استعمار و سقوط دولت اسلامی دهلی ادامه داشت لیکن بعد از صدور فرمان کبیر از دربار انگلستان (۱۲۸۵ هـ./ ۱۸۹۸ م.) و اعطای آزادی به همه زبانها، فارسی که شعار استقلال و قدرت هند بود از رسمیت افتاد و زبان انگلیسی جای آن را گرفت.

ترقی زبان اردو در دهلی و لکنهو

روابط ایران و هند در ایام اورنگ زیب به سردی گرائید و از رفت و آمد ایرانیان به هند کاسته شد. تعصب مذهبی او محیط خفقان آوری برای مهاجران ایرانی به وجود آورد و میدان را برای مولویان متعصب بی رقیب گذاشت. اورنگ زیب به تاریخ و شعر و موسیقی و هر نوع هنر علاقه نداشت و غالب اوقات سلطنت پنجاه ساله اش به ترویج مذهب حنفی و کشورگشائی و جنگ گذشت. از این روزبان

فارسی در دهلی منجمد و بی رونق شد و رفته رفته ادبیات و زبان اردو در برابر آن قد علم کرد و استقلال یافت.

شاه ولی الله یا شمس ولی الله دکنی (۱۰۷۹-۱۱۵۵ هـ.) متخلص به ولی متولد اورنگ آباد و متوفی در احمدآباد گجرات نخستین شاعر بزرگ اردو است که دیوان شعرش در دست است. مقام او را در شاعری اردو همسنگ رودکی در شعر فارسی و «چاسر» در شعر انگلیسی دانسته اند. ولی، سه بار به دهلی سفر کرد. سفر اولش در سال ۱۱۰۷ هـ. و سفر دومش در ۱۱۱۹ هـ. يك سال بعد از مرگ اورنگ زیب و سفر سومش در عهد سلطنت محمدشاه گورکانی به سال ۱۱۳۴ بود. در این سفر اخیر دیوان غزلیات اردو را به پایتخت برد که مقبول خاص و عام و سرمشق شاعران دهلی واقع شد. او شاعر اهل بیت بود و مثنوی ده مجلس را در مرثیه شهدای کربلا به اردو سرود که مانند دوازده بند مرثیه محتشم کاشی (در زبان فارسی) در اوج شهرت است. رساله ای در تصوف به نام نور المعرفه و دیوانی در شعر هندی داشته که امروز نایابست.

گرچه اردو از عهد شاه جهان به همین نام معروف بود و بعضی شعرا در آن طبع آزمایی می نمودند اما تا زمان ولی دکنی شاعر نامبرداری در دهلی سراغ نداریم که به اردوسرایی پرداخته باشد. اگر بعضی مانند موسوی خان فطرت و میرزا عبدالقادر بیدل و میرزا عبدالغنی قبول، چند بیتی به این زبان گفته بودند از روی تفنن بود. بعد از آشنایی شاعران فارسی در دهلی با سبک ولی اردوسرایی شروع شد. از عهد محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱-۱۱۶۱ هـ.) شعرای فارسی گوی پایتخت به شعر اردو روی آوردند. شاه مبارک آبرو (م ۱۱۶۴ هـ.)، ظهورالدین حاتم (م ۱۲۰۶ هـ.)، سراج الدین خان آرزو (م ۱۱۶۹ هـ.) و شرف الدین مضمون (م ۱۱۵۸ هـ.) از دسته اول منتبعان سبک ولی بودند. در بین این شاعران خواجه میرمتخلص به درد (م ۱۱۹۹ هـ.) سبکی صوفیانه ابتکار کرد که بعدها مورد تقلید سایر اردوسرایان قرار گرفت.

شاعر بزرگ اردو در قرن دوازدهم هجری میر تقی متخلص به میر (۱۱۲۵-۱۲۲۵) بود که در غزل اردو (ریخته) استاد شاعران بعد به شمار می رود. به علاوه در سرودن قصیده و مرثیه شهدای کربلا و سایر فنون شعری نیز مهارت داشت. در اواخر عمر که دهلی را دستخوش ناامنی و پریشانی دید به لکهنو منتقل گردید و در آنجا مورد اکرام و محبت آصف الدوله خراسانی نواب اوده واقع شد. از شعرای معروف دیگر که در دهلی و لکهنو معاصر میر بودند میرزا محمد رفیع سودا (م

۱۱۹۵) و میرحسن (م ۱۲۰۱) و مصحفی (م ۱۲۴۱) بسیار مشهورند. این گویندگان در ترقی شعر اردو و پیراستن آن از واژه‌های نامانوس هندی و کثرت استعمال کلمات فارسی و سرودن غزل با دقت خیال و تشبیهات عمیق (سبک هندی) و سرودن مرثی برای شهدای کربلا سهم به سزایی داشتند.

غزل ریخته در لکنهو

بعد از حمله نادرشاه به هند و قتل عام دهلی (۱۱ ذیحجه ۱۱۵۱ هـ) و یورشهای هفتگانه احمد شاه درانی افغان، سردار او- منتهی به سال ۱۱۷۶ هـ. به آن شهر و سپس ترکنازیهای وحشیانه هندوان مرآته شهر دهلی مانند دولت گورکانی دچار آشفتگی و انحطاط شد ولی در لکنهو یک سلطنت مستقل شیعی به نام سلسله نواب اوده قد برافراشت. مؤسس این سلسله میر محمد امین (م ۱۱۵۱) از سادات نیشابور بود که برای تجارت به هند آمد و در آنجا به خدمت محمدشاه گورکانی داخل گردید. او بر اثر شجاعت و کاردانی، در مقامات دولتی و نظامی ترقی کرد و سرداری نام آور گردید. محمدشاه به او لقب سعادت خان و برهان‌الملک داد و به امارت و وزارت و سپس حکمرانی الله‌آباد و بنارس و اوده منصوب نمود. برهان‌الملک این نواحی را امن و آرام نمود و در لکنهو حکومتی تأسیس کرد که تا اشغال کامل هند توسط ارتش انگلیس ۱۸۵۷/۱۲۷۴ ادامه داشت.

بعد از برهان‌الملک نه تن از اعقاب او: ۱) ابوالمنصور صفدر جنگ (۲ شجاع‌الدوله ۳) آصف‌الدوله (۴) وزیر علی (۵) غازی‌الدین حیدر (۶) علی‌شاه (۷) نصیرالدین حیدر (۸) امجد علی‌شاه (۹) واجد علی‌شاه، یکی بعد از دیگری با عنوان نواب و شاه مدتی بیش از صد سال بر قسمت بزرگی از هند مرکزی و شمالی حکمرانی کردند.

در این دوره لکنهو آباد شد و عمارات با شکوه و مدارس و مساجد و امام‌باره‌ها و نیز باغها و تفریحگاه‌ها و تماشاخانه‌ها و قهوه‌خانه‌ها به سبک اروپایی در آن احداث گردید. روابط دوستانه عمال کمپانی هند شرقی با حکام اوده سبب شد که مظاهر تمدن اروپائی و فرهنگ و زبان انگلیسی نه تنها در دربار و بین طبقات ممتاز رواج یابد بلکه بر توسعه روابط سیاسی و بازرگانی دو کشور افزوده گردد و فرهنگ هندی تحت الشعاع انگلیسی قرار گیرد و از کتب و برنام‌های دروس و معلمان انگلیسی در مدارس استفاده شود و آثار مشهور ادبی انگلیسی به اردو ترجمه گردد... ایرانی‌الاصل بودن و سیادت نواب اوده و علاقه ایشان به تشیع سفر ایرانیان را

به هند که به سبب تعصب اورنگ زیب و اخلاف او متوقف شده بود تجدید نمود. منتهی این بار بیشتر مسافران، علمای دین و طلاب و اهل منبر و وعاظ بودند که قوانین تشیع را برای دولت لکنهو تدوین و محاکم آن دولت را اداره نمودند و در مساجد و حسینیه‌ها ضمن اجرای شعائر مذهبی حکومت شیعه اوده را تقویت کردند. موقوفه قابل‌ی هم از سوی نواب اوده برای معاش طلاب نجف و کربلا اختصاص یافت که در عراق به وسیله مقامات انگلیسی به مجتهد اعلم کارسازی می شد و این خیرات مستمر رابطه مرجعیت شیعه را با دوزبار لکنهو برقرار می کرد و شاهان لکنهو از آن بهره بسیار می بردند. علاقه حکمرانان اوده به فارسی و اردو - که غالباً به این دو زبان شعر می سرودند - سبب شد که شاعران اردو نه تنها مانند میر و سودا و مصحفی ورنگین (م ۱۲۵۰ هـ) و انشاء الله خان انشاء (م ۱۲۳۳ هـ) به لکنهو سفر کنند، بلکه غزلسرایان دیگر هم چون نظیر (م ۱۲۴۶ هـ) و ذوق (م ۱۲۷۱ هـ) و مؤمن (م ۱۲۶۸ هـ) ... در آن شهر پرورش یابند. در آن زمان لکنهو، خاصه دوزبار و مجالس اعیان غرق در شهوات بود. از این رونوعی غزل اردو در آن شهر به وجود آمد که در تاریخ ادبیات اردو «غزل ریخته» نامیده می شود. این گونه غزل در وصف مرادات عاشقانه و باده و ساده و شرح فراق و وصال و بیان حسن کلام و خرام و زیبایی اندام «بیگمات» پری پیکر لکنوی سروده شده است.

چون تشیع در لکنهو شعار استقلال و مذهب رسمی بود رسم عزاداری ایام عاشورا و شبیه گردانی و تعزیه خوانی و روضه خوانی و به راه انداختن دسته های عزّا با ذوالجناح و علمهای رنگارنگ و طوغ و نخل و حجله قاسم و نعش ... رونق بسیار داشت. تعزیه نامه ها و روضه ها در امام باره (حسینیه) های با شکوه شهر به فارسی و اردو بود و این هر دو زبان برای همگان به طور یکسان مفهوم می شد. به علاوه هنر نوحه خوانی برای شهدای کربلا که از عهد سلاطین دکن بین مسلمانان هند رایج بود در عهد نواب اوده به منتهای کمال رسید. در این عهد شاهکارهایی از شعر گریه آور در وصف واقعه طف سروده شد که در فارسی هم بی نظیر است. بزرگترین مرثیه سرایان اردو میر بیرعلی انیس (م ۱۲۹۱ هـ) و میرزا سلامت علی دبیر (م ۱۲۹۲ هـ) بودند که تا امروز در محافل مذهبی و رادیوهای هند و پاکستان و بنگلادش مرثیاتی ایشان در دهه اول محرم با آهنگ مخصوص ترنم می شود. اردوی این مرثیاتی مانند اردوی غزل ریخته و سایر اشعاری که در عهد شاهان اوده در لکنهو ساخته شده به صیغه ایرانی و کثرت لغت فارسی ممتاز است.

در عصر غالب

در آفتاب زرد دولت گورکانی، در دهلی و سایر بلاد هند شاعران نامبرداری در زبان اردو پیدا شدند که در فارسی نیز طبع آزمایی کرده‌اند. مانند شاه عالم ثانی (م ۱۸۰۶ میلادی) شاه بی اقتدار دهلی و پسرش سلیمان شکوه (م ۱۸۳۷) و اکبر شاه ثانی پسر دیگر شاه عالم (م ۱۸۳۷) و بهادر شاه ثانی متخلص به ظفر آخرین و بدبخت‌ترین شاهان گورکانی و قائم چاندپوری (م ۱۲۰۱ هـ.) و میر قمرالدین منت (م ۱۲۰۸ هـ.) و شاه قدرت‌الله (م ۱۲۰۵ هـ.) و میر محمد علی بیدار (م ۱۲۰۹ هـ.) و جرأت و امیر و داغ و جلال و تسلیم و ناسخ و برق و بحر و آتش و آباد و رشک و منیر و مهر و هدایت و فراق و ضیاء و بقاء و مظهر و راسخ... ولی استاد مسلم هر دوزبان که خود به فارسی گویی افتخار می‌کرده لیکن صیت شهرتش در اردو سراسر شبه‌قاره را فرا گرفته میرزا اسدالله خان غالب بود. وی در (۱۲۱۲ هـ.) در آگره متولد شد و در (۱۲۸۵ هـ.) در دهلی درگذشت و در جوار بقعه خواجه نظام‌الدین اولیاء به خاک رفت. در جوانی به شاعری پرداخت. ابتدا فقط فارسی می‌سرود. بعد به اردوگویی پرداخت نخست اسد و بعد غالب تخلص کرد که این هر دو نام معرف نام و مذهب اوست. از سوی بهادر شاه ظفر لقب دبیر الملک، نظام جنگ و نجم الدوله گرفت. او شاعری حکیم و در نظم و نثر فارسی و اردو ستاره پر فروغ آسمان ادب هند بود. کلیات اشعار فارسی و اردوی او شامل قصاید و غزلیات و مثنویات و رباعیات و سایر انواع شعر است. سیزده کتاب معروف در نظم و نثر و مناظرات ادبی و لغت فارسی و دستور فارسی و اردو از او بر جای مانده که هر یک چندین بار به چاپ رسیده و بر بعضی آنها شروع و حواشی نوشته شده است. نام آنها چنین است: عود هندی، اردوی معلی، کلیات نظم فارسی، کلیات نظم اردو، لطایف غیبی، تیغ تیز، قاطع برهان (در انتقاد از برهان قاطع) پنج آهنگ، نامه غالب، مهر نیمروز، دستنبو و سبد چین. در شعر فارسی هم سنگ امیر خسر و دهلوی و فیضی فیاضی و نظیری نیشابوری و بیدل عظیم آبادی و حزین لاهیجی بود و به علاوه در علم لغت و معانی و بیان و سایر فنون ادب مقامی عالی داشت. در اردو، همه شاعران بعد، حتی اقبال، او را به استادی و پیش کسوتی قبول دارند. شعر او با استفاده بسیار از کلمات و ترکیبات و امثال و مضامین فارسی، متانت و سادگی، انسجام و نوآوری و جد و طنز را جمع دارد. در کلامش روح اعتماد به نفس و مبارزه برای زندگی بهتر و لزوم خودشناسی و عشق به حیات و امید به آینده موج می‌زند. خصوصیتی که کمتر در شاعران اردوی پیش از او به چشم می‌خورد و شاعران بعد مانند اقبال سبک او را سرمشق ساختند.

شاگردان غالب: میرمهدی مجروح (م ۱۹۰۲) میرزا قربان علی سالک (م ۱۸۰۳) نواب سید محمد زکریا خان زکی (م ۱۹۰۳) نواب ضیاء الدین درخشان (م ۱۸۸۳) صدرالدین خان آزردہ (م ۱۲۸۵ هـ) و مولانا الطاف حسین حالی (م ۱۳۳۲ هـ) مؤلف کتاب یادگار غالب- و مولانا سید علی حیدر شارح دیوان غالب... از شاعران مشهور اردو به شمار می‌روند.

غالب مناقب سرا و مرثیه‌گوی اهل بیت رسالت بود. این شیوه مرضیه را شاگردان و شاعران بعد از او هم ادامه داده‌اند گرچه بعضی ایشان شیعی مذهب نیستند.

در عصر اقبال

اشغال شبه‌قاره توسط ارتش انگلیس و ناکام ماندن آخرین مقاومت مدافعان آزادی، در تمامی شؤون زندگی هندیان از جمله زبان و ادب اردو تحولات شگرف پیش آورد. از سویی اردو سرایان در شهرهای دیگر هند- غیر از دهلی و لکنهو- مانند فیض آباد و فرخ آباد و عظیم آباد و مرشد آباد و رامپور و حیدرآباد و بهوپال... پراکنده شدند و مراکز تازه‌ای برای زبان و ادبیات اردو با لهجه‌های گوناگون به وجود آوردند و از سوی دیگر فاصله فارسی با اردو زیاد شد و چه بسا که دیگر شاعر اردو به فارسی گویی رغبت نکرد یا نتوانست و از عهده بر نیامد. ولی به سبب آشنایی روشنفکران و فارغ التحصیلان مدارس جدید با مطبوعات و زبان انگلیسی کم‌کم مردم هند از جنبشهای تازه فکری و سیاسی و فلسفی غرب و از ثمرات آزادی و مضار استعمار و وضع رقت بار مسلمانان و اسالیب جدید استثمار اروپایی و فقر و جهل و ظلمی که هندیان به خصوص مسلمانان بدان دچار بودند آگاه شدند و خارخاری در دلها و شوری در سرها و جنب و جوشی در جامعه به وجود آمد. تحولی در افکار پیش آمد و هند از خواب قرون بیدار شد. شاعران اردو نیز دست از محافظه‌کاری قدیم و مضامین کهن و پندار بافی و تکرار کلمات صوفیان و قلندران یا وصف مجالس عیش و نوش... برداشتند و در اطراف افکار تازه مانند دعوت به مجاهده برای کسب استقلال و نهضت مسلمانان و اتحاد اسلامی و مبارزه با خرافات و بیسوادی به طبع آزمایی پرداختند. این نهضت را غالب شروع کرد و شاگردش الطاف حسین حالی دعوت نهضت اسلامی را آغاز نمود. سر سید احمد خان دهلوی کالج اسلامی علی‌گه را تأسیس کرد. کالج دهلی به تحکیم شعائر ملی و توسعه زبان اردو همت گماشت و اقبال لاهوری به زبان رسای شعر ندای

آزادی و استقلال و وحدت اسلامی را سر داد.

شیخ محمد اقبال سیالکوٹی لاهوری (۱۲۵۴-۱۳۱۷ ه. ش.) بزرگترین شاعر فارسی و اردو در قرن حاضر است که او را به حق لقب شاعر مشرق و حکیم امت و علامه داده اند. او شعر اردو را به مرحله ای رسانید که برای تعبیر مضامین و افکار علمی آمادگی یافت. اردو او مانند فارسی ساده و بلیغ و صریح و افکارش ابتکاری و عمیق بود و اصطلاحات ادبی و علمی و عرفانی و فلسفی فارسی را در شعر اردو مورد استفاده قرار داد و از این رهگذر موجب غناء اردو گردید معذک پیش از اینکه شاعری قافیه پرداز باشد حکیمی انقلابی و مصلح و فیلسوفی اجتماعی و منادی بیداری و اتحاد مسلمین و خواستار بازسازی عقاید مسلمانان و نجات از استعمار و تعمیم تعلیم و تربیت و آزادی زنان و پیرو اصالت قدرت و حرکت و پیشقدم برای تجدید مبانی فکری اهل مشرق و مبارز آشتی ناپذیر بارو حانی نمایان ریاکار بود. در انواع سخن از مثنوی و غزل و دوبیتی و قصیده و قطعه زبانی معجز آسا داشت ولی از این موهبت جز برای مقاصد عالی دینی و اجتماعی و اخلاقی و فلسفی استفاده نکرد. او زبان فارسی را از اضمحلال نجات داد و زبان اردو را از صورت تفتن و تغزل به شکل یک زبان کامل و جدی عرضه نمود. بعد از او هر کس در این دوزبان اسلامی شعر بسراید یا چیز بنویسد و هر صاحب نظری که در تحکیم روابط سیاسی و فرهنگی ایران و پاکستان و تقویت وحدت اسلامی قدمی بردارد رهین احسان اوست. ملک الشعراء بهار درباره اقبال می فرماید:

هیکلی گشت از سخنگویی بپا گفت کل الصيد فی جوف الفرا
عصر حاضر خاصه اقبال گشت واحدی کز صد هزاران در گذشت
شاعران گشتند جیشی تارومار وین مبارز کرد کار صد سوار...

بعد از اقبال مقام شاعری اردو بالا رفت و شاعران نامداری در شبه قاره به خصوص در پاکستان برخاستند که زبان جوانان انقلابی بودند و سخنانشان از افکار نو و مضامین تازه گرانبار است مانند سیماب، فیض، مجاز، جذبی، جان نثار اختر، علی سردار جعفری، احمد ندیم قاسمی... با بعضی ایشان مانند جوش و فیض و حفیظ جالندری و جگر مراد آبادی و تبسم در ماموریت های هند و پاکستان آشنایی پیدا کردم و کم و بیش همه را در زبان فارسی نیز ماهر یافتیم. خلاصه آنکه شعر اردو در تمامی ادوار حیات رابطه خود را با شعر فارسی حفظ کرده و قالبهای شعری و اصول وزن و قافیه و جوهر مضامین آن فارسی است. شعر نو و آزاد هنوز جایی در ادبیات اردو باز نکرده است.

نثر اردو- دوره مقدماتی دکن

نثر اردو بعد از نظم پختگی و رواج پیدا کرد. زیرا نویسندگان شبه قاره آن را زبانی غیر منسجم و برای بیان مقاصد ادبی و علمی نارسا می شمردند و با شیوع فارسی که زبان مشترک مسلمانان آسیا و برای همه مفهوم بود نیازی به اردو احساس نمی کردند. به علاوه بیان مقصود به فارسی آسانتر بود و مسلمانان نیز راضی نبودند واژه های اسلامی فارسی را به واژه های هندی تبدیل کنند.

معذک از اواخر قرن هشتم جسته و گریخته آثاری در تصوف و اخلاق و سیره اولیا و تاریخ و شرعیات به اردوی گجراتی و دکنی به وجود آمد که عموماً ترجمه یا اقتباس از فارسی و عربی بود و در آنها صبغه فارسی و واژه های فارسی غلبه داشت. نخستین اثر اردوی دکنی که در دست است معراج العاشقین منسوب به سید محمد یوسف الحسینی ملقب به خواجه بنده نواز گیسو دراز (م ۸۲۵ هـ.) صوفی مشهور و خلیفه شیخ نصیر الدین اودهی ملقب به چراغ دهلی، در مراتب سیر و سلوک است و در حیدرآباد دکن به چاپ رسیده است. نواده او سید محمد عبدالله الحسینی رساله نشاط العشق تألیف شیخ عبدالقادر گیلانی را به اردوی دکنی ترجمه کرد. شاه میران جی شمس العشاق بیجاپوری فرزند و جانشین برهان الدین جانم (م ۹۹۰ هـ.) رساله کلمة الحقایق را در تصوف به اردو تألیف نمود. شاه میران جی حسینی معروف به میران جی خدانما (م ۱۰۷۴ هـ.) کتاب شرح تمهید تألیف عین القضاة همدانی را به سال ۱۰۴۵ هـ. ترجمه نمود. میران یعقوب کتاب شمائل الاتقیاء و دلائل الانقیاء تألیف رکن عماد الدین دبیر معنوی را به سال ۱۰۷۸ هـ. به اردو برگرداند... اینگونه کتابها که نمونه نثر ابتدایی اردو است همه در دکن تألیف گردیده است.

نثر اردو در هند شمالی

ظاهراً قدیمیترین اثر نثر اردو کتاب ده فصل فضلی شاعر است که به سال ۱۱۴۵ هـ. آن را از کتاب روضه الشهداء ملاحسین واعظ کاشفی در شرح وقایع طف به اردو برگردانده است. بعد از آن ترجمه فصوص الحکم ابن عربی است که میر محمد حسین متخلص به کلیم بین سالهای ۱۱۸۸ و ۱۱۹۲ هـ. ترجمه آن را به پایان رسانده است. میر محمد حسین عطاء متخلص به تحسین قصه چهار درویش تألیف امیر خسرو دهلوی را به نام نو طرز مرصع برای شجاع الدوله نواب اوده ترجمه کرد که به نثر مرصع و مسجع و پر از کلمات فارسی و عربی است (۱۱۹۸ هـ.).

میرامن دهلوی همین کتاب را بار دیگر به نام باغ و بهار به اردوی ساده برگرداند که از کتب درسی هند و پاکستان است.

در قرن دوازدهم و سیزدهم هجری قرآن مجید چندین بار به اردو ترجمه شد که موجب تقویت و ترویج این زبان بین مسلمانان گردید. شاه رفیع الدین دهلوی (م ۱۲۲۳ هـ.) و برادرش شاه عبدالقادر (م ۱۲۳۳ هـ.) نخستین بار به این خدمت پرداختند و چون از تفاسیر فارسی استفاده نمودند غالب کلمات ترجمه ایشان فارسی است و فقط افعال و روابط جمله‌ها اردوست. شریف الدین خان دهلوی (م ۱۲۱۶ هـ.) ترجمه دیگری از قرآن به سال ۱۲۰۸ هـ. به پایان رسانده که صورت تفسیر دارد. به علاوه صدها کتاب فقه و حدیث و عرفان و سایر مذاهب اخلاقی و مذهبی به اردو ترجمه یا تألیف گردید....

در دانشکده فرت ویلیام - کلکته

در حقیقت تاریخ ادبیات اردو و رواج آن به صورت زبان تألیف و مطبوعات و تبلیغ و تبشیر مذهبی مدیون کوششهای دکتر جان گلکریست انگلیسی نخستین و فعالترین رئیس مدرسه السنه شرقیه در «فرت ویلیام» کلکته است که خود مستشرقی هندشناس بود و در فارسی و اردو و سنسکریت مهارت داشت. این دانشکده را لرد ولزلی Lord Wellesley حکمران کل هند به سال ۱۸۰۰ م تأسیس نمود تا افسران انگلیس در آنجا با السنه و معارف هند آشنا شوند و زبان اردو را در آنجا بیاموزند. در بخش اردوی این کالج استادان نامی به خدمت دعوت شدند و به تقاضا و اصرار دکتر گلکریست به تألیف به اردو دست بردند و بیش از پنجاه کتاب درسی شامل منتخبات و تاریخ و قصص و صرف و نحو و تذکره و علوم دینی تألیف کردند که عمدتاً ترجمه از فارسی بود. مقصود این بود که از سویی زبان فارسی را که رابطه اتصال مسلمانان هند با سایر مسلمانان آسیا بود قطع کنند و از سوی دیگر اردو را که زبان توده و عامه و برای خارج هند نامفهوم بود تقویت نموده زبان مشترک هندیان و زبان مطبوعات و زبان مشترک سازند. دکتر گلکریست خدمات ذیل را به نثر اردو تقدیم داشت: (۱) ساده نویسی اردو به دستور و اهتمام او شروع شد (۲) بعضی کتب درسی در تاریخ و اخلاق و شرعیات به دستور او به اردو تألیف گردید (۳) در دانشکده فرت ویلیام چاپخانه‌ای برای طبع کتب درسی و سایر کتب اردو با خط نستعلیق تأسیس شد و کتابهای بسیار در آن به چاپ رسید که از آن جمله است.

باغ و بهار. ترجمه قصه چهار درویش که مترجم آن میرامن دهلوی متخلص به

لطف شاعر فارسی و اردو بود. وی این افسانه را که قبلاً به نام نو طرز مرصع به وسیلهٔ تحسین به اردوی متکلف ترجمه شده بود به زبان ساده برگرداند. میرامن کتابی هم در اخلاق عملی به نام گنجینهٔ خوبی به طرز و موازات اخلاق محسنی تألیف ملاحسین واعظ کاشفی به رشتهٔ تحریر در آورد که این هر دو کتاب تا امروز در مدارس هند و پاکستان مورد استفاده است. بهار دانش در ۱۲۱۷ هـ. و گنجینه خوبی در ۱۲۱۸ ترجمه شده است.

ترجمهٔ گلستان سعدی اثر میر شیر علی افسوس که در ۱۲۱۸ هـ به پایان رسیده است.

نثر بی نظیر ترجمهٔ مثنوی فارسی میر حسن که به وسیلهٔ میر بهادر حسینی به نثر اردو در آمده است. نام مثنوی میر حسن سحرالبیان است.

طوطی نامه ترجمهٔ قصه فارسی به همین نام که سید حیدر بخش حیدری به اردوی ساده برگرداند. همین مترجم تاریخ نادری میرزا مهدی منشی استرآبادی و خلاصهٔ کتاب روضه الشهداء ملاحسین واعظ کاشفی را به نام گل مغفرت به اردو در آورده است.

ترجمه قرآن و ترجمه تاریخ فرشته به اردو به وسیلهٔ میرزا کاظم خان جوان. پندنامه سعدی و تاریخ شیرشاهی به وسیله مظهر علی خان ولا به اردو ترجمه شد.

عیار دانش تألیف ملاحسین واعظ کاشفی سبزواری به وسیله حفیظ الدین احمد از فارسی به اردو در آمد. رسائل جوان الصفا به وسیله مولوی اکرام علی به اردو ترجمه شد.

مساعی دکتر گلکریست و همکارانش انقلابی در نثر اردو به وجود آورد و آن زبان را برای تألیف کتب و تحریر مطبوعات و انتشار در سراسر هند آماده ساخت. در همان ایام در دهلی و لکنهو نیز نهضت ترقی اردو شتاب گرفت و قرآن و کتب دینی و آثار کلاسیک فارسی به اردو برگردانده شد. همچنین آثار ارزشمندی در تفسیر و کلام و فقه و حدیث و سیره و تاریخ و لغت و مباحثات دینی... به اردو تألیف گردید. مخصوصاً مبلغین مسیحی از اردو برای تبلیغ در جوامع هند شمالی استفاده کردند و عهد قدیم و عهد جدید را به این زبان در آوردند. جسته و گریخته روزنامه‌هایی هم به اردو منتشر شد که ابتدا در جنب مطبوعات فارسی ناچیز بودند، ولی رفته رفته جای آنها را گرفتند.

در دانشکده‌های دهلی و علیگره

بعد از «فرت ویلیام» مؤسسه دیگری که به ترویج و ترقی و تجدید و بالا بردن سطح زبان و ادب اردو همت گماشت کالج دهلی بود. این مرکز علمی نخستین بار اردو را در تمام سطوح تحصیلی مورد استفاده قرار داد و زبان تعلیم مقرر نمود. اگر در کالج فرت ویلیام فقط کتابهای ادبی و تاریخی و دینی ترجمه یا تألیف شد در کالج دهلی برای سایر علوم اعم از ریاضی و طبیعی و ادبی به اردو کتاب نوشتند. به علاوه در ترجمه از انگلیسی به اردو اهتمام ویژه مبذول شد و «انجمن ترجمه» با عضویت استادان دانشکده و دیگر دانشمندان تشکیل گردید که از اسباب عمده پیشرفت زبان و فرهنگ انگلیس در شبه قاره بوده است.

یکی از رجال هند که برای نهضت ساده نویسی و رواج اردو همچنین ترویج زبان و فرهنگ انگلیسی در هند بسیار مؤثر بود سر سید احمدخان (۱۸۱۷ - ۱۸۹۸) استاد دانشگاه دهلی و بعد مؤسس کالج علیگره (بعدها دانشگاه) و کالجهای دیگر بود. وی که در شاعری و نویسندگی پیر و سبک میرزا اسدالله خان غالب دهلوی بود تألیف ارزشمندی به اردو از خود باقی گذاشت که اهم آنها: آثار الصنادید (در تاریخ و شرح احوال رجال دهلی)، جلاء القلوب (در سیره نبوی)، تفسیر قرآن، الاخلاق الاسلامی، ترجمه کیمیای سعادت، ترجمه معیار العقول... است. او هم از لحاظ فکری و هم در الفاظ و معانی سبک تازه‌یی در ادب اردو بنیان نهاد که تا امروز از آن پیروی می‌شود.

سید احمدخان مدتی در انگلستان به مطالعه گذرانید و پس از بازگشت به هند در ۱۸۷۵ دانشکده اسلامی علیگره Anglo-Oriental College of Aligarh را برای آشناساختن جوانان مسلمان با زبان و فرهنگ انگلیسی تأسیس نمود. این دانشکده بعدها به صورت The University of Aligarh، دانشگاه علیگره و سپس دانشگاه اسلامی علیگره (در مقابل دانشگاه هندویی بنارس) در آمد و مبداء جنبشهای آزادیخواهی مسلمانان و منجر به تأسیس مسلم لیگ و بعد پاکستان گردید. دانشکده دهلی در شورش ۱۸۵۷ بسته شد اما دو دانشکده مرادآباد و غازی خان که از تأسیسات سر سید احمدخان بود و نیز دانشکده علیگره و مؤسسات فرهنگی لکنهو و بمبئی و لاهور و رامپور و کلکته و حیدرآباد... به ترویج اردو ادامه دادند. حکومت حیدرآباد دکن اردو را به عنوان زبان رسمی کشوری اعلام نمود که در برابر نفوذ و قدرت زبان انگلیسی دوام نیاورد. فصیح ترین لهجات اردو لهجه لکنهو است که به کثرت لغات فارسی - تا حدود ۶۸ درصد - ممتاز است و مقام آن در بین

لهجات بی شمار اردو مانند لهجه تهرانی در میان هشتاد لهجه دیگر فارسی و لهجات فارسی دری (افغانی) و تاجیکی است.

از جمله نویسندگان بزرگ این عصر مولانا محمدحسین آزاد (م ۱۹۱۰) فارغ التحصیل دانشکده دهلی و مؤلف کتب مشهوری مانند آب حیات در تاریخ زبان و ادبیات اردو، و سخندان پارس و قند پارسی به اردوست. خواجه الطاف حسین حالی مؤلف حیات سعدی و حیات جاوید و یادگار غالب... و مولوی نذیر احمد (م ۱۹۱۲) مترجم قرآن بر مؤلف کتب اخلاقی و دینی و رمان و مولوی ذکاء الله (م ۱۹۱۰) مؤلف کتب ریاضی و طبیعی و جغرافیا و علوم سیاسی و مولوی سید احمد دهلوی مؤلف فرهنگ بزرگ آصفیه و دانشمند مشهور هند مولوی شبلی نعمانی (۱۸۵۷-۱۹۱۴) مؤسس دارالعلوم اعظم گره و ندوة العلماء در لکنهو و مؤلف تاریخ ادبیات ایران است که به فارسی هم ترجمه شده است.

بعد از جنگ جهانی اول با توسعه صنعت چاپ و نشر جراید و مجلات در اردو پیشرفت صنعت سینما و رواج صفحات موسیقی... نه تنها فارسی گویی و فارسی نویسی در اغلب بلاد شبه قاره متروک شد و به صورت زبان کهنه و کلاسیک در آمد بلکه اردو نیز صبغه انگلیسی گرفت و علاوه بر واژه ها و تعبیرات انگلیسی در فنون شرح حال نویسی و رمان نویسی و داستان کوتاه و نمایشنامه و سناریو و تحریرات روزنامه ای روح انگلیسی بر اردو حاکم گردید. معذک کاربرد اردو تا امروز از حدود ادبیات و نظم و نثر و محاوره و مطبوعات بالاتر نرفته و زبان انگلیسی در سراسر شبه قاره (پاکستان، هند، بنگلادش...) زبان رسمی و زبان محاکم قانونی و زبان تألیف در علوم و زبان تعلیم و تربیت است.

بعد از استقلال پاکستان

بعد از تقسیم شبه قاره و استقلال هند و پاکستان زبان اردو در این دو کشور با دو وضع متفاوت مواجه گشت. به این معنی که چون این زبان یادگار اسلام و آمیخته با واژه های فارسی و محتوی افکار اسلامی است در هند به صورت درجه چهارم - بعد از زبان هندی و زبان انگلیسی و زبان استانی - در آمد و متعصبین هندو کمر به نابودی آن بستند ولی در پاکستان به صورت زبان مسلمانان و شعار مسلمانان و حافظ مواریث ملی به گرمی از آن استقبال شد. بنیانگذاران این جمهوری اسلامی بعد از تحصیل استقلال آن را زبان رسمی و دولتی اعلام کردند ولی چون انگلیسی زبان کشورهای مشترک المنافع Commonwealth و زبان امریکا و زبان علم و تجارت و

سیاست جهانی و زبان بین الملل بود امکان نیافتند آنرا را سازند. معذلك ادارات و مؤسساتی با شرکت ادبا و ارباب قلم و با کمک دولت برای ترقی و توسعه اردو تشکیل گردید که ۹ انجمن ذیل مهمترین آنهاست: (۱) انجمن ترقی اردو پاکستان (۲) مجلس ترقی ادب (۳) بزم اقبال (۴) اقبال آکادمی (۵) اداره مطبوعات فرانکلین (۶) اردو فاوندیشن (Urdu Foundation ۷) حلقه ارباب ذوق (۸) اداره ثقافت اسلامیہ (۹) اردو آکادمی. به علاوه مطبوعات پر تیراژ اردو مانند جنگ و نوای وقت و انجام... و صدها روزنامه و مجله دیگر با همکاری شعرا و نویسندگان اشعار و مقالات سودمند منتشر می کنند و دانشگاه های پنجاب لاهور و پشاور و سند و کراچی و سایر کالجها و مجامع ادبی کتب و رسالات ارزنده به چاپ می رسانند که یکی از اهم آنها اردو دایره معارف اسلامیہ است که از سوی دانشگاه پنجاب در مجلدات بسیار منتشر شده است. این کوششهای مستمر و پی گیر نوید می دهد که در آینده نزدیک به شرط آنکه افکار شوونیستی مانع استفاده محققان از واژه های فارسی نگردد ترقیات هنری نصیب اردو خواهد شد. انشاء الله

بستگیهای اردو به فارسی

گرچه صرف و نحو و ساختمان و سیاق جمله ها در اردو تابع «برج بهاشا» و سایر فروع زبانهای پاراکریت است اما ورود واژه های فارسی در این زبان و خط فارسی به اندازه ای آن را به فارسی نزدیک کرده که غالب محققان آن را یکی از لهجات فارسی پنداشته اند. پیوستگیهای آن را به فارسی به صورت ذیل می توان خلاصه کرد:

۱. واژه های شرعی: هندیان بعد از غلبه اسلام چاره یی جز تقلید از گفتار و کردار مسلمانان و تکرار شعارهای مسلمانی نداشتند. از سوی دیگر عبادات و اعتقادات و شعائر کیش جدید با آیین هندویی و بودایی اختلاف اساسی داشت و می بایست هم فرایض و سنن اسلام و هم نامهای آنها را بیاموزند. از این رو نخستین دسته از واژه های فارسی دری که در لهجات هندی وارد شد کلمات شرعی و نامهای دینی بود مانند: اسلام، امت، ملت، سنت، خدای، پیغمبر، قرآن، رسول الله، خلیفه، امام، نماز، روزه، خمس، زکات، حج، جهاد، سجاده، محراب، مسجد، منبر و صدها کلمه دیگر که قبلا در ایران رایج شده بود.

۲. واژه های تصوف: تصوف در هند زمینه هایی کهن دارد و بهترین مشوق هندیان برای قبول اسلام و استوارترین رابطه اسلام با هندوئیزم و ضامن بقاء و توسعه

شریعت محمدی در شبه‌قاره است. قدیمترین صوفی که در لاهور مقیم شد و همانجا در گذشت ابوالحسن علی بن عثمان هجویری غزنوی (م ۴۶۵ هـ.) مصنف نخستین کتاب فارسی در تصوف، کشف‌المحجوب، بود. بعد از او پیشوای مشایخ هند خواجه معین‌الدین چشتی سنجری (یا سجزی ۵۳۷-۶۳۳ هـ.) از سیستان به هند آمد و در اجمیر ساکن شد. مزارش زیارتگاه همه مسلمانان شبه‌قاره است. سپس مشایخ دیگر چون بهاء‌الدین زکریا ملتانی (م ۶۶۵ هـ.) پیشوای صوفیان سهروردی و خواجه نظام‌الدین اولیا (م ۷۵۷ هـ.)، مراد امیر خسرو و خواجه حسن دهلوی و خواجه قطب‌الدین بختیار کاکي و فریدالدین شکرگنج و شیخ نصیرالدین اودهی... در هند بساط ارشاد گسترده و مریدان فراوان گرد آوردند و اسلام را از راه عرفان رواج دادند و سلسله‌های چشتی، قادری، سهروردی، رفاعی و دهها سلسله دیگر تأسیس و خانقاههای بسیار در سراسر هند دایر کردند. طبیعی است مشایخ فارسی زبان اصطلاحات عرفانی فارسی را بر زبان می‌راندند و سایر صوفیان نیز همانها را تکرار می‌کردند. در نتیجه این اصطلاحات در همه لهجات هند از جمله اردو وارد گردید مانند: صوفی، فقیر، درویش، گدا، شیخ، عارف، پیر، زاهد، مرید، مراد، مصطبه، خانقاه، سجاده‌نشین، ریاضت، فتوح، چله‌نشین، ذکر، تسبیح، دلق، خرقة، مرقع، رند، شاهد، قلاش، طامات، خرابات، شطحیات... و غیره.

۳. ائانه زندگی، خوردنیها و جامه‌ها: تمدن اسلامی از دربار و سرای امراء و اعیان مسلمان و به وسیله رجال و صدور و فقیهان و پزشکان و شاعران و بازرگانان و سایر مسافران ایرانی در شبه‌قاره رواج یافت و نو مسلمانان سبک زندگی و کمالات ایرانی را همراه با نام آنها ازیشان آموختند و در جامه و خوراک و اسباب و ائانه و آداب زندگی به آنان تأسی کردند. نامها و کلمات ذیل نمونه‌ای از آنهاست: کرته، لباده، قبا، چوخوا، آستین، گریبان، پی‌چامه، ازار، عمامه، دستار، رومال، شال، دوشاله، تکیه، گاو تکیه، برقع، کلاه، پوستین، خوان، دستارخوان، خوان سامان، طبق، دیگ، چمچه، کفگیر، رکابی، چپاتی (نان لواش)، شیرمال، باقرخانی (نوعی شیرینی)، فرنی، پلاو، چلاو، زرده (پلو با زرده تخم مرغ)، مزعفر (پلو زعفرانی) متجن (پلو با مغز پسته و سایر مخلقات)، قورمه، هر یسه (حلیم)، حریره، یاقوتی، منقی، بیدانه، خوبانی (زردآلوی هسته شیرین)، مربی، لوز، آچار (ترشی)، گلاب، بیدمشک، مصالح (ادویه) پالوده، بادام، پسته، شहतوت، انجیر، سیب، بهی، انار، ناشیاتی (نوعی گلابی)، نان، گوشت، موز... و هزارها کلمه دیگر از این جنس.

۴. واژه‌های متفرقه: همانطور که واژه‌های تازی در فارسی بی‌شمار است

واژه‌های فارسی را نیز در اردو نمی‌توان محدود نمود. کلمات ذیل را به طور نمونه از آب حیات مرحوم آزاد و بعضی متون اردوی قدیم نقل می‌کنیم: حمام، کیسه، صابون، شیشه، شمع، شمع‌دان، فانوس، گلگیر، رفیده (بالش کوچکی که خمیر را بر آن بندند و بر تنور چسبانند) مشک، ساقی، حقه، پنجه، تفنگ، تخته نرد، بندوق (تفنگ)، گنجفه، دلال، فراش، مزدور (کارگر)، وکیل، صراف، جلاد، مسخره، نصیحت، لحاف، توشک، چادر، صورت، شکل، چهره، طبیعت، مزاج، برف، فاخته، قمری، کبوتر، بلبل، طوطی، پر، دوات، قلم، سیاهی (مرکب)، روشنی (جوهر)، سرخی (عنوان)، رقعہ، عینک، صندوق، کرسی، تخت، لگام، رکاب (رکابی یعنی بشقاب)، زین تنگ، پوزی، نعل، کوتل (تپه)، عقیده، غلط (اشتباه)، صحیح، رسد، کاریگر (کارگر)، ترازو... و سوخت (نوعی اشعار نوحه در اردو)، غسل‌خانه (حمام)، همدرد، زورسوز، امام‌باره (حسینی)، امام‌ضامن (دعائی که برای سلامت در سفر به بازو بندند) و غیره...

۵. در اردو از ریشه فارسی فعل و مصدر می‌سازند مثل گذرنا یعنی گذرکردن و واپس آنا یعنی بازگشتن...

۶. واژه‌های هندی با فارسی مرکب می‌شوند مثل برجی‌خانه یعنی آشپزخانه و «موتی محل» یعنی قصر مروارید...

۷. حروف شرط مثل چون و اگر و حروف عطف و ربط فارسی در اردو به کار می‌رود.

۸. ادوات استثناء مثل سوا، ماسوا، الا، الا نه... از فارسی وارد اردو شده است.

۹. حرف نفی «نه» و «نی» از فارسی دری به اردو آمده است.

۱۰. ادوات تأکید و ایجاب و تنبیه و إضراب فارسی مانند «البته» و «ضرور» و «آری» و «زنهار» و «لیکن» و... در اردو به کار می‌رود.

۱۱. حرف شک و تردید «یا» در اردو وارد شده است.

۱۲. ادوات تمنی و ترجی «کاش» و «کاشکی» در اردو رایج است.

۱۳. یاء نسبت فارسی در اردو متداول شده است.

۱۴. بعض کلمات فارسی در اردو از معنی اصلی منحرف شده است مانند «تکلیف» و «غضب» و «سرکاری» و «تحصیل» و «صحبت» و «عورت» و «چه میگویان» که به معنی «زحمت» و «بسیار شدید» و «دولتی» و «شهرستان» و «هم بستری» و «زن» و «اقوال مختلف» است.

۱۵. گاهی کلمات فارسی در اردو مسخ می‌شود مثل «افراتفری» یعنی «افراط و

تفریط»، «قلانچ» یعنی «قلاش»، «خیر سلا» یعنی «خیر و صلاح» و غیره.
 ۱۶. زبان و ادب اردو در این مدت نزدیک به دو قرن شاخص و نمودار و تابع تحولات زبان فارسی بوده است، یعنی بعضی واژه‌ها و افکار جدید در ایران در اردو نیز انعکاس می‌یابد.

۱۷. چون اردو در دکن و دهلی در محیط زبان فارسی و به وسیله فارسی زبانان توسعه و هویت پیدا کرد از این رو در معانی و افکار تابع فارسی گردید. تشبیهات و استعارات و تمثیلات و کنایات و سایر مضامین فارسی و روایات و قصص ایرانی در اردو وارد شد و بدون تبجر در زبان و ادب فارسی هیچ ادیب و شاعر اردو شهرت و عظمت پیدا نکرده است.

۱۸. شعر اردو زمانی نضج گرفت که شیوه نازک خیالی و پیچیده اندیشی معروف به سبک هندی محور غزل فارسی در هند بود و به پیروی از استادان این سبک مانند فغانی و غزالی و عرفی و کلیم و طالب و قدسی و سلیم و صائب و بیدل در همه هند شاعرانی به غزلسرای سرگرم بودند و در اردو نیز طبع آزمایی می‌کردند. از این رو غزل اردو تحت تأثیر سبک هندی واقع شد و اردو سرایان از غزل فارسی رایج در زبان خود پیروی کردند. به عبارت دیگر شاعران اردو سبک هندی را که شاعران عصر صفوی ابداع کرده بودند و در ایران عصر قاجار رو به ضعف رفته بود در غزل اردو پابرجا و جاویدان ساختند.

۱۹. اسالیب نظم و نثر و قالبها و اوزان عروضی و قواعد انشاء و ترسل در اردو تابع فارسی است.

۲۰. خط نستعلیق از عهد سکندر لودی یعنی از اوایل قرن دهم هجری تا امروز خط اردوست.

۲۱. شعرای اردو از ولی دکنی تا اقبال و جوش و فیض اغلب شیعی مذهب یا لاقلاً متمایل به تشیع بوده‌اند و تقریباً در اشعار همه ایشان جلوه‌های ولایت علی و اهل بیت و مناقب و مرثیاتی خاندان رسالت آشکار است.

خوشبختانه علی‌رغم دورماندن مسلمانان شبه‌قاره از ایران و تحولات زبان فارسی در نیم قرن اخیر و غلبه فرهنگ و زبان انگلیسی بر ادبیات و افکار هند و پاکستان، هنوز مضامین و قواعد و اوزان شعر فارسی محور ادب اردوست و بیش از نیمی از واژه‌های آن در مطبوعات و در محاوره عامه فارسی دری می‌باشد. بهترین گواه این همبستگی ادبی سرود ملی جمهوری اسلامی پاکستان تصنیف ابوالاثر حفیظ جالندری است که عالیت‌ترین نمونه اردوی معاصر و جذاب‌ترین ترانه وطنی

پاکستانی است. سراسر این سرود سه‌بندی به استثنای يك حرف اضافه «كا» در مصرع اول بند دوم- فارسی است و نویسنده با نقل آن به این بحث حسن ختام می‌بخشد.

سرود ملی پاکستان

پاك سرزمین شاد باد	كشور حسین شاد باد
تو نشان عزم عالی‌شان	ارض پاکستان
	مرکز یقین شاد باد
پاك سرزمین کا نظام	قوت اخوت عوام
قوم، ملك، سلطنت	پاینده تابنده باد
	شاد باد منزل مراد
پرچم ستاره و هلال	رهبر ترقی و کمال
ترجمان ماضی‌شان حال	جان استقبال
	سایه خدای ذوالجلال

چند پیشنهاد

گرچه موضوع سخن اینجانب پیوستگیهای اردو با فارسی دری بود و بحث در طرق احیاء یا توسعه زبان فارسی در شبه‌قاره مسأله دیگری است و دقت بیشتر لازم دارد معذلك به احترام اشارت رئیس محترم سمینار نظرات خود را در این باره معروض می‌دارد:

۱. پیشنهادهایی که از سوی استادان محترم ایرانی و مهمان دربارۀ تقویت زبان فارسی در کشورهای هند و پاکستان و بنگلادش ارائه شد همه سودمند است به شرط آنکه به دقت و مرحله به مرحله اجرا شود. اینگونه پیشنهادها از سالها پیش مطرح بوده و در اجرای آنها اقداماتی هم به عمل آمده است، منتهی چون مأموران اعزامی غیر مسؤول و غالباً ناآزموده و نامناسب با محل مأموریت بودند و برنامه و هدف و روش و وسائل کار در اختیار نداشتند و ترویج فارسی مقصود بالا صاله نبوده، عملاً از این مأموریتها و صرف وقت و بودجه حاصلی به دست نیامد، به طوری که امروز ناچاریم کار را از اول شروع کنیم. برای مثال بعض گامها که در فرصت خدمت رایزنی فرهنگی اینجانب در پاکستان و هند و سرپرستی اداره روابط فرهنگی وزارت امور خارجه برداشته شده یادداشت می‌شود تا سابقه و زمینه‌ای در دست مقامات

مربوط باشد.

(الف) امضای قرارداد روابط و مبادلات فرهنگی بین ایران و هند. متن امضاء شده آن در شماره فروردین ۱۳۳۶، مجله وزارت امور خارجه مندرج است.

(ب) امضای قرارداد روابط و مبادلات فرهنگی بین ایران و پاکستان. متن امضاء شده آن در شماره ۷ سه ماهه اول ۱۳۳۷، مجله وزارت امور خارجه مندرج است.

(ج) تأسیس انجمنهای دوستی ایران و هند و ایران و پاکستان در شبه قاره و در ایران.

(د) تأسیس فرهنگستان مشترک اردو و فارسی که قرارداد آن در سال ۱۳۵۰ در اسلام آباد به وسیله اینجانب و وزیر فرهنگ پاکستان امضاء شد.

(هـ) تأسیس مرکز تحقیقات فرهنگی ایرانی در اسلام آباد که از سال ۱۳۵۰ تاکنون دایر است.

(و) تأسیس خانه‌های فرهنگی مجهز به کلاسهای درس و کتابخانه در دهلی و حیدرآباد و کلکته و بمبئی و در اسلام آباد و پشاور و لاهور و حیدرآباد و کراچی و در داکا.

(ز) تحصیل موافقت دولت پاکستان برای تأسیس دبیرستان و دبستان ایرانی در کراچی و کوئته. این موافقت طی یادداشتی از وزارت خارجه پاکستان به سفارت ایران ابلاغ گردید (۱۳۴۸).

(ح) اعطای بورس تحصیلی - بعضی استادان فعلی فارسی در شبه قاره از این بورسها استفاده کرده‌اند.

(ط) مبادله استاد و دانشجو - در سال ۱۳۲۹ بعد از آنکه دانشگاه کراچی تأسیس شد به دعوت مرحوم لیاقت علی خان، بخش فارسی را در آن دانشگاه دایر نمودم. در دانشگاه پنجاب لاهور نیز مدت سه ماه با عنوان «استاد مهمان» درس اقبال شناسی می‌دادم.

(ی) رفت و آمد هیأت‌های فرهنگی. نخستین هیأت فرهنگی پاکستان شامل ۲۳ نفر از علماء و ایرانشناسان به ریاست پرفسور محمد شفیع - مؤسس دایرة المعارف اسلامی اردو - از ایران دیدن کرد.

(یا) تأسیس مجله فارسی هلال در کراچی که به هزینه دولت پاکستان انتشار می‌یافت.

(یب) برقراری اعانه برای دانشگاه‌های پاکستان برای چاپ مخطوطات فارسی. دو جلد کتاب مطلع السعدین تألیف عبدالرزاق سمرقندی از همین محل به

وسیله دانشگاه پنجاب لاهور به چاپ رسید.

بیچ) در روزنامه اردوی المنتظر که روزانه در کراچی به چاپ می‌رسید ستونی به نشر مقالات فارسی اختصاص یافت.

ید) در کالج پارسیان کراچی کلاس شبانه برای تدریس فارسی دایر نموده بود که اینجانب و اعضای سفارت در آن درس می‌دادیم.

یه) برای پزشکان و سایر پاکستانیان که عازم خدمت در ایران بودند دوره فشرده سه ماهه برای تدریس فارسی دایر نمود.

یو) همه ساله دوره سه ماهه بازآموزی فارسی برای استادان و دبیران فارسی از سوی رایزنی فرهنگی ایران در پاکستان دایر می‌شد.

یز) در دانشگاه‌های پاکستان مجالس نطق و دوره‌های درس فارسی دایر نمود. چون غالباً از کلمات فارسی رایج در اردو استفاده می‌کرد و گاهگاه سخن را با بعضی اشعار اردوی نزدیک به فارسی می‌آراست مورد استقبال قرار می‌گرفت.

پنجاه نطق هم درباره سخن پارسی اقبال از رادیو پاکستان پخش نمود.

بیچ) پخش مثنوی معنوی و کلیات سعدی و دیوان حافظ بین اهل علم و محافل فرهنگی که بسیار حسن اثر داشت.

یط) از مخطوطات فارسی کتابخانه‌های هند و پاکستان فهرست‌هایی تهیه نمود و به مراکز فرهنگی و کتابخانه‌های ایران ارسال داشت.

ک) از بعضی روحانیین و اهل منبر برای رفع حوایج مذهبی و امامت در مساجد و افاضه در مجالس روضه‌خوانی دعوت نمود که موجب خشنودی شیعیان گردید. اینها بود قسمتی از آنچه از دوران یازده ساله خدمات فرهنگی در پاکستان و هند به خاطر مانده است. جزئیات این اقدامات در بایگانی وزارت امور خارجه ضبط است.

۲. شرایط زبان فارسی در هند و بنگلادش با پاکستان متفاوت است. بعد از تقسیم شبه‌قاره در سال ۱۳۲۸ هـ. ش. هند کوشش می‌کند آیین و فرهنگ و الفاظ قدیم هندویی و سنسکریت را احیاء کند و از اردو و فارسی و هر چه جنبه اسلامی دارد فاصله بگیرد. مردم بنگلادش نیز از سال ۱۳۵۱ که از پاکستان جدا و مستقل شده‌اند قویاً در پی تقویت زبان بنگالی هستند و به فارسی و اردو توجهی ندارند. تنها در پاکستان است که چون اردو زبان محاوره و شعر و ادب و مطبوعات عامه است و حدود نیمی از کلمات آن فارسی است گاهگاه از سوی مردم بدان ابراز علاقه می‌شود و انجمنهایی برای ترقی اردو دایر است. نزد این طبقه فارسی‌زبانی است

مقدس و مورد علاقه و احترام لیکن از سوی دولت کمکی به آن نمی شود. به این معنی که تدریس فارسی در دبیرستانها و دانشگاههای سراسر هند در دوران استعمار اجباری بود. لیکن بعد از استقلال از سوی دولت پاکستان با زبان عربی هم‌پراز گردید و انتخاب یکی از دوزبان فارسی یا عربی اجباری اعلام شد. اخیراً هم به ملاحظات سیاسی زبان عربی را اجباری اعلام کرده‌اند و دوره‌های فوق لیسانس و دکتری فارسی یکی بعد از دیگری تعطیل می شود و انتخاب فارسی اختیاری است. چون کشورهای ثروتمند عربی بورسهای زیاد در اختیار دانشجویان زبان عربی می گذارند و اوقاف پاکستان نیز به این دانشجویان کمک می کند، دانشجویان رشته فارسی برای تأمین معاش حال و آینده مرتباً تغییر رشته می دهند و بدین طریق آینده فارسی در دانشگاههای پاکستان مأیوس کننده است.

۳. با توجه به وضع بی سرانجام فارسی در شبه قاره اهمیت و حساسیت وظائف مأموران فرهنگی ایران در این منطقه بیشتر محسوس می شود. باید در برنامه کار و شرایط انتخاب ایشان برای هر يك از کشورهای هند و پاکستان و بنگلادش دقت شود و قبل از اعزام چند ماه کارآموزی کنند و دوره ببینند و حتماً متناسب با محل مأموریت باشند. اگر مأمورهای زبان شناس یا نژادشناس به پاکستان بروند و از اصالت نژاد آریایی و اهمیت فرهنگ و تاریخ باستانی هند سخن بگویند و روی آریایی بودن و هم‌نژادی ایرانی و پاکستانی تکیه کند مردم از او می گریزند و متنفر می شوند. پاکستانی در درجه اول خود را مہلمان می داند و به دین خود افتخار می کند نه نژاد. اقبال گوید:

چین و عرب هما را هندوستان هما را مسلم هین هموطن هین،
سارا جهان هما را

یعنی: چین و عرب از آن ماست هندوستان از آن ماست همه مسلمان و هموطنیم
پس همه جهان از آن ماست.

این چنین مأموری به درد هند می خورد و برای پاکستان باید يك اسلام شناس فارسی دان مسلمان اعزام گردد.

۴. برای ترویج فارسی بین اردو زبانان باید کتب خاص به وسیله متخصصان آشنا به دوزبان تألیف شود. باید در این کتب از کلمات فارسی رایج در اردو استفاده شود تا بدان رغبت کنند والا کوشش بی فایده خواهد بود. همچنین است درس فارسی به وسیله رادیو و صفحه و کاست و فیلم و غیره.

۵. خط رایج و مأنوس اردو نستعلیق است. خط نسخ و حروف چاپ ایران چشم

اردو زبانان را خسته می‌کند.

۶. در شبه‌قاره غالب معلمان فارسی، فارسی نمی‌دانند و فارسی نمی‌خوانند و فارسی نمی‌نویسند. در هند و بنگلادش فارسی را به زبان انگلیسی و در پاکستان فارسی را به انگلیسی و اردو می‌آموزند. لازم است کتابهای درسی فارسی برای دانش آموز و معلم در ایران تألیف شود و با خط نستعلیق و مصور باشد و شرایط هر کشور رعایت شود تا اثر داشته باشد. البته تألیف اینگونه کتابها خرج و زحمت و نیاز به متخصص دارد. کار بی‌هدف و ارزان نتیجه‌ای هم جز اتلاف مال و عمر ندارد.

۷. قراردادهای فرهنگی سودمند است اما کافی نیست و چون به صورت معامله متقابل reciprocity منعقد می‌شود بیشتر مواد آن در ایران قابل اجرا نیست و در نتیجه در کشور طرف هم اجرا نمی‌شود. از این رو باید در هر مورد خاص موافقتنامه‌های جداگانه بین مسئولان دو طرف مبادله گردد. یکی از این موافقتنامه‌ها مبادله معلم زبان فارسی است. بدین طریق که همه ساله تعداد زیادی از معلمان فارسی شبه‌قاره به ایران می‌آیند و حقوق منزلشان از سوی ایران تأمین می‌شود. به جای آنها معلمان ایرانی می‌روند که حقوق و محل اقامتشان را دولت طرف تأمین می‌نماید. اگر این طرح درست اجرا شود نتیجه مضاعف آن به سود زبان فارسی خواهد بود. البته کمی خرج دارد اما فوائد عظیمی به بار خواهد آورد.

۸. نویسنده معتقد است برای حفظ زبان فارسی و ترقی آن و هم آهنگ ساختن کوششهایی که در این باره در نواحی مختلف منطقه به عمل می‌آید تشکیل شورای فرهنگی ایران یا فرهنگستان مشترک فارسی (مانند شورای فرهنگی بریتانیا یا شورای فرهنگی هند یا آکادمی فرانسه یا آکادمی عرب) با عضویت نمایندگان ایران و افغانستان و پاکستان و هند و جماهیر آسیایی شوروی... لازم است. اگر چنین شورایی بنا به موافقتنامه چند جانبه تشکیل شود همه این کشورها مشترکاً در حفظ و تقویت فارسی با ایران همدستی و همفکری خواهند کرد و با همکاری همین فرهنگستان می‌توان زبان اردو را با واژه‌های علمی و هنری و ادبی فارسی در جنب زبان فارسی برابر و در برابر حمله فرهنگ و زبان انگلیسی محفوظ نگاه داشت.

۹. اهالی استان سرحدی پاکستان و مناطق عشایری و هیمالیایی و کشمیر به فارسی سخن می‌گویند. خاندانهای اصیل مسلمان در پنجاب و سند و لکنهو در خانه به فارسی حرف می‌زنند و این زبان را شعار اصالت خانوادگی و اشرافیت می‌دانند. پزشکان مسلمان در سراسر هند شمالی و پاکستان نسخه به فارسی می‌نویسند. کتیبه مساجد و عمارات و قبالة نکاح و سنگ مزار مسلمانان امروز هم به فارسی نوشته

می شود. بنابراین اگر مجله‌ای ادبی و غیرسیاسی شامل مطالب ادبی و هنری با چاپ و تصاویر مرغوب به خط نستعلیق چاپ و در بین این فارسی‌زبانان و همهٔ اردوزبانان که فارسی را می‌خوانند و می‌فهمند (اگرچه حرف نمی‌زنند و نمی‌نویسند) به صورتی صحیح توزیع گردد موجب جمع‌شدن علاقه‌مندان به ایران و زبان فارسی خواهد بود.

۱۰. چنانکه اشاره شد زبان اردو خزانهٔ واژه‌های اصیل فارسی است. در زبان بنگالی نیز لااقل پنج‌هزار واژهٔ فارسی به کار می‌رود. زبان هندی و سایر لهجات بی‌شمار آریایی و دراویری (دراویدی) هم از واژه‌های فارسی بی‌نصیب نیست. اگر طرح تدوین فرهنگ جامعی برای کلمات فارسی که در گویشهای فارسی و دری و تاجیکی در دست باشد - که بسیار لازم است و تاکنون از آن غفلت شده - از شبه‌قاره هند واژه‌های زیبا و فراموش شده‌ای جمع می‌شود که موجب غناء فارسی خواهد بود.

۱۱. در کتابخانه‌های عمومی و خصوصی شبه‌قاره نوادر مخطوطات فارسی نهفته شده که بر اهل فضل مجهول است. شناسایی و فهرست برداری و تهیهٔ میکروفیلم از این کتب کمک بزرگی به فرهنگ ایران است.

۱۲. تأسیس دورهٔ فوق لیسانس و دکتری زبان فارسی ویژهٔ دانشجویان کشورهای آسیایی و خلیج فارس، مرکزیت فرهنگی فارسی را در ایران تقویت می‌کند و کمک به بهبود وضع تعلیم فارسی در شبه‌قاره خواهد بود. سالهای پیش چنین تسهیلاتی فراهم می‌شد و آثار آن امروز هم مشهود است.

۱۳. تأسیس يك مدرسهٔ السنهٔ شرقیه کار وزارت خارجه و وزارت ارشاد را برای تربیت مأموران سیاسی و فرهنگی و مطبوعاتی جهت کشورهای آسیایی و آفریقایی آسان می‌کند.

۱۴. فارسی در شبه‌قاره به زور شمشیر فاتحین منتشر نشد بلکه به وسیلهٔ علما و عرفا و شعرا و ارباب دانش و هنر همراه با اسلام تا اقصی نقاط هند پرتو افکند. برنامهٔ مأموران فرهنگی جمهوری اسلامی ایران باید بر این محور تنظیم شود. کشورهای اسلامی به خصوص همسایگان از مأموران فرهنگی انتظار دین و علم و ادب دارند نه آنچه غربیان به اصطلاح کولتور (culture) می‌خوانند. بنابراین اساس کار مأموران فرهنگی و متصدیان خانه فرهنگی ایران باید نشر ادب و دانش باشد و با برنامه‌های حساب شده و هدفگیری شده زیر نظر شورای فرهنگی ایران یا مقام صالح دیگر انجام وظیفه کنند تا مأموریتشان ثمر بخش باشد و از سوی مردم

با احترام و اعتماد پذیرفته شوند و گرنه آلت معطله و تشریفاتی می شوند و از اعزام ایشان نتیجه معکوس حاصل می گردد. والسلام.

بعضی منابع این مقال

۱. شمس العلماء مولوی محمدحسین آزاد دهلوی، آب حیات، به اردو در تاریخ زبان و ادب اردو و شرح احوال مشاهیر شعرای این زبان، لاهور، ۱۹۵۰ م.
۲. تاریخ ادب اردو، تألیف رام بابو سکینه، به انگلیسی، ترجمه میرزا محمد عسکری به اردو، لکنهو ۱۹۲۹ م.
۳. مهدی حسین ناصری- صنادید عجم، به زبان اردو، الله آباد، ۱۹۴۱ م.
۴. غلامعلی آزاد بلگرامی، تذکره خزانه عامره، به فارسی، کانپور، ۱۸۷۱ م.
۵. صدیق علی خان، تذکره شمع انجمن، به فارسی، بهوپال، ۱۲۹۳ هـ. ق.
۶. مقدمه اسرار خودی و رموز بی خودی، از نویسنده این مقاله، تهران ۱۳۵۸ هـ. ش.
۷. «مبانی استقلال پاکستان»، مقاله نویسنده این سطور در مجله وزارت امور خارجه، فروردین ۱۳۳۸ هـ. ش.
۸. «مبانی استقلال هند»، مقاله نویسنده این سطور در مجله وزارت امور خارجه، مهرماه ۱۳۳۸ هـ. ش.
۹. «بعض جنبه های ایرانی در فرهنگ هند و اسلامی»، مجله دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، تنها شماره سال ۱۳۶۰ هـ. ش.
۱۰. «اردو دائره معارف اسلامیه» مقاله مولوی عبدالحق رئیس انجمن ترقی اردو، پاکستان، ج ۲، ص ۳۳۱ تا ۳۶۹، لاهور ۱۳۸۶ هـ. ق.
۱۱. محمد عبدالغنی، تاریخ زبان و ادبیات فارسی در دربار مغول، ج ۱
A History of Persian Language and Literature at Mughol Court, Part I, Allahabad, 1929.
۱۲. تاریخ مفصل هند، تألیف دکتر رام چندر مجومدار و دو تن دیگر.
An Advanced History of India, R.C. Majumdar., London, 1956.

نکاتی در باب روش تدریس متون فارسی به خارجیان

دکتر غلامرضا ستوده

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

اغلب صاحب نظران، در مورد تدریس هر زبان به عنوان زبان دوم، عقیده دارند که برای بهره‌وری هر چه بیشتر لازم است هدف و برنامه و روش تدریس آن زبان به دقت بررسی و تعیین شود.

یکی از مسائل عمده که باید قبل از تدریس به آن توجه شود سطح و میزان معلومات فراگیرندگان زبان است.

از آنجا که مبانی دستوری اکثر زبانهای زنده جهان یکسان است و عده‌ای از زبان‌شناسان معتقدند که زبانهای انسانی در ژرف ساخت خود شباهتهای زیادی دارند،^۱ بنابراین کسی که زبان مادری خود و مبانی دستوری آن را در مدرسه آموخته، برای فراگرفتن يك زبان خارجی به عنوان زبان دوم آمادگی و توانایی بیشتری دارد.

این نکته نیز نباید از نظر دور بماند که خارجیان تعلیم گیرنده زبان فاسی چه در ایران و چه در حوزه‌های علمی کشورهای دیگر، قبل از شروع برنامه تعلیم باید رعایت سطح و میزان تحصیلاتشان در دوره‌های مختلف آموزشی کشورشان و همچنین بر حسب سطح و میزان معلوماتشان در زبان فارسی، طبقه‌بندی شوند. معمولاً این طبقه‌بندی به صورت مبتدی و پیشرفته خواهد بود. علاوه بر آن، مواد تعلیم نیز باید به دو مقوله ادبیات و دیگر دستگاه زبان تفکیک و تجزیه شود.

نکته دیگر اینکه در تعیین کلاسهای دانشجویان خارجی باید روشی اتخاذ شود که دانشجوی مبتدی با کسی که خود دارای سمتهای آموزشی در کشور خویش است و سابقه تحصیل و تدریس زبان فارسی دارد در يك سطح و يك کلاس قرار نگیرد.

۱. نگاهی تازه به دستور زبان، دکتر محمدرضا باطنی، تهران ۱۳۶۳.

بنابر آنچه گذشت، نکاتی که در این مقاله به عنوان مسائل مربوط به تدریس متون فارسی به خارجیان مطرح می شود، به آن دسته از کسانی توجه دارد که زبان مادری خود را در مدرسه تا سطح دبیرستان و دانشگاه خوانده اند و مکالمه ساده زبان فارسی را فرا گرفته و مقدماتی از املای فارسی را نیز آموخته اند و مایلند تحصیلات خود را در سطح دوره های رسمی کارشناسی (لیسانس) دانشگاه های ایران ادامه دهند.

ابتدا نکاتی که در تدریس متون نثر فارسی به خارجیان باید مورد توجه قرار گیرد بیان می شود. سپس به روش آموزش متون نظم اشارتی خواهد شد.

الف نکات مربوط به آموزش نثر فارسی

۱. انتخاب متن مناسب: متنهائی که برای این دسته از فراگیرندگان انتخاب می شود باید از نوع نثرهای ساده و مدرسه ای روزولی از حیث معنی مطابق با سطح فکر و ذوق فراگیرندگان باشد. بنابراین انتخاب کتابهای دبستانی به عنوان متن درسی برای این قبیل فراگیرندگان مناسب نیست. مگر اینکه برخی داستانهایی که از لحاظ معنی غنی است و از روی متون معتبر با تغییر و تصرف بازنویسی شده و با شرح حال ساده و روان یکی از بزرگان علم و ادب باشد^۲ و بهتر است در این مرحله تمام یا قسمتی از مقالات مربوط به ادبیات و یا داستانی از نویسندگان معاصر انتخاب شود.

متنهائی که انتخاب می شود باید حتی الامکان خالی از ابهام و مجاز و استعاره و ضرب المثل و شعر و عبارتهای عربی و اعلام باشد. نکته دیگری که لازم است در انتخاب متن مورد توجه قرار گیرد این است که متن دارای جمله ای کوتاه و ساده و هر جمله حامل معنای حقیقی واژگان آن باشد.^۳

برای اینکه ذوق و علاقه فراگیرندگان بیشتر و بهتر سنجیده شود، لازم است مدرس متنهائی کوتاه و متنوع انتخاب کند و از این حیث طبع و تمایل فراگیرندگان را به معانی بیازماید و در هر نوع که فراگیری را بهتر و سریعتر یافت، بیشترین انتخاب

۲. مانند داستانهای مقتبس از کلیله و دمنه و یا شرح حال ابوعلی سینا در کتاب سوم دبستان.

۳. جمله هایی از شرح حال ابوعلی سینا به عنوان مثال: «حسین با علاقه بسیار درس می خواند و به سرعت پیشرفت می کرد و کتاب را بیش از هر چیز دوست داشت.»

یا «همه او را دوست می داشتند و به او احترام می گذاشتند. ابوعلی سینا در سن شصت سالگی در گذشت. آرامگاه او در شهر همدان است.»

را بهمان نوع متن اختصاص دهد.

بهتر است متنی که انتخاب و احیاناً تکثیر می شود و در اختیار فراگیرندگان قرار می گیرد از حیث حروف چایی تا حدی درشت و خوانا و دارای نشانه گذاریهای معمول روز باشد تا چشم نوآموز سطر و کلمه را گم نکند و خسته و ملول نگردد. بنابراین انتخاب متن از روزنامه یا متنی که با حروف ریز و سنجاقی چاپ شده مناسب نیست.

۲. روش تدریس:

اگر کلمه ای از دو یا چند جزء ساخته شده باشد ابتدا باید اجزای آن کلمه را روی تخته سیاه نوشت و هر جزء را با آوردن مشابهات آن در کلمه های دیگر معرفی نمود. مثلاً جزء «گاه» در کلماتی نظیر فرودگاه، فروشگاه، ایستگاه. و اگر کلمه بیش از دو جزء است اجزای دیگر را نیز باید با آوردن مشابهات آن در کلمه های دیگر معرفی کرد. مثلاً باید توضیح داد که کلمه دانشگاه مرکب است از دان + ش + گاه و مشابه آن زایشگاه، پرورشگاه.

برای این گروه از فراگیرندگان، استفاده از خط آوانگار (فونتیک بین المللی) خالی از فایده نیست و آنها زودتر می فهمند که چگونه با افزودن پسوندی همچون

ـ نده = ande و

آ = ā و

ـ ش = eš

به ریشه مضارع مثلاً دان = dán کلمات داننده، دانا، دانش ساخته می شود. این ترکیبها را مطابق نموداری همچون نمودار زیر می توان روی تخته نوشت و نمایش و توضیح داد:

دان = dān +	ande	→	dānande
	ā	→	dānā
	eš	→	dāneš

تا آنجا که از لغات مستعمل روز فراتر نرود مفید است که مدرس مترادف هر لغت را روی تخته سیاه بنویسد و فراگرفتن آن را توصیه کند. مانند:

نیرو = قدرت = زور

حرف = سخن = گفته = قول

یا

ستم = ظلم

خرد = عقل

دانش = علم و غیره...

همین کار در بیان معنی جمله‌ها نیز باید صورت گیرد. به عبارت دیگر مدرس باید صورتهای دیگری که در آن معنی با آوردن جمله‌های تازه می‌توان ساخت ادامه دهد. مانند:

خندید و گفت = با خنده جواب داد

موقعی که مترادف کلمه یا جمله تازه‌ای در معنی جمله متن بیان می‌شود مدرس باید به فراگیرندگان توجه دهد که کدام کلمه یا جمله به تداول مردم نزدیکتر است و کدام جمله و کلمه بیشتر رسمی و مدرسه‌ای است. مثلاً در کلمات:

هر زمان = هر وقت = هر گاه = هر آینه

باید توضیح داد که مردم در تداول روزمره خود از این چهار مترادف بیشتر «هر وقت» را به کار می‌برند و سه صورت دیگر جنبه ادبی و مدرسه‌ای دارد.

ب. نکات مربوط به آموزش نظم فارسی

نکاتی که درباره چگونگی انتخاب متن نثر مناسب بیان شد در مورد انتخاب متن نظم برای تدریس به خارجیان نیز بجاست که مراعات شود. اینک چند نکته که به‌طور کلی در تدریس متون نظم مفید است به این شرح یادآوری می‌گردد.

۱. ابتدا يك بار متن منظوم را در حدی که ازده تا پانزده بیت تجاوز نکند شمرده و با حفظ آهنگ شعر باید خواند، به‌طوری که يك فراگیرنده توازن مصرعها را از راه گوش دریابد.

۲. معنی کلی ابیات خوانده شده را با بیانی شمرده و ساده باید بازگو کرد تا فراگیرنده حدود معانی آورده شده در شعر را در ذهن داشته باشد.

۳. سپس باید به معنی کردن بیت به بیت شعر پرداخت بدین ترتیب که ابتدا هر بیت را بر اساس جمله‌های معیار در زبان فارسی مرتب نمود. مفید خواهد بود که اگر مدرس طرز ساختمان جمله‌های معیار را در زبان فارسی قبلاً مختصری توضیح

بدهد.^۴

در آوردن بیت به صورت جمله معیار باید بدون کاستن یا افزودن کلمه‌ای باشد و حتی الامکان باید از کلمه‌های اصلی همان بیت استفاده شود. البته واژه‌هایی را که به ضرورت در شعر مخفف آمده می‌توان کامل ادا کرد مانند:

کز = که از

کاین = که این

فسانه = افسانه

و ابیاتی که موقوف المعنی هستند باید در هم آمیخت و به صورت جمله معیار مرتب نمود. سپس معنی واژه‌هایی را که برای فراگیرندگان تازگی دارد باید نوشت و سرانجام معنی بیت را با بیان ساده و مطابق تداول جاری روز بیان کرد.

۴. اگر در بیت نکته خاصی وجود داشته باشد که فراگیرندگان از آن سابقه ذهنی ندارند و به طور کلی اگر مفهومی در بیت هست که در منطق آن نیست باید مدرس آن نکته و آن مفهوم را تا حد ممکن توضیح دهد و ذهن فراگیرندگان را در پهنه مفاهیم و نکات شعر به حرکت آورد.

۵. بیان نکات بلاغی و اشاره به صنایع بدیعی شعر در این مرحله ضرورتی ندارد. مگر آنکه ذکر آن نکته در فهم بهتر شعر مفید باشد.

۶. اگر در بیتی فعل مرکب آمده و بین اجزاء فعل مرکب فاصله افتاده است باید طرز ترکیب آن فعل و چگونگی گسترش آن را به صورت عبارت فعلی توضیح داد.

۷. بعد از تمام شدن ترتیب و معنی و شرح اشعار يك بار دیگر تمام اشعار بهمان روش نخست خوانده شود.

در خاتمه ذکر این نکته را نیز مناسب می‌داند که مدرسان محترم مسلماً هر يك روشی دارند که متضمن توفیق آنان در امر تدریس است و بسیاری از مطالبی که در این مقاله آمد چه بسا با روشهایی که همکاران محترم در تدریس به کار می‌برند منطبق باشد، مانند طرح سؤال از متن و خواستن پاسخ آن از دانشجو به صورت شفاهی یا کتبی و همچنین معرفی شخصیتها و عناصر و روابط در متن. والسلام

۴. مثلاً راجع به جمله معیار وقتی که مسندالیه و مسند و رابطه باشد، یا فاعل + مفعول + فعل و این توضیح که در ساختمان جمله فارسی علی القاعده فعل در آخر جمله در می‌آید. یا توضیح مختصری در باره نهاد و گزاره.

آموزش زبان و ادبیات فارسی در هند

دکتر عبدالقدوس منشی

دانشگاه بمبئی

زبان فارسی در دوره فرمانروایی مغول و در دوره‌های پیش از آن، زبان رسمی دولت هندوستان بود. این زبان از برکت غنای واژگان و ترکیبات دلنشین در میان خاص و عام هواداران بسیار داشت، و هر چند در ابتدا به عنوان زبان فرمانروایان به هندوستان راه یافته بود، در طول قرون در سایه زیبایی الفاظ و صراحت بیانش در قلب میلیون‌ها تن از مردم هندوستان جا گرفت.

هندوها و مسلمانان فارسی را چون زبان خود پذیرفتند و فارسی به صورت زبان علما و دانشمندان باقی ماند. سخن گفتن و نوشتن به زبان فارسی تا مدتها نشان برتری و امتیاز بود و از این روست که در افق ادبیات فارسی کهکشان‌های نوپسندگان و شعرای هندی را با پرتوی تابناک می‌بینیم. استادان بزرگی چون خواجه حسن دهلوی، امیر خسرو دهلوی و علامه اقبال فقط تنی چند از ایشانند. استادان بزرگ دیگری نیز هستند که به علت شرایط نامساعد حاکم بر ایران از این کشور به هند مهاجرت کردند. اینان نه تنها رایحه اصیل بهترین سنتهای ادبی و هنری را با خود به هند آوردند، بلکه موفق شدند که راه خود را به میان ارکان حکومت هند بگشایند و در تعیین سیاستهای حکومت نقش مهمی ایفاء کنند. و بدین ترتیب اینان به یمن فرزاندی سیاسی خود زمام امور دربارهای مغول و سلطنتهای دکن (Deccan) را عملاً به دست گرفتند و در همین حال، به سلك حامیان بزرگ هنر و ادب در آمدند. اینان نقاشی، معماری، خوشنویسی و ادبیات را بیش از هر چیز دیگر دوست می‌داشتند و مواهب بی‌پایان خود را ارزانی استادان این زمینه‌ها کردند. در بسیاری از موارد، ایشان خودبه‌خود بهترین نوپسندگان و شعرای زمان خویش بودند و این وضع دهها و بلکه صدها سال ادامه یافت. حکومتهای سیاسی در طول تاریخ می‌آمدند و می‌رفتند، اما والاترین ارزشهای فرهنگی ایران و هند به صورت

عناصری پایدار در بستر تاریخ باقی ماندند. زبان اردو، که محبوبترین زبان در شبه قاره هند است، ماحصل آمیزش فرهنگهای عظیم و کهنسال ایران و هند است. اردو، که به رسم الخط فارسی نوشته می شود، همچنان بر افق زبانی هند مسلط است و شاهد زنده ای است بر مودت و یگانگی موجود میان ایران و هند، مودتی که بر والاترین سنتها و ارزشهای فرهنگی و ادبی استوار است.

من بر جزئیات این جنبه از گفتارم درنگ نخواهم کرد، زیرا حرفهای دیگری برای گفتن دارم. همین قدر پیشنهاد می کنم که نگاهی تازه بر یگانگی و دوستی دیرین ما ضروری است. حال که در وضع اجتماعی تازه ای قرار گرفته ایم، چه بسا بتوانیم ادراک بهتری از میراث مشترک خود به دست آوریم. حال که می توانیم از دریچه نظامهای سیاسی آزاد و مستقل خود به این مسائل بنگریم، چه بسا فصول تازه ای از تاریخ ما در برابرمان گشوده شود. این بینش جدید متعلق به نمایندگان راستین جمهوری بزرگ هند و جمهوری بزرگ اسلامی ایران خواهد بود و از تبلیغات مسموم استعمار در هند و خودکامگی پیشین در ایران بر کنار خواهد ماند. بدین سان، نه آنکه اکنون ناچاریم تاریخ را بازنویسی کنیم، بلکه باید آن را با نگاهی تازه بخوانیم.

بدین ترتیب از حیث تاریخی، زبان فارسی عمیقاً در شبه قاره هند نفوذ کرده و کم و بیش همه زبانهای شمال از آن تأثیر ژرفی گرفته اند. از این رو صدها واژه فارسی در بیشتر زبانهای هندی یافت می شود و حتی این واژه ها در ساخت زبانهای یادشده کاملاً جذب گشته اند. به این دلیل تلاش هواداران هندی سره ناکام خواهد ماند، مگر آنکه بافت زبان خود را تماماً درهم بشکنند. به علاوه، زبان فارسی منبع لایزالی از تاریخ دوره مغول در هند است. مجموعه های عظیمی از اسناد اصیلی که به زبان فارسی نوشته شده هنوز دست نخورده در انتظار پژوهشگران فارسی زبان هستند تا گوشه های تاریک تاریخ هند را روشن کنند. هزاران سند تاریخی به فارسی موجود است که به دوزبان نوشته شده اند، نیمه نخست به زبان فارسی و نیمه دوم به زبان مرتبه (Marathi) یا زبانهای محلی دیگر. در مهرشتره (Maharashtra)، هیچ تاریخ معتبری درباره مهرتهها (Marathas) نمی توان نوشت مگر آنکه پژوهشگر زبان فارسی را کاملاً بداند. بررسی علمی بسیاری از زبانهای هندی نیز مستلزم دانستن کامل زبان فارسی است.

در قلمرو آموزش، گلستان و بوستان سعدی برای آموختن ارزشهای اخلاقی والایی تدریس می شدند که اکنون آن ارزشها بکلی در محاق تعطیل افتاده اند.

بدین سان آموزش ادبیات اخلاقی در میان کودکان مستلزم آموختن زبانهای فارسی و سانسکریت است. دلیل عمده دیگر برای فراگیری زبان فارسی آن است که فارسی، زبان زنده میلیونها تن از ایرانیان آزاده ای است که بر شیوه زندگی جامعه هند تأثیر بسزایی به جا نهاده اند.

از زمان استقلال هند به بعد، آموزش زبان فارسی در مدارس و دانشگاهها از رونق افتاده است. برخی از دلایل این افول را می توان به ترتیب زیر بر شمرد. تأسیس ایالات سیاسی (ولایات) بر اساس گروههای زبانی بر وحدت زبانی و فرهنگی کشور اثر گذاشته است و هر چند وحدت در عین کثرت همواره از شعائر جامعه هند بوده است، ولی همبستگی عاطفی افراد با زبان محلی و ایالتی شان برای این یکپارچه سازی جامعه هند چندان سودمند نبوده است. میراث فرمانروایی بریتانیا، بی آنکه محاسن محدود آن را از نظر دور بداریم، زبان انگلیسی را هم بر زبانهای گوناگون ناهمگونی که دانشجوی هندی باید بیاموزد افزوده است. هندی زبان ملی کشور شده و از این رو آموختن آن ضرورت یافته است. بدین ترتیب برای يك دانشجو مثلاً در مهرشتره، مرتبهی زبان ایالتی، هندی زبان ملی و انگلیسی زبان تحصیلات عالی است. و در مواردی که هیچ يك از این زبانها زبان مادری دانشجو نباشد، از جمله، در مورد دانشجویان اردو زبان، دانشجو ناچار است زبان چهارمی را هم بیاموزد. مسلمانان ناگزیرند زبان عربی را هم که زبان قرآن مجید است بیاموزند. تنها پس از آموختن همه این زبانهاست که دانشجو برای آموختن فارسی یا سانسکریت یا پالی (Pali) فرصتی پیدا می کند. طبیعی است که در این عصر پیشرفت تکنولوژی که بسیاری از متخصصان آموزشی معتقدند هیچ دانش آموزی نباید بیش از دو زبان فرا بگیرد، آموختن زبان چهارم و پنجم به مراتب بسیار مشکل تر می شود.

با هجوم تکنولوژی نه تنها فراگیری زبان به شکلی که یاد شد لطمه خورده است، بلکه علوم انسانی، نظیر فلسفه، جامعه شناسی، روانشناسی و علوم سیاسی نیز باید به حاشیه نشینی در قلمرو علوم اکتفا کنند.

با در نظر گرفتن این مشکلات، جای خرسندی است که در حال حاضر زبان و ادبیات فارسی در صدها مدرسه و دانشگاه در سراسر هند تدریس می شود. استادان و آموزگاران که در نقاط مختلف کشور هند به تدریس زبان و ادبیات فارسی اشتغال دارند، از سال ۱۹۷۷ به بعد در «انجمن استادان فارسی» گرد آمده اند و ایشان در سمینارهایی که هر سال برگزار می شود به بحث و فحص درباره مشکلات و

دستاوردهای خود می‌پردازند. امروزه مشعلداران آموزش زبان فارسی در هند همین آموزگاران و استادان هستند که به رغم موانع بسیار آموزش فارسی را همچنان در مدارس و دانشگاهها دنبال می‌کنند. و از آنجا که هند کشوری است با فرهنگها و زبانهای گوناگون، زبانی که طی مبارزات آزادیخواهانه هندیان شعار «زنده باد انقلاب» را بر سر زبان مردم انداخت به آسانی منسوخ نخواهد شد. منتها باید مراقب بود که نظامهای غالباً متغیر آموزشی، زبان فارسی را به کنار نهند. فارسی باید در میان واحدهای اختیاری گنجانده شود تا کسانی که این زبان را دوست دارند یا به آن نیازمندند بتوانند آن را بیاموزند. ایجاد چنین امکانی، به ویژه در مدارس ضروری است، زیرا شالوده کار را پی می‌ریزد. در سطح ملی نیز باید کوشید تا یک سازمان سرپرستی در رأس قرار بگیرد و در ایالات مختلف شعباتی داشته باشد. این مقام سرپرستی درخور همان «انجمن استادان فارسی» است. در صورت لزوم باید سازمان دیگری هم برای پرداختن به نیازهای گوناگون آموزش زبان فارسی در هند ایجاد گردد. با فراهم آوردن کمکهای مادی و معنوی برای مدیران مدارس و دانشگاههایی که تسهیلاتی جهت آموزش زبان فارسی در اختیار دارند می‌توان دامنه آموزش فارسی را گسترش داد و این مدیران را تشویق کرد که دانشجویان بیشتری را برای فراگیری زبان فارسی نام‌نویسی کنند.

انجمن استادان که در حال حاضر دارای استادان و مربیانی در سطح دانشگاههاست باید شعبه‌ای هم برای پرورش آموزگاران زبان فارسی در مدارس هندوستان دایر سازد. می‌توان شورایی هم مرکب از نمایندگان برگزیده این استادان و آموزگاران تشکیل داد تا برای آموزش زبان فارسی در دبیرستانها و دوره‌های لیسانس و فوق لیسانس در دانشگاهها به تدوین برنامه آموزشی منسجمی بپردازد. همچنین می‌توان زیر نظر این شورا سازمانی تشکیل داد که وظیفه انتشار کتب مناسب فارسی را برای مدارس و دانشگاهها بر عهده بگیرد. کتب درسی و غیردرسی فارسی و نیز نشریات ادبی باید در دسترس کتابخانه‌های مدارس و دانشگاهها قرار بگیرد.

دوره‌های کوتاه تربیت معلم برای آموزگاران زبان فارسی باید در شهرهای بزرگ هند برگزار گردد. با مبادله آموزگاران نیز می‌توان آموزگاران مجرب‌تری پرورش داد.

فارسی معاصر یا فارسی گفتاری نیز نباید از نظر دور بماند. ما آموزگاران زبان فارسی در هند دیری است که به آموزش متنهای قدیمی نظم و نثر فارسی اشتغال

داشته‌ایم و کارمان در این زمینه بی‌ثمر نبوده است. مدتی است که فارسی جدید را هم در برنامهٔ درسی خود گنجانده‌ایم. اما برای همگام شدن با تحولات اخیر ضروری است که با نوشتارهای معاصر فارسی تماس نزدیکتری داشته باشیم. زبان گفتاری فارسی نیز برای ما همواره مشکلی بوده است که باید راه‌حلی برای آن یافت. یکی از راه‌حلها این است که سالانه در مراکز مختلف هند اردوهای تشکیل شود که در آنها فقط زبان فارسی به کار رود. چنین اردوهایی را می‌توان به مدت یک یا دو هفته تشکیل داد. وسایلی نظیر لینگافن و ابزار سمعی بصری را می‌توان در راه این هدف به کار گرفت.

یک دفتر ترجمه زیر نظر شورای یاد شده می‌تواند کتابهای مهم فارسی را به زبانهای هندی برگرداند. آثار مهم هندی را هم می‌توان به فارسی ترجمه کرد، و همین شورا می‌تواند پژوهشهای دانشگاههای مختلف در زمینهٔ زبان فارسی را با یکدیگر هماهنگ کند.

از آنجا که من اهل بمبئی هستم و بمبئی شهری است که از دیرباز مرکز آموزش و فراگیری زبان و ادبیات فارسی بوده است، پیشنهاد می‌کنم که برای دایر ساختن کرسی زبان فارسی در دانشگاه بمبئی تلاش مشترکی به عمل آید، باشد که از این راه آموزش زبان فارسی در آن بخش از کشور هند اشاعه یابد. من در مقام رئیس هیئت مطالعات فارسی در دانشگاه بمبئی به شما اطمینان می‌دهم که در این راه از هیچ همکاری و تلاشی فروگذار نخواهم کرد. ضمناً اطمینان دارم که دوشیزه مهر و بنگالی، معاون دانشگاه بمبئی، دست کمک و همکاری به سوی ما دراز خواهد کرد. دولت هند هم قطعاً با بورسهای تحصیلی در این مهم با ما همگام خواهد شد تا آموزش زبان فارسی در دانشگاه بمبئی که از دانشگاههای پیشرو و ممتاز است، گسترش بیابد.

اطمینان دارم که تمام این نکات به عنوان پیشنهادهاى فروتنانه مورد توجه دقیق شما قرار خواهد گرفت. از اینکه به من فرصت دادید تا نظر خود را در خصوص این مسائل به عرض برسانم بسیار سپاسگزارم.

مسائل تدریس فارسی در هند

دکتر یعقوب عمر

دانشیار دانشگاه عثمانیه حیدرآباد - هند

زبان فارسی پیش از زمان اورنگ زیب دگرگونی یافت، اما ارتباط فرهنگی هند و ایران همچنان استوار باقی ماند. پس از دوران اورنگ زیب این ارتباط نیز از هم گسست، و در نتیجه فارسی معمول در هند از فارسی ایران جدا افتاد. فارسی زبانان هند از انقلابی که در زمان قاجاریه در ادبیات فارسی رخ داد کاملاً بی‌خبر ماندند و شیوه فارسی در پی این بی‌خبری رو به زوال نهاد و شعر فارسی راه بیراه در پیش گرفت. شاعران هند بسیار کوشیدند که این فارسی غیرطبیعی و مرده را به فارسی ساده و روان و گویای پیشین تبدیل کنند، اما غالباً نتوانستند و این کار بزرگ به عهده اقبال لاهوری افتاد که در این کار موفق شد.

در هند علاقه به شعر و ادب فارسی از اواخر قرن نوزدهم رو به کاهش گذاشت و زبان اردو جای زبان فارسی را گرفت. این کاسته شدن از اهمیت زبان فارسی تا به آنجا ادامه یافت که زبان فارسی در دبستانها و مدرسه‌ها جزو زبان دوم به حساب آمد. مردم در گذشته برای خواندن و نوشتن فارسی از خود شور و علاقه بسیار نشان می‌دادند و احساس نیاز می‌کردند که به زبان فارسی تکلم کنند اما در قرن بیستم توجه نویسندگان و گویندگان زبان فارسی متوجه زبان اردو شد و در هند زبان فارسی کم‌کم از اعتبار افتاد.

اما در ایران از آغاز قرن بیستم زبان شعری فارسی تحت تأثیر سادگی زبانهای اروپایی قرار گرفت. نازک خیالی دوره مغول و مضمون آفرینی اغراق آمیز عهد صفویه همه فسانه گشت و شیوه‌ای تازه به وجود آمد که بسیار دلنشین و مؤثر و متناسب با نیازهای اجتماعی ایران بود.

زبان فارسی تحت تأثیر زبانهای آلمانی و فرانسوی برای ادای مطالب علمی و تکنیکی آماده شد. هزارها ترکیب و اصطلاح ساخته شدند. ترکیبها و اصطلاحات

خلاف دستور زبان که بر اثر پیوند عربی و فارسی باب شده بودند از بین رفتند و ترکیبها و اصطلاحات نوین بسیار ساده، شیرین و زود فهم جای آنها را گرفتند. با گزینش واژه‌های فارسی در برابر مفاهیم زبانهای اروپایی زبان فارسی در قرن بیستم چنان شایستگی یافت که می‌شد به آسانی معلومات و اکتشافات علمی و تکنیکی را به آن زبان آموخت. به این ترتیب زبان فارسی به زبانهای اروپایی نزدیک شد.

زبان فارسی کنونی در هند با این فارسی نوین بسیار اختلاف دارد و دانشجویان و آموزگاران زبان فارسی به هنگام رویارویی با دانشجویان ایرانی با دو مشکل بزرگ روبه‌رو می‌شوند. یکی شیوهٔ امروزی زبان فارسی و دیگر تلفظ ایرانیان. از این رو فارسی‌زبانان هند نمی‌توانند فارسی جدید را بفهمند و با دانشجویان ایرانی ارتباط برقرار کنند.

از آغاز نیمهٔ دوم قرن بیستم با ورود مجلات ایرانی کتابهای ادبی به هند استادان فارسی هند دریافته‌اند که زبان فارسی امروزی ایران سبک و تلفظ جداگانه دارد. بنابراین دریافت، این سؤال مطرح شد که حالا هند و خصوصاً در حیدرآباد، تدریس فارسی چگونه باید باشد تا دانشجویان زبان فارسی هند اگر ایران رفتند در آنجا خود را با زبان فارسی نوین بیگانه نیابند.

استادان و دانشجویان هند در این فکرند که چه شیوه‌هایی را باید در تدریس زبان فارسی به کار برند و چه مواد آموزشی را برگزینند تا نه تنها زبان فارسی به خوبی آموخته شود، بلکه در میدان بررسی و پژوهش و نقد ادبی هم پیشرفتهایی حاصل شود. امروز برای دانشگاههای هند لازم است که شیوهٔ زبان فارسی را مورد تجدیدنظر قرار دهند زیرا که با کیفیت سابق ادامه تدریس زبان فارسی کاری محال و ناسودمند به نظر می‌آید.

برای حل این مسائل دو اقدام باید کرد. اول برای تدوین مواد درسی مناسب برای دانشجویان، استادان زبان فارسی دانشگاههای ایران دعوت شوند تا به اینجا بیایند و زبان فارسی امروزی را عملاً به دانشجویان یاد دهند و دوم با برپایی انجمنهای شعر و ادب فارسی و کنفرانسها و مجالس ادبی در هند، استادان و دانش‌پژوهان علاقه‌مند به زبان فارسی در جریان تحولات نظم و نثر این زبان قرار گیرند.

برای تدریس فارسی در هند دو گونه مواد درسی باید در نظر گرفت. گونهٔ نخستین برای دانشجویانی که می‌خواهند به ایران بیایند و در اینجا به کار و خدمت بپردازند، و دیگر برای دانشجویانی که می‌خواهند فارسی نو و فارسی کلاسیک را بیاموزند و در

ایران یا هند به تحقیق و مطالعه عمیق‌تر ادامه دهند.

برای گروه نخستین که از طبقات گوناگون مردم مثلاً پزشکان، مهندسان، کارمندان ماهر و کارمندان ساده هستند، مواد درسی باید طوری انتخاب شود که آنها بتوانند در فارسی گفتاری جدید مهارت کامل پیدا کنند. طبیعی است که تدریس ادبیات کلاسیک فارسی یا نقد ادبی برای ایشان لازم و سودمند نیست.

گروه دوم دانشجویانی هستند که نه تنها می‌خواهند فارسی جدید را بیاموزند بلکه در زمینه ادبیات کلاسیک و عرفانیات نیز می‌خواهند مهارت بیابند و به پژوهش بپردازند. این عده باید به تمام مسائل زبانی و سبکهای کلاسیک و نقد ادبی و تحولات زبان فارسی در ایران و هند آگاهی پیدا کنند. این مهم باید از طریق مبادله افراد و استادان متخصص بین ایران و هند و ارتباط نزدیک و مستمر بین انجمنهای ادبی و کانونهای فرهنگی دو کشور صورت بگیرد.

برای دانشجویان گروه اول که فقط نیازمند آشنایی بازبان گفتاری امروزی ایران هستند باید از تمام وسائل و امکانات علمی جدید که بدون کمک آنها آموختن زبانهای زنده دنیا ممکن نیست، استفاده شود. آنچه مورد نظر این دو گروه است با هم تفاوت بسیار دارد، زیرا ادیب بودن و زباندانی چیز دیگریست و یادگیری زبان برای رفع نیازمندیهای زندگی چیزی دیگر.

دکتر علی شیخ الاسلامی
رئیس دانشگاه علامه طباطبائی

آقای دکتر شیخ الاسلامی در ابتدا بنا به مسئولیت دانشگاهی خود در دانشگاه علامه طباطبائی از سوی دانشجویان، کارکنان، استادان آن دانشگاه و نیز دانشکده ادبیات تهران به میهمانان خارجی خوشامد گفتند و اظهار امیدواری کردند که مدت اقامت میهمانان خارجی سمینار در ایران همراه با اوقات خوش و خاطرات خوب باشد. ایشان ضمن سخنرانی خود گفتند که یکی از بهترین راههای توجه دادن جوامع بشری به ارزشهای فرهنگ اسلامی همین گونه مبادلات علمی و ادبی و فکری و فرهنگی است. سپس به نقل خاطراتی از سفر خود همراه با استادان زبان و ادب فارسی به شبه قاره و شرکت در انجمن استادان زبان و ادب فارسی آن سرزمین پرداختند و به شیفتگی و علاقه‌مندی مردم هند به شعر و ادبای زبان فارسی اشاره کردند.

زبان فارسی و زبان اردو

دکتر عبدالهادی حائری

دانشگاه فردوسی مشهد

خوشر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران
با بسط و توسعه فرهنگ خراسانی در هند، این دیار دارای يك مرکزیت علمی و
ادبی شد. البته وقتی که ما صحبت از هند می کنیم منظور ما شبه قاره است و هند که
می گوئیم توسعاً شامل هند و پاکستان و بنگلادش خواهد شد. منظور ما اختصاصاً
کشوری که امروزه به نام هند نامیده شده نیست کما اینکه در گذشته هم همین
صحبت را داشته ایم و علما و صوفیانی که از خراسان به هند وارد می شدند، یعنی به
شبه قاره وارد می شدند، مدینتی را همیشه با خودشان به همراه می آوردند که این
مدنیت آمیخته ای بود از فرهنگ اسلامی و خراسانی. و لاهور قزوین دیگری شد و
به لاهور قزوین غور می گفتند. شعر فارسی که در دوره غزنویان اعتلای
قابل توجهی یافته بود از غزنه به هند آمد و ناقلان این کالای گرانبها اشخاصی مانند
ابوالفرج رونی و مسعود سعد بودند که در دربار امرای غزنوی و غوری پرورش یافته
بودند و هنگامی که فرهنگ خراسان در هند گسترش یافت شعرای شیرین کلامی
مانند فضلای مولتانی، تاج الدین دهلوی و دهها شاعر هندی دیگر از این فرهنگ
استفاده می کردند. خود تاج الدین دهلوی در این مورد می گوید:

مولد و منشأ ببین در خاک هندوستان مرا نظم و نثر بین که با آب خراسان آمده

شعر فارسی از این زمان چهار قرن مسیر خاص خودش را طی کرده و سنت شاعران
و گویندگانی که در هند بودند سنت خراسانی بوده است، ولی مسئله قابل توجه
اینست که مناظر خاص و آب و هوا و اصطلاحات خاص هندی در شعر فارسی این
دوره جلوه می کند و لغاتی مثل برنات که موسم باران است در شعر می آید. همینطور
نام گلهایی که در هند بوده و ایرانیان قبلاً آشنایی خاصی با آن نداشتند در شعر

شعرایی مثل مسعود سعد می آید. امیر خسرو دهلوی از گلهای هند به این صورت نام می برد:

ز گلهای تر هندوستان هم شده سرگشته باغ و بوستان هم
گل صد برگ را بوید ز حد بیش نموده صد ورق دیباچه خویش
دگر پونه که چون زوجست بویی معطر گردد از ریحانه کویی
و در مقایسه نام این گلهای با نام گلهای ایرانی که معمولاً نام زیبایی دارند مثل ارغوان و لاله، می گوید:

چو بینی ارغوان و لاله خندان که رنگی هست و بویی نیست چندان
گل ما را به هندی نام زشت است و گرنه هر گلی باغ بهشت است
و نیز می گوید زیبایی نام گل برای گلهای ایرانی است و بوی خوش از آن گلهای
هندی است. بدین ترتیب نام گلهای هندی را وارد زبان و شعر فارسی می کند. در
شعر شعرای هند تا قرن دهم هجری تغییری خاص روی نمی دهد و استادی
امیر خسرو دهلوی از این رومسلم می شود که این طوطی هندوستان مطابق آداب و
سنن عامه فارسی زبانان آن منطقه نغمه سرایی کرده است. اما با ظهور شعرایی
چون فیضی، صائب، عرفی، کلیم، نظیری و طالب شعر فارسی در محدودیت
حاکمیت خود به سبک هندی جلوه گر می شود. شعرای این سبک آن را «طرز»
می گویند و هیچ شاعری ما نداریم که به عنوان سبک هندی از آن نامبرده باشد. و
البته این تقسیم بندی تقسیم بندی معقولی است و بحثی در نامی که بر سبک هندی
نهاده شده نیست و اگر ما بیائیم و طرز را به جای آن بگذاریم صحیح نیست.

صائب از طرز نویی کاندرمیان انداختی دودمان شعر را هر دم بهایی تازه است
شاعر سبک هندی می خواهد خیالبافی و موشکافی و تلازم معنوی الفاظ و صنعت
تقابل و مراعات النظیر را تا جایی که میسر است در یک بیت بیاورد. اما اوج و کمال
سبک هندی در زمانی است که میرزا عبدالقادر بیدل با ذخیره وسیع تصوف مزوج
هند و خراسان مضامین فلسفی و عرفانی و ماوراء الطبیعه را می خواهد که با
خیالبافیها و موشکافیهای سبک هندی، یعنی با استفاده از صنایع خاص، همراه کند و
بیامیزد و به همین ترتیب است که گاهی می بینیم که موفقیت حاصل نمی کند چون
می خواهد هر دورا با هم داشته باشد. سبک هندی انواع کلام و تجلیات فکری
خاص را که مزوج از فرهنگ خراسانی و فرهنگ هندی بوده مخصوصاً در غزل
جای می دهد و زمینه را برای پرورش و گسترش غزل اردو با تعبیر خاص آن مهیا
می کند.

در دوره بازگشت ادبی شاعرانی مثل شعله، مشتاق، آذر، عاشق، هاتف، صباحی و صبا و نشاط و فروغی پیروی از سبک هندی را بدوید گفتند و سبکی را به نام بازگشت ادبی ایجاد کردند. این بازگشت ادبی به نحوی در هند نیز دیده شده است. اینکه بعضی تصور می کنند که در هند بازگشت ادبی به هیچ عنوان صورت نگرفته، اینطور نیست. در آن مرز و بوم شعری مثل واقف لاهوری، قمرالدین منت، میرزا مظهر، سراج الدین آرزو این سبک را دنبال کردند، ولی مسئله در اینجا است که اینها فقط تا حدی خودشان را از پیچ و خم ابهام سبک هندی خارج کردند و بهیچ عنوان دلشان به این راضی نشد که از سبک هندی کاملاً بگسلند. تفاوت در اینجا است. عده ای هم بودند که با سبک هندی کار خودشان را دنبال کردند که اگر بخواهیم در این زمینه از کسی نام ببریم حتماً باید به غالب دهلوی اشاره کنیم. میرزا اسدالله خان غالب دهلوی طرز خودش را روش خاص نامید.

گزیده ام روش خاص کان در این هنجار به پویه پای بلرزد زهر و سلمان را البته این نکته را هم نباید فراموش کنیم که همین روش خاص که غالب از آن ذکر بمیان می آورد موجب شده که سخن او مقبول طبع خاص و عام قرار بگیرد و اشعر شعرای اردو حساب شود و او را شاهنشاه سخن بگویند. این شیوه پسندیده غالب بود که شبلی و گرامی و اقبال را به عالم شعر و ادب فارسی ارمغان فرستاد. به این صورت که عزوبت و شیرینی کلام غالب در پختگی سخن شبلی و گرامی و کلام فلسفی و دید حکیمانه غالب در دیدگاه های اقبال رنگ تازه ای به خودش می گیرد و دلنشینی خاصی پیدا می کند. به هر حال در این رابطه باید اقبال را آخرین حلقه این سلسله دانست.

در حال حاضر آنچه که موجب گسیختگی فارسی گویان هند از ادب فارسی شده عدم آشنایی آنها با ادبیات معاصر است. نکته قابل توجه این مسئله است که ادبای هندی با ادب معاصر ایران هیچگونه آشنایی ندارند... این را که می گویم مسئله ای است که همگی بر آن واقف هستند و قولی است که جملگی بر آن هستند. تفاوت بین دانشجویی که می آید ادب فارسی را می خواند با دانشجویی که از خارج از کشور فرض کنید از پاکستان به ایران می آید و پزشکی را می خواند تفاوتی است که از زمین تا آسمان است. این دوستانی که برای پژوهش در ادب فارسی می آیند در آنجا خریداران بازار بی رونق هستند. در مدارسشان، مجامع شان و محافل شان نه استادی دارند که رابطه ملموسی با ادب معاصر ایران داشته باشد و نه کتابی دارند که راهنمای آنها قرار بگیرد. لذا بر مسئولین جمهوری اسلامی است که بر این مهم

همت بگمارند و ادب فارسی را در هند سر و سامان ببخشند و این انتظار ناحق و نابجا نیست، چرا که همواره دیه بر عاقله بوده است و عاقله قوم در باب ادب فارسی قطعاً باید جمهوری اسلامی باشد.

شاید نیازی به تذکر این مسئله نباشد که ادبیات فارسی با اسلام پا به شبه قاره گذاشته و با اسلام هم ممکن است که از آن مرز و بوم بیرون رود. این مسئله هم شاید نیازی به تذکر نداشته باشد که با زبان و ادبیات فارسی می شود يك دوره کامل از معارف اسلامی را تدریس کرد و نکته دیگر که قابل توجه است این است که زبان فارسی مقوله ای دیگر است و ادبیات فارسی مقوله ای دیگر. شاید مناسب تر بود بجای سمینار زبان فارسی نام آن را سمینار زبان و ادب فارسی می گذاشتند. اگر چه زبان فارسی مقدمه ای است بر ادب فارسی و به همین دلیل است که اگر خانه های فرهنگ جمهوری اسلامی که از طرف وزارت ارشاد اسلامی در شبه قاره بر پا است مسئولیتی بعده بگیرند این مسئولیت صرفاً باید مسئولیت تدریس زبان باشد ولی مسئولیت تدریس ادبیات فارسی قطعاً باید به عهده وزارت فرهنگ و آموزش عالی واگذار شود. در این باب این وزارت خانه باید پیشگام بشود و کرسیهای پایه شکسته ادبیات فارسی را در دانشگاهها ترمیم کند و پستهای خالی رایزنی فرهنگی را که اکنون در حد معاونت کارداری می چرخد پر کند و در این رابطه هم لازم و سزاوار است که از صاحب نظران کمک بگیرد و اشکالی هم در این رابطه نخواهد بود. فسهلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون و اهل ذکر هم فراوان هستند و همینطور که می دانید برای قواعد و دستور زبان فارسی همیشه غیر اهل بهتر توانسته این کار را بکنند کما اینکه قواعد زبان عربی را ایرانیان نوشتند و تدوین کردند. چه اشکالی دارد که این مسئله را هم به آزمایش بگذاریم و از شبه قاره بخواهیم که دستور زبان فارسی را بنویسند، شاید که دستور جامع و مانعی در این باب نوشته شود. در هر صورت تجربه آن شاید اشکالی نداشته باشد. البته این مهم هم جز با صرف بودجه امکان پذیر نیست و تعیین کننده این بودجه هم، حتی باید جمهوری اسلامی باشد. چرا که اینجا هم از همان مواردی است که دیه بر عاقله تعلق می گیرد.

در باب مشکلات زبان فارسی یکی هم این است که رابطه بین ایران و شبه قاره، رابطه ادبی شان، دارد گسیخته می شود. در این باب نکاتی هست که شاید لازم باشد ذکر آنها بشود. یکی از مفاهیمی که همراه با مشروطیت به ایران قدم گذاشت و حکومت پیشین هم بر آن تکیه می کرد مفهوم وطن گرایی و ملی گرایی یا به تعبیر فرنگی آن ناسیونالیسم بود که مقوله ای جدا از وطنی است که اسلام حب آن را از ایمان

می‌داند. مقوله‌ای است جدا از آنچه که اقبال مطرح می‌کند و وطن خود را اسلام می‌داند و فراتر از مصر و روم و شام. من معتقدم که این امر تا حدودی توانسته که مانع از ارتباط تنگاتنگ ادبای ایران و شبه قاره شود و نتیجه آنهم روبرو به زوال نهادن ادب فارسی در شبه قاره است که هم اکنون داریم آن را می‌بینیم. اگرچه مسئولین طراز اول جمهوری اسلامی شأنشان بالاتر از تصور چنین امری است ولی متأسفانه جلوه‌های این برداشت فرنگی یعنی از این مسئله ناسیونالیسم را در سطوح پایین ادارات مثل فرض کنید که اداره اقامت اتباع بیگانه، مثل اداره اشتغال اتباع بیگانه، مثل اداره‌ای در وزارت کشور مشاهده می‌کنیم که در برخوردهای احتمالی با پژوهندگان زبان فارسی موجبات دلسردی آنها را فراهم می‌کنند. یعنی همین برادران که خریداران بازاری روتق می‌شوند، چرا که اینها وقتی که به شعر اقبال نظر می‌اندازند می‌بینند که اقبال در باب وحدت مسلمین می‌گوید که

نه افغانیم و نه ترك و نه تتاریم چمن زاریم و از يك شاخساریم
تمیز رنگ و بو بر ما حرام است که ما پرورده يك جویباریم
ولی آنچه را که می‌بینید خلاف این سخن است. اصولاً پژوهندگان ادب فارسی در شبه قاره خودشان را ایرانی می‌دانند و خودشان را عجم می‌دانند، عجم به معنی ایرانی و به همین سبب خواهان ارتباط بیش از این با مهد زبان فارسی هستند. غالب اگرچه طریق خودش را عربی می‌داند، نهاد خود را، یعنی سرشت خود را، عجمی تصور می‌کند.

رموزدین شناسم درست و معذورم نهاد من عجمی و طریق من عربی است و همین مسئله عربی که ذکر می‌کند، البته این نکته را نباید فراموش کرد که رموز دین اگرچه با زبان عربی سازگاری بیشتری دارد ولی در ارتباط با زبان فارسی به شبه قاره راه پیدا کرده، لغات عربی بر عرشه سفینه زبان فارسی به اقیانوس هند راه پیدا کرده و وارد شده است. دلیل بر این مدعا هم اصطلاحات مذهبی است که هم اکنون در شبه قاره به فارسی رایج است. ارتباط زبان اردو زبان فارسی سخنی نیست که تازگی داشته باشد. همه می‌دانند که اولین طبقه شاعران اردو، ذوالسائین (یعنی به دوزبان) بودند، به زبان فارسی و اردو شعر می‌گفتند و زبان اردو را خواهر زبان فارسی نام گذاشتند. به همین اعتبار است که در شبه قاره می‌شود مرز بین اسلام و کفر را زبان اردو دانست، چرا که تأکید بر این است که اردو را به نحوی از بین ببرند و لذا تأکید بر زبان اردو هم در شبه قاره می‌تواند يك بعد اسلامی پیدا کند. یعنی تنها ادب فارسی نیست. ادب اردو هم به همین صورت و هم اکنون در یکی از

کشورهای شبه قاره بنا را بر این گذاشتند که ما زبان انگلیسی را به عنوان زبان بین المللی باید داشته باشیم و زبان اردو را به عنوان زبان ملی و زبان عربی را به عنوان زبان اسلامی. یعنی کلمه حق را می گویند و اراده باطل از آن می کنند. اگر چنانچه در برابر این حق بایستند باز اشکالی نیست چرا که اراده باطل از معنی حق شده است. به خاطر مسائل دیگری است که زبان عربی را زبان اسلامی دانستند. در شبه قاره قطعاً چنین نیست. زبان عربی زبان اسلامی نیست، بلکه زبان فارسی است که اسلامی است و عربی که در آنجا رفت همینطور که گفتند بر عرشه سفینه فارسی بر اقیانوس هند وارد شده نه اینکه به تنهایی و مستقیماً بتواند در آنجا راه پیدا کند. برای اینکه نفوذ زبان فارسی را در اردو بدانیم از هر چه شروع کنیم به نتیجه مطلوب خواهیم رسید، مثلاً در باب تعارفات روزمره شان، در باب صحبت هایی که با هم می کنند، می بینیم که تماماً اصطلاحات فارسی است، مزاج شریف، مزاج اقدس، عید مبارک، نوازش، خدا حافظ و یا شب بخیر می گویند. می بینید که عیناً فارسی است. در ادب اردو این تأثیر قطعاً بیشتر است. هر چقدر که متن اردو با زبان فارسی همراهی بیشتری داشته باشد و آمیزش بیشتری از ترکیبات فارسی داشته باشد گوینده شخص فاضل تری شناخته می شود. همانگونه که در گذشته به اینصورت بوده که زبان عربی نشانه هنر بوده.

اگر چه عرض هنر پیش یار بی ادبی است

زبان خموش ولیکن دهان پر از عربی است.

در شبه قاره فارسی را عرض هنر می دانند. کسی که بتواند اصطلاحات فارسی و اشعار فارسی را بیان کند، حتی اگر معنی آنرا نداند، به هر حال تأثیرش در ادبیات فارسی باز هم روشن است و به حالتی است که انتظار می رود. دوبیتی را یادداشت کردم از اقبال لاهوری که ما را دقیقاً به یاد دوبیتی باباطاهر می اندازد ولی به عنوان شعر اردو از آن یاد می کنند، جز اینکه دو کلمه یکی کبی به معنی گهی و دیگری می آتاهه یعنی می آید. آتا یعنی می آید و می یعنی در حرف اضافه است.

کبی آواره و بی خانمان عشق کبی شاه شهان نوشیروان عشق
کبی میدان مه آتاهه زره پوش کبی عریان و بی تیغ و سنان عشق

دید می شود که اصلاً شعر فارسی است و شباهت تام به دوبیتی های باباطاهر دارد و برای فارسی زبان کافی است که بگوییم آتاهه یعنی می آید یا مه یعنی حرف اضافه یعنی در میدان و کبی به معنی گهی است. یا این شعر غالب را که

غالب از خاک کدورت خیز هندی دل گرفت

اصفهان هه، یزدهه، شیراز هه، تبریز هه

می بینید که باز جز همین هه که به معنی هست است استفاده می شود لغت اردوی دیگری در آن بکار نرفته ولی شعر اردوست یعنی اردو زبان این شعر را می خواند و به عنوان شعر اردو از آن استفاده می کند. در مورد ترکیبات فارسی هم اشعار اردو را اگر نگاه کنیم تأثیر پذیری زبان را می بینیم.

گردش ساغر صد جلوه رنگین توجسه آینه داری يك دیده حیران مُجسه

توجسه یعنی از تو، مُجسه یعنی از من

آتش افروزی يك شعله ایمان توجسه چشمك آرایی صد شهر چراغان مجسه

توجسه یعنی از توست و مجسه یعنی از من است.

بازیچه اطفال هه دنیا مرآه. یعنی دنیا در مقابل من مثل بازیچه اطفال است.

می بینیم که تمام ترکیبات ترکیبات فارسی است و گاهی اوقات لغات را باید با معنی فارسیش معنی کنیم تا اینکه بفهمیم شاعر چه می گوید... از همه قابل توجه تر سرود ملی کشور پاکستان است. تمام الفاظ این سرود فارسی است جز يك کا که حرف اضافه است و با تصرف اردو در آن به کار برده اند.

به هر حال باید از این موقعیت بهره گرفت و ادب فارسی را که به ضرورت

می تواند معارف اسلامی را هم همراه داشته باشد، در شبه قاره گسترش داد. در این

گیرودار هم خاموش نشستن گناه است و به قول غالب دهلوی:

خاموشی ما گشت بدآموز بتان را زان پیش وگرنه اثری بود فغان را

منت کش تحصیل و فائیم که آخر این شیوه عیان ساخت عیان دگران را

در طبع بهار این همه آشفته گی از چیست گویی که دل از بیم تو خون گشته خزان را

بر طاعتیان فرخ و بر عشرتیان سخت نازم شب آدینه ماه رمضان را

ای خاک درت قبله جان و دل غالب کاز فیض تو پیرایه هستی است جهان را

تا نام تو شیرینی جان داد بگفتن در خویش فرو برده دل از مهر زبان را

برامت تو دوزخ جاوید حرام است حاشا که شفاعت نکنی سوختگان را

ادبیات و نفوذ زبان فارسی در بنگلادش

کلثوم ابوالبشر

از بنگلادش

به استناد بعضی از مورخین، ارتباط دینی و ادبی و علمی میان ایران و شبه قاره هند و پاکستان و بنگلادش از قرن پنجم هجری آغاز شد. گویند که سرزمین بنگاله شرقی اولین قسمتی از شبه قاره هند و پاکستان بود که آغاز به فراگیری زبان فارسی نمود. قبل از استیلای محمد بن قاسم بر هند در سال ۷۱۲ میلادی، تجار عربی و مبلغین اسلام و مشایخ از راه دریا به سواحل بنگاله می آمدند و چون زبان آنها عربی و فارسی بود لذا این زبانها بر زبان بنگالی تأثیر نهادند. سپس زمانی که محمد بن بختیار خلجی حاکم دهلی در سال ۱۲۰۴ میلادی بنگاله را فتح کرد زبان فارسی در بنگاله رو به گسترش نهاد و برای تقریباً ششصد سال زبان رسمی و محلی این سرزمین شد. گرچه زبان عربی به منزله يك زبان مذهبی اهمیتی زیاد داشت اما چون زبان فارسی، زبان رسمی بود و در ادارات دولتی، مدارس و مجالس به کار می رفت. گویندگان و نویسندگان بسیاری که ستارگان تابان ادب فارسی بودند، به این زبان شعر می گفتند و می نوشتند.

زبان فارسی تا سال ۱۸۳۷ میلادی اعتبار خود را در این کشور حفظ کرد. بعد گرچه زبان انگلیسی زبان رسمی شد اما تأثیر و نفوذ زبان فارسی بر زبان جدید بنگالی به قدری بود که می توان گفت حدود چهل درصد لغات و اصطلاحات زبان فعلی بنگالی از زبان فارسی گرفته شده است.

یکی از نویسندگان بنگالی به نام دکتر غلام مقصود هلالی در کتاب عناصر زبان فارسی و عربی در زبان بنگالی گفته است که در زبان بنگالی حدود شش هزار واژه و اصطلاح فارسی و عربی وجود دارد. این کتاب در سال ۱۹۶۷ میلادی در اکا چاپ شده است. نویسنده دیگری به نام رابرت ولیم گولد در کتاب *A Musulamani Bengali-English Dictionary* سخن دکتر هلالی را تأیید کرده است.

چند واژه مشترک در زبانهای فارسی و بنگالی را محض نمونه عرض می‌کنم. البته برخی از این کلمات اکنون تلفظ دیگری دارند ولی اصل آنها فارسی بوده است: آواز، آواره، انگور، آچار، عجیب، انجمن، انجیر، آدم شماری، انار، اندیشه، افسانه، افسوس، آب و هوا، آبرو، آباد، آسمان، استر، امید، استاد، کباب، کیوتر، کمان، کم، کاریگر، کناره، کشتی، قلعه، کوشش، خاندان، خاموش، گناه، چشمه، چاقو، چادر، زنجیر، جلاد، جلوس، جامد، تیر، دم، درخواست، دربان، درویش، دیوانی، فوج‌داری، دوربین، ناخن، نادان، نالش، نشان، پیغامبر، پر، پرهیز، پاک، پلاؤ، بریانی، قورمه، فرمان، فرشته، برخاست، سابق، برطرف، بازو، پادشاه، بالش، بهشت، مهربان، راهزنی، سخت، شرم، شادی، شکار، سرداد، ساده، سال، سرکه، سود، صراحی، سوداگر، همیشه، هنگامه، هوش، و غیره.

در زبان بنگالی قالبهای غزل و رباعی و مثنوی و مرثیه وجود نداشت اما با نفوذ زبان فارسی این قالبهای ادبی در زبان بنگالی نیز جای باز کرد و جزو این زبان شد. همانطور که قبلاً ذکر شد محمد بن بختیار خلجی اولین پادشاه مسلمان این سرزمین بود و چون خود به زبان فارسی تکلم می‌کرد لذا تمام امرای دولت او نیز به همین زبان سخن می‌گفتند. هم او اولین مدرسه زبان فارسی را در شهر رنگ پور (شهر شمالی بنگلادش) بنا کرد. به همین جهات در دوران فرمانروایی او مردم از عام و خاص علاقه و افری به یاد گرفتن زبان فارسی پیدا کردند.

بارواج زبان فارسی در این منطقه شعراء و نویسندگان پارسی‌گو از نقاط مختلف به این سرزمین سرازیر شدند و کتابهای زیادی در این باب نوشتند و چاپ کردند، ولی متأسفانه اکثر آنها به دلایل مختلف از میان رفتند و امروز جز نامهایی از آنها در دست نیست.

در بنگلادش اولین کتاب فارسی در حدود ۱۲۱۲ میلادی تألیف شد. اصل این کتاب به زبان سانسکریت بود که به توسط بوجر برهمن نگارش یافته بود و به کوشش صوفی رکن الدین سمرقندی، در عهد علی مردان (۱۲۱۰ تا ۱۲۱۲) حاکم بنگلادش تحت عنوان بحر الحیات به زبان فارسی ترجمه گردید.

در عهد بغراخان پسر غیاث الدین بلبن پادشاه دهلی (۱۲۸۱ تا ۱۲۸۷) زبان فارسی در بنگاله به اوج گسترش خود رسید. بغراخان خود یکی از شاعران شیرین زبان فارسی عصر خویش شمرده می‌شد. در زمان او کتابی به توسط امیر خسرو دهلوی، که او را «سعدی هند» می‌خوانند، نوشته شد بنام قران السعیدین. مضمون این کتاب شرح بر خوردن بغراخان به پسرش کیقباد در نزدیک رودخانه شرجو در

ناحیه لکنوتی است (که آنوقت پایتخت بنگاله بود). این داستان که به صورت مثنوی سروده شده از بهترین داستانهای زبان فارسی است. در همین دوره شمس‌الدین دبیر نخستین وزیر بغراخان و در نظم و نثر فارسی استاد بود. هم او قصائدی دارد به زبان فارسی در مدح بغراخان.

در زمان رکن‌الدین کیکاوس (۱۲۹۱ تا ۱۳۰۰) دومین فرزند بغراخان، کتابی به اسم نام حق به توسط شیخ شرف‌الدین بخاری (در سال ۱۲۹۴) تألیف شد. این کتاب منظوم در مدرسه و خانقاه سونارگاؤن تدریس می‌شد. در همین زمان ظفرخان حاکم سات گاؤن نیز مدرسه‌ای دیگر به نام «الخیرات» تأسیس کرد که در آن زبان فارسی تدریس می‌شد. در سال ۱۳۰۴ حضرت شاه جلال یمنی که یکی دیگر از مبلغین اسلام و مشایخ بود به بنگلادش آمد و به تبلیغ پرداخت و همین امر موجب نفوذ بیشتر زبان فارسی و عربی در بنگلادش شد. با آمدن و مقیم شدن شاعران، نویسندگان، صوفیان، عارفان، و مشایخ اسلام به بنگلادش، بسیاری از مردم این دیار، چه هندو چه مسلمان، با زبان و ادبیات فارسی آشنایی کامل پیدا کردند. دوران غیاث‌الدین اعظم (۱۳۸۶ تا ۱۴۰۹) نیز یکی از دوره‌های پررونق زبان و ادب فارسی بود. در دربار و پایتخت او مجالس شعر و ادب برگزار می‌شد و گویند که خود غیاث‌الدین هم یکی از شاعرهای بزرگ زمان خود بوده است. نقل می‌کنند که در زمان سلطنت او از حافظ شیرازی شاعر بزرگ ایران برای شرکت در این محافل دعوت می‌شود اما چون حافظ به دلایلی نمی‌تواند بیاید شعری را به حضور غیاث‌الدین اعظم می‌فرستد:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود وین بحث با ثلاثه غساله می‌رود
شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود
نورالحق نور قطب عالم یکی از دوستان صمیمی غیاث‌الدین و نویسنده کتاب
انیس الغرباء بود. این کتاب که در لکهنو به چاپ رسیده محتوی صد و بیست و یک
نامه است که او به فرزند خود فیض‌الله نوشته است. در این کتاب اشعاری هم وجود
دارد که گواه شاعری نورالحق است.

یکی دیگر از کتابهایی که در بنگلادش به سال ۱۴۵۹ میلادی تألیف گردیده، فرهنگنامه‌ای است به اسم فرهنگ ابراهیمی یا شرف‌نامه منیری. این فرهنگ در عهد رکن‌الدین باریک‌شاه، پادشاه بنگاله به توسط مولانا ابراهیم ابن قوام جمع‌آوری شده است.

بوالمظفر باریک شاه، شاه عالم باد و هست

در نگین او همیشه ملکوت جم باد و هست

این اولین فرهنگنامه‌ای است که در بنگاله گردآوری شده است. دومین فرهنگنامه به اسم فرهنگ امیرشهاب‌الدین تألیف امیر شهاب‌الدین است. یکی دیگر از دوره‌هایی که زبان فارسی در این منطقه رواج یافت دوران فرمانروایی خاندان حسینی است که از ۱۴۹۴ تا ۱۵۳۸ ادامه یافت. از خاندان حسینی، علاءالدین حسین شاه از مورخین زبان فارسی و اصلاً بنگالی و یکی از بنیانگذارهای مدرسه‌ای در شهر مالدیو بود که در آن زبان فارسی تدریس می‌شد. حسین شاه در تشویق و ترویج تألیفات فارسی و ترجمه از سانسکرت به فارسی همتی شایان به کار برد.

اوج گسترش ادب فارسی در بنگلادش در عصر مغولان یا تیموریان بود. در دوره مغول داکا پایتخت بنگلادش شد و زبان فارسی در این دوره یکی از زبانهای ملی و رسمی بود. در اکثر ادارات و مؤسسات دولتی، زبان اصلی و اداری و مکاتبات و کتبه‌ها و فرمانها، فارسی بود و اکثر مردم بخصوص پادشاهان و درباریان و شعرا و تحصیلکرده‌ها به این زبان تکلم می‌کردند. لذا یاد گرفتن این زبان یکی از مسائل مهم این دوران شده بود و اگر کسی فارسی را خوب و سلیس بیان می‌کرد، در مجالس جای والا پیدا می‌کرد. مولانا عبیدالله العبیدی سهروردی یکی از نویسندگان فارسی در بنگلادش گفته است:^۱

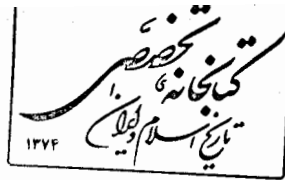
In former days, Arabic was very little cultivated in Bengal, the chief subject of the study having been Persian literature. Those who qualified themselves in that language, held respectable post under Government.

و نواب عبداللطیف می‌گوید:^۲

Unless a Mohamadan is a persian and Arabic scholar, he can not attain a respectable position in Mohamadan society. i.e. he will not be regarded or respected as a scholar.

۱. در گذشته زبان عربی در بنگال چندان رواجی نداشت زیرا عمده‌ترین موضوع تحقیق عبارت از ادبیات فارسی بود. کسانی که این زبان را فرا می‌گرفتند شایستگی طی مدارج بالا در حکومت را می‌یافتند.

۲. تا کسی در مقام يك محقق زبان فارسی و عربی قرار نگیرد نمی‌تواند در جامعه اسلامی موقعیتی معتبر پیدا کند. به عبارت دیگر او را يك محقق معتبر به حساب نخواهند آورد.



در همین دوره ابولبرکات منیر لاهوری از لاهور به بنگاله رفت (۱۶۰۹ تا ۱۶۴۵) و چون این سرزمین را سبز و خرم یافت مدت زمانی در بنگاله ماند و کتابی راجع به مناظر آنجا به رشته نظم کشید به اسم مثنوی در صفت بنگاله. نمونه‌ای از اشعار این مثنوی چنین است:

رسیدم چون ز فیض لایزالی به بنگالی پی عشرت سگالی
بهشتی دیدم از گل‌های رنگین گلش چون چیره حوران بهارین
به هر جا کاندین کشور رسیدم بغیر از سنبل و ریحان ندیدم
بنوعی پر زسبزه این دیارست که شهر سبز از وی شرمسارست
این کتاب در پاکستان به چاپ رسید است.

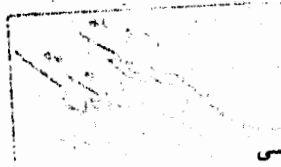
قاسم جویبانی که در عهد شاهجهان از ایران به بنگاله آمده بود، کتابی به نام دیوان قاسم نوشت. در آن زمان شاهزاده محمد شجاع فرزند شاهجهان حکمران بنگاله بود (۱۶۳۰ تا ۱۶۴۷). این شاهزاده زبان فارسی را نیکو می‌دانست و شعر نیز می‌گفت. اشعار زیر از اوست:

در دست اجل که نیست درمان او را
بر شاه و گداست حکم و فرمان او را
شاهی که به حکم دوش کرمان می‌خورد
خورند امروز حیف کرمان او را

در دوران شاهزاده شجاع، میر محمد معصوم بن حسن بن صالح مشهورترین مورخ آن زمان بود که در سال ۱۶۶۰ میلادی کتابی به نام تاریخ شاه شجاعی نوشت. نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه دانشگاه داکا موجود است. اورنگ زیب عالمگیر در سال ۱۶۶۳ میلادی شایسته خان را به بنگاله فرستاد. دختر این خان دخت ایران یا پری بی بی در زبان فارسی ماهر بود. فکر بلند و طبع ارجمند داشت و شعر نیز می‌سرود. مقبره اش هنوز در داکا در قلعه لال باغ بر جای است.

میرزا لطف الله محمود نواب ناظم داکا بود (۱۷۲۴ تا ۱۷۳۴) و دارای یک دیوان از اشعار فارسی است.

در اواخر قرن هیجدهم میلادی چندین کتاب درباره تاریخ نیز نوشته شد که دارای اهمیتی خاص بود ولی متأسفانه بیشتر این کتابها از بین رفته‌اند. اولین کتاب



به نام بهارستان دربارهٔ تاریخ بنگلادش به قلم علاءالدین غیبی بود که به حوادث عهد جهانگیر و شاهجهان می‌پردازد.

دومین کتاب تاریخ بنگاله به توسط منشی سلیم الله نوشته شده بود. گلاردون در سال ۱۷۸۸ این کتاب را به زبان انگلیسی ترجمه کرد. بعداً دکتر امام‌الدین، استاد دانشگاه داکا، متن اصلی را در سال ۱۹۷۹ میلادی در داکا به چاپ رساند.

غلامحسین سلیم جودپوری یکی از معروفترین مورخین آن دوره بود که سومین کتاب تاریخ به اسم ریاض السلاطین را نوشت. این کتاب به شرح تاریخ بنگاله و تاریخ انگلیس می‌پردازد.

در سال ۱۷۸۱ میلادی غلامحسین طباطبایی کتابی به نام سیر المتأخرین نوشت که به شرح احوال دورهٔ اورنگ زیب می‌پردازد.

در خاتمه از طرف دولت بنگلادش و از جانب خود از مسئولین و برگزارکنندگان سمینار صمیمانه سپاسگزاری می‌کنم. امیدوارم که این کنفرانس هرچه پربارتر باشد و مورد استقبال اهل فضل و هنر قرار بگیرد.

شعرالعجم

دکتر مهدی نوریان

دانشگاه اصفهان

باغ‌ها را گرچه دیوار و درّست از هواشان راه با یکدیگرست

با رواج یافتن شیوه‌های نوین تحقیق درباره‌ی شاعران و نویسندگان فارسی زبان و تصحیح و طبع آثار آنان براساس نسخ معتبر، همراه با دقت و وسواس علمی و نیز نقد و تحلیل آثار گذشتگان با روشها و معیارهای جدید، دانشمندان بزرگی در شبه قاره هند ظهور کردند که همگام با استادان ایرانی در این راه قدمهای بزرگ برداشتند و امروز به جرأت می‌توان گفت که در اثر کوششهای فراوان این استادان ایرانی و هندی در حال حاضر تا حد زیادی ابتکار عمل در این رشته از تحقیقات از دست مستشرقان بیگانه گرفته شده است. در حقیقت این دانشمندان در سرزمین هند را که نیاکانشان در خدمت به ادب و فرهنگ ما با تألیفات گرانبهایشان در زمینه لغت، تاریخ، تذکره شعرا و نظایر آن طی کرده بودند به مقتضای زمان با طرز تازه‌ای ادامه دادند.

از باب مثال امروز ما در دست داشتن بخشی از وامق و غدرای عنصری و تحقیق عالمانه درباره‌ی آن را مدیون شادروان پروفیسور مولوی محمد شفیع لاهوری هستیم یا کتاب بسیار باارزش مکاتیب سنائی را از همت و کوشش جناب پروفیسور نذیر احمد در اختیار داریم. شیفتگان مولانا جلال الدین از کتاب پر ارج مرآة المثنوی تألیف تلمذحسین بهره‌ها می‌برند و کتاب عرفان مولوی از دکتر خلیفه عبدالحکیم از مآخذ معتبر برای شناخت مولانا است.

کسانی که قصیده معروف مسعود سعد سلمان شاعر بزرگ ایرانی را - که در لاهور به دنیا آمده است - با مطلع:

به نظم و نثر کسی را گر افتخار سزاست
مرا سزاست که امروز نظم و نثر مراست

بخوانند، در اواخر قصیده به این ابیات برمی‌خورند،
 بدین قصیده که گفتم من اقتدا کردم
 به اوستاد لبیبی که سیدالشعر است
 بر آن طریق بنا کردم این قصیده که گفت:
 «سخن که نظم دهند آن درست باید و راست»

می‌دانیم که مجموعه اشعار لبیبی در اثر حوادث ایام از میان رفته است و از ابیات انگشت شماری که از او در میان کتب قدیم مانند تاریخ بیهقی به دست می‌آید کاملاً روشن است که لقب سیدالشعر را برآورده او بوده است. از قصیده‌ای که مسعود سعد آن را استقبال کرده و مصراعی از آن را تضمین کرده است نیز تنها همین يك مصرع در دست بود، تا اینکه استاد گرامی دکتر امیر حسن عابدی تمامی قصیده را در بیاضی که در یکی از کتابخانه‌های هند نگهداری می‌شود باز یافتند و همراه مطالب مفید دیگر از مجموعه همائی‌نامه منتشر کردند.

باز شمردن تحقیقات ادبی دانشمندان هندی حتی فهرست وار نیز نه در حوصله این فرصت کوتاه است و نه در توان بنده و آنچه به عرض رسید تنها روایدهایی بود از يك دریای پهناور، به عظمت اقیانوس هند. واسطه العقد این گوهرهای گرانبها، کتاب شعر العجم نوشته علامه شبلی نعمانی است که هر چند حدود يك قرن از تألیف آن می‌گذرد ولی همچنان تالو و درخشندگی خود را حفظ کرده است.

شبلی نعمانی در سال ۱۸۵۷ میلادی در اعظم‌گر به دنیا آمد و پس از ۵۷ سال عمر پر برکت در سال ۱۹۱۴ میلادی مطابق با ۱۳۳۲ هجری قمری به سرای باقی شتافت. تحصیلات و مطالعات او بیشتر در رشته‌های فلسفه، کلام، تاریخ و ادبیات بود، به ویژه در ادبیات فارسی و ادبیات عرب پایگاه بلندی داشت. او در اوان جوانی به سفر حج رفت و چندی در مدینه منوره از کتابخانه با اهمیت آنجا استفاده برد. پس از آن در دانشگاه علی‌گر به تدریس ادبیات فارسی و عربی پرداخت و در ضمن تدریس به تألیف آثار گرانبهای خود اشتغال داشت. پس از چندی در معیت پروفیسور آرنولد - مستشرق معروف - به سرزمینهای آسیای صغیر، مصر، شام و بیروت سفر کرد و این سفر در زندگی علمی او تأثیر بسزا داشت. او در اواخر عمر يك چند در حیدرآباد دکن به اصلاح معارف آن سامان پرداخت و چندی نیز در لکنهو ریاست ندوة العلماء را در عهده داشت. شبلی در مدت عمر بالنسبه کوتاه خود آثار و تألیفات فراوانی پدید آورد که از آن میان تاریخ علم کلام، سرگذشت مولانای روم، سیره النبی و نقد بر کتاب تمدن اسلامی تألیف جرجی زیدان شایسته ذکر است. وی

به زبان فارسی نیز شعر می سرود و دیوانی از او بجای مانده است.

کتاب شعر العجم در پنج جلد ترتیب یافته است که سه جلد اول آن به شرح حال و نقد و تحلیل اشعار شاعران بزرگ پارسی زبان اختصاص یافته و در آن ادوار شعر پارسی به سه دورهٔ قدما، که از حنظله آغاز و به نظامی ختم می شود و متوسطین که از کمال اسمعیل آغاز و به جامی خاتمه می یابد و متأخرین که از فغانی تا کلیم را در بر می گیرد، تقسیم شده است. جلد چهارم و پنجم به ماهیت شعر و شاعری و نقد شعر فارسی به طور کلی، تخصیص داده شده که در جای خود به اهمیت آن اشاره خواهیم کرد.

پیش از هرگونه داوری در باب کتاب شعر العجم باید ببینیم که مؤلف آن چه انگیزه‌ای برای نوشتن این کتاب - و همچنین سایر آثار خود - داشته است. درد مسلمانی در کتاب شعر العجم به خوبی لایح و آشکارست و مؤلف در بخشهای گوناگون کتاب، بارها اظهار تأسف کرده است که مسلمانان، خود قدر گنجینهٔ گرانبهائی را که از ادب و فرهنگ دردست دارند نمی دانند و شرق شناسان بیگانه از مسلمانی به این گونه امور می پردازند. عقیدهٔ او اینست که متون قدیم ما اعم از نظم و نثر، بخش عظیمی از مجموعهٔ فرهنگ و معارف اسلامی است. شیوهٔ تفکر او با بزرگانی همچون علامه اقبال لاهوری همانند است که خواهان وحدت جوامع اسلامی هستند و به خوبی دریافته است که آثار مولوی، سعدی، حافظ و اشباه و نظایرشان می تواند عامل بسیار با اهمیتی برای حصول این پیوند و همبستگی باشد، بنابراین هر قدمی را در راه شناخت و نشر و احیای افکار و آثار این بزرگان برخورد فریضه می شمارد.

شبلی به سائقهٔ همین طرز تفکر، روش دانشمندان اروپائی را در کار احیای این گونه آثار به خوبی آموخته و خود را به سلاح آنان مجهز کرده است چنانکه یکی از خاورشناسان بزرگ آلمان می نویسد: «باید معترف شد که از میان نویسندگان هند، علامه شبلی تنها نویسنده ایست که تألیفات او به طور کلی روی مبانی علمی قرار گرفته و به روش عصر حاضر اروپا نگارش یافته است. و دارمستتر دانشمند معروف فرانسوی در همین باب می گوید: «تنها فرق ما با علامه شبلی این است که او اهل البیت است و ما مستشرق هستیم».

لازم است در همین جا به این نکته نیز اشاره کنیم که در سراسر کتاب شعر العجم کوچکترین نشانه‌ای از تعصبات قومی نمی توان یافت. می دانیم که شاعر بزرگ، امیر خسرو دهلوی، پایگاه بلندی را در ادب و فرهنگ هندداراست و یکی از

افتخارات آن سرزمین است. با در نظر گرفتن این موضوع، انصاف و حقیقت طلبی شبلی را از مطلب زیر می توان شناخت و سرمشق قرار داد. وی می نویسد: «خوش باوری قدیم این روایت را پدید آورده که او [امیر خسرو] به وجود آمد پدرش وی را در خر قه ای پیچیده به نزد مجذوبی برده و او وی را از دور دیده گفت: شخصی می آید که از خاقانی چندین قدم جلوتر خواهد رفت. ما صفای نفس مجذوب نامبرده را انکار نمی کنیم لیکن این ذوق و سلیقه شعری او را مشکل است قبول نمود، چه خاقانی را با امیر خسرو چه نسبت است.»

با اهمیت ترین بهره ای که از کتاب شعر العجم می توان برد، به نظر این بنده این است که مؤلف آن، آثار شاعران بزرگ ما را از جنبه محتوی بررسی کرده است، کاری که با نهایت تأسف بسیار کم به آن پرداخته شده. ما امروز مأخذ نسبتاً فراوانی در دست داریم که از آنها می توانیم بفهمیم فی المثل شاعر بزرگ ما چگونه و در چند مورد ابر را به جای بر، آبا را به جای با و هگر را به جای هرگز به کار برده است یا اینکه بالاخره قول لطفعلی بیک در آتشکده را باید پذیرفت، یا سخن رضاقلی خان در مجمع الفصحاء را که مثلاً آن يك سنه ۴۱۱ گفته است و این یکی ۴۱۶، اما این شاعر بزرگ در همه حال حرفی هم برای گفتن داشته و این اشعار از سردرد سروده شده است. آن تحقیقات دقیق و موشکافانه البته در جای خود لازم و مفید است اما به مطلب اخیر نیز باید توجهی بشود. شبلی نعمانی همانند يك روانشناس آگاه، خصوصیات خلقی و خصائل انسانی هر شاعر را بررسی و تحلیل کرده و جهان بینی و شیوه تفکر او را نشان داده است و در این زمینه بر محققان بعدی هم فضل تقدم دارد و هم تقدم فضل. از جمله آنچه را که درباره خیام و حافظ نوشته است بسیار شایسته اعتناست.

با آنکه درباره شیخ اجل سعدی شیرازی، پس از کتاب شعر العجم، کتابها، مقالات و سخنرانیهای فراوان دیده و شنیده ایم اما آنچه شبلی درباره سعدی نوشته است پس از یکصد سال هنوز تازگی دارد و شرح آن نیازمند بحث جداگانه ای است. برای نمونه می نویسد: «در خاور زمین و مملکتهای شرق بنیاد سلطنت بر شاه پرستی قائم و پادشاه حاکم علی الاطلاق شناخته می شود. چنانچه او عدل و انصاف کرد عنایتی است نموده و گرنه کس را یارای سخن و جلوگیری نیست.

خلاف رای سلطان رای جستن

به خون خویش باشد دست شستن

اگر خود روز را گوید شب است این

بیاید گفت اینک ماه و پروین

لیکن شیخ در پیرایهٔ حکایات و افسانه‌های مختلف نشان داده است که هر شخص با نهایت آزادی حق دارد بر پادشاه اعتراض و نکته‌چینی کند و این خرده‌گیری و اعتراض را او در پیرایه‌ای که ذکر می‌کند واقعاً در تعلیم آزادی و درس شجاعت و شهامت و نیز فداکاری يك ملت تعلیمی بهتر از آن نمی‌تواند باشد. شبلی آنگاه به داستانی از بوستان اشاره می‌کند که در آن پادشاه ظالمی چهارپایان مردم را به زور می‌گرفت و روزی این پادشاه گذارش به دهی می‌افتد و شخصی را می‌بیند که الاغش را طوری بسختی کتک می‌زند که دست و پایش از کار بیفتد و از پادشاه بدگویی می‌کند. شاه که به قصر خود باز می‌گردد روستایی را احضار می‌کند و فرمان به قتلش می‌دهد و روستایی در آن حال می‌گوید:

نه تنها منت گفتم ای شهریار

که برگشته بختی و بد روزگار

چرا خشم بر من گرفتی و بس

منت پیش گفتم همه خلق پس

چو بیداد کردی توقع مدار

که نامت به نیکی رود در دیار

ترا چاره از ظلم برگشتن است

نه بیچاره بی‌گناه کشتن است

و از این گونه مباحث در طی کتاب بسیار یافت می‌شود.

شبلی در نوشتن شرح حال شاعران، به شیوه‌ای کاملاً علمی و دقیق - در حد امکان همهٔ مآخذ را از قدیم و جدید از نظر گذرانده و تحقیقات خاورشناسان را نیز تا آنجا که در دسترسش بوده مطالعه کرده و از آنها استفاده برده است، اما برخلاف تذکره‌نویسان تنها به نقل اقوال دیگران اکتفا نکرده و برای به دست آوردن شرح زندگی هر شاعر آثار خود او را دقیقاً بررسی کرده است. این دانشمند اگر در روزگار ما - که بسیاری از دیوانهای شعر با روش انتقادی تصحیح شده و منابع و مآخذ فراوانی از کنج کتابخانه‌ها بیرون آمده و به چاپ رسیده است - می‌زیست، کتاب او از لونی دیگر بود. مثلاً بیشتر شعرهایی که از رودکی می‌دانسته و به آنها استناد کرده اکنون مسلم است که از رودکی نیست و به همین جهت کتاب او به جرح و تعدیل نیاز دارد اما ارزش کار او بیشتر در اظهارنظرها و نقدهائیش است که از

سرچشمه فیاض ذوق و استنباط خود او جوشیده است.

به عنوان مثال، او در نوشتن شرح حال فردوسی، تمامی شاهنامه را به دقت خوانده و مآخذ فراوانی را به زبانهای مختلف دیده است اما بسیاری از مطالبش را تحقیقات جدیدتر منسوخ کرده است. در این میان آنچه که همیشه ماندنی خواهد بود برداشتهای خود شبلی و تحلیل هائیکست که از شعر فردوسی دارد. مثلاً اینکه فردوسی دقایق مباحث فلسفی را با بیانی ساده به زبان فارسی خالص در شعر خود آورده است با ذکر نمونه‌ها و توضیحات کافی یا آنچه درباره اصول داستانسرایی که در شاهنامه مراعات شده و با جدیدترین نظریه‌ها در این باب موافقت دارد و نیز مقایسه‌ای که بین شیوه داستانسرایی فردوسی و نظامی به عمل آورده و تفاوت آنها همه یادگارهایی ارزنده است و خواندنش برای هر کس که به ادب فارسی دل بسته باشد از واجبتین کارها.

ارزش دیگر این کتاب از دیدگاه ادبیات تطبیقی است، بخصوص مقایسه‌ای که بین ادبیات فارسی و عربی کرده است، یا مقایسه حماسه‌های بزرگ جهان با شاهنامه فردوسی یا مقایسه افکار خیام با عقاید فلاسفه بزرگ دنیا. مقایسه بین شاعران فارسی زبان نیز به بهترین وجهی صورت گرفته است مثلاً مقایسه فردوسی و نظامی در سرودن منظومه‌های رزمی یا مقایسه سعدی و حافظ در غزلسرایی. او مثل يك قاضی عادل بین شعرا داوری می‌کند و حتی اگر حقی از یکی از آنان ضایع شده باشد در پی احقاق آن است مثلاً در داوری میان فردوسی و دقیقی در يك جا نوشته است: «تمام دیوان حافظ شرح دو بیت زیر [از رودکی] است:

روی به محراب نهادن چه سود

دل به بخارا و بتان طراز

ایزد ما وسوسه عاشقی

از تو پذیرد، نپذیرد نماز»

علامه شبلی با آنکه کتب کلاسیک بلاغت را دقیقاً مطالعه کرده، اما مانند دیگران مقید به همان مطالب و امثله معهود نمانده است و شرحی که در جلد چهارم شعرالعجم از مباحث بلاغی دارد، با دیدی بکلی تازه و امثله و شروحي کاملاً ابتکاریست، برخلاف کتب معانی و بیان و بدیع که از قدیم تا حال گویی همه از روی یکدیگر نوشته شده است. بارها خوانده و شنیده‌ایم که برای نقد شعر معیارهای دقیق و روشنی وجود دارد که هر شعری را می‌توان با آنها سنجیده و نیک و بدو سره و ناسره آن را بازجست اما در میدان عمل کمتر دیده‌ایم که از شعری با آن معیارها

سنجش پذیرفتنی و درستی صورت گرفته باشد. شبلی از این میدان نیز پیر و زمندانه بیرون آمده و با شیوه‌ای نو و روشن شعر فارسی را در ادوار مختلف به محک زده است. البته باید در نظر داشت که او بیشتر به مضمون و محتوی توجه دارد نه به لفظ. به طور کلی صنایع بدیعی را بخصوص اگر با تکلف به کار رفته باشد مردود می‌شمارد.

در پایان سخن به یکی دیگر از فواید گوناگون این کتاب اشاره می‌کنیم و آن این است که برخی از مطالب که در شعر فارسی آمده است، با آداب و سنن سرزمین هند ارتباط کامل دارد و تنها دانشمندانی چون شبلی نعمانی می‌توانند آنها را برای ما توضیح دهند. مثلاً دربارهٔ مصراع معروف سعدی:

بتی دیدم از عاج در سومنات

می‌نویسد: «هندو دندان فیل را پاک نمی‌داند و از آن نمی‌تواند بت درست کند.» یا این که بنده این مطلب را در کتابها خوانده و خود نیز به آن برخوردیده بودم که با آنکه مسعود سعد در هند به دنیا آمده و بیشتر عمرش در آن سرزمین سپری شده، کمتر می‌توان انعکاسی از آداب و رسوم آن را در شعر او یافت، تا اینکه در کتاب شعر العجم چنین خواندم: «برای فرستادن پیام و سلام نزد معشوق، هر زبانی علاوه بر قاصد اصلی، قاصدهای فرضی و خیالی نیز دارند، از جمله در زبان هندی این خدمت به کلاغ سپرده شده است، ولی در فارسی علاوه بر کبوتر، باد صبا و نسیم را قاصد قرار داده‌اند.» و به یاد آوردم که یکی از حبسیات اندوهبار مسعود سعد این چنین آغاز می‌شود:

چون از فراق دوست خبر دادم آن غراب

رنگ غراب داشت زمانه سیاه ناب

چونان که از نشیمن بر بانگ تیروزه

بجهد غراب ناگه جستم ز جای خواب

از گریه چون غرابم آواز در گلو

پیدا نبود هیچ سؤال من از جواب...

چون بانگ او به گوش من آید ز شاخ سرو

گیتی شود چو پرش در چشم من ز آب

گویم چرا خروشی نه چون منی به بند

برخیز و بر پرو برو و دوست را بیاب

ور اتفاق افتد و بینی بت مرا

آگه کنش که بر تن من چیست از عذاب...

ما از سروران و همکاران عزیز خود که در کشورهای هند، پاکستان و بنگلادش گنجوران گنجینه عظیمی از نسخ خطی فارسی هستند انتظار داریم که مثل همیشه ما را از آن منبع فیاض سیراب کنند. در سفری که دوسال پیش به هندوستان داشتم توفیق دیدار بسیاری از این عزیزان که جانشینان علامه شبلی نعمانی هستند نصیب شد و به عیان دیدم که با همان علاقه و پشتکار راه اورا دنبال می کنند و آثاری ماندگار پدید می آورند که بنده تنها یکی از جوانترین آنان - آقای دکتر چندرشیکهه - عضو دانشگاه دهلی نام می برم که با نهایت عشق و علاقه به ادبیات فارسی پرداخته است و مقالات و تحقیقات ارزنده دارد که از آن میان کتابی است درباره امثال و حکم فارسی که امیدوارم ان شاء اله هرچه زودتر به نشر آن توفیق یابد.

دکتر بشیر انور

پاکستان

آقای دکتر بشیر انور در سخنرانی خود تحت عنوان «مسائل زبان فارسی در پاکستان» گفتند که پس از تقسیم شبه قاره به هند و پاکستان و بعد کشور بنگلادش، فقط پاکستان بود که بیش از کشورهای دیگر به زبان فارسی نیازمند باقی ماند. مهمترین علت آن را وجود زبان اردو دانستند که از زبان فارسی به وجود آمده است. در نتیجه همین حضور خط و املاء و لغتهای فراوان فارسی و کوششی که در پاکستان برای نشان دادن زبان اردو به جای زبان انگلیسی می شود، نیاز به زبان فارسی حتی بیش از گذشته در آنجا احساس می شود.

ایشان در سخنرانی خود اشاره کردند که سابقاً دو زبان عربی و فارسی در دبیرستانها تدریس می شد ولی از یکسال پیش که یادگیری زبان عربی اجباری شد راه برای گسترش زبان فارسی تا حدی تنگ تر گردید. دکتر بشیر انور ضمن اشاره به اهمیت زبان عربی تأکید کردند که زبان فارسی در پاکستان رابطه ای عاطفی تر با مردم دارد و فراگیری آن نیز بسیار آسانتر است و نیز یادآور شدند که حتی زبان عربی نیز از ایران به شبه قاره و سرزمین پاکستان راه یافته است.

مهمترین مسئله زبان فارسی در پاکستان از نظر دکتر بشیر انور کمبود اوست و دانشجوی زبان فارسی به رغم علاقه عمومی به این زبان و حضور استادان فراوان زبان فارسی در دبیرستانها و دانشگاهها است و پیشنهاد ایشان این بود که دو کشور ایران و پاکستان باید به کمک یکدیگر برای حل این مسئله چاره ای اساسی بیندیشند.

گذشته و حال زبان فارسی در پاکستان

دکتر نسرين اختر

استاد دانشگاه اورینتال کالج

لاهور - پاکستان

تاریخ پاکستان شاهد است که شریعت پاک اسلام همراه با زبان و فرهنگ فارسی از راه ایران به این سرزمین وارد شده و رایج گردیده و باعث شده است که در شبه قاره، ملتی جداگانه، آزاد و مستقل به وجود آید. سابقه پیوند ما با زبان فارسی به یک هزار سال می رسد و رابطه سیاسی بین ایران و پاکستان بقول سعید نفیسی تا دوره ساسانی قدمت دارد:

«از سوی مشرق ایران همواره با هندوستان همسایه بوده و رابطه نزدیک داشته است و در زمان ساسانیان این رابطه بیش از همیشه بوده است و نه تنها رابطه بازرگانی در میان بوده بلکه در موارد بسیار روابط معنوی و فرهنگی به اصطلاح امروز هم برقرار بوده است.»^۱

ولی دکتر نبی بخش قاضی سابقه این رابطه را تا دورتر هم می برد:

«استان سند با مملکت و ملت بزرگ ایران بستگی سیاسی و روابط فرهنگی از زمانه قدیم دارد، آن وقت همه پاکستان بنام سند معروف بود - و سرزمین سند از کشمیر تا کچه بود - در زمانه هخامنشیان، داریوش در سال ۵۱۳ (ق. م.) یک خستره پاون یا ساتراپ در وادی سند گماشت.»^۲

و از قول هرودت نیز می نویسند:

«در لشکر خشایارشا پسر داریوش که یونان رفت سندوان (اهل سند) رخت پنبه در برداشته بودند.»

۱. تاریخ تمدن ایران ساسانی، ص ۱۶

۲. زبان فارسی در استان سند، ص ۱۰

علاوه بر این آقای دکتر قاضی به استناد شاهنامه فردوسی اضافه می کنند:
 «در دوره بهرام ساسانی ده هزار «لولی»^۳ از طرف حکمران سند که شنگل
 نام داشت به دربار شاهنشاهی ایران رفتند - و شنگل نیز دختر خود به بهرام
 به زوجیت داد.»^۴

علاوه بر این تذکره لباب الالباب عوفی که قدیم ترین تذکره شعراء فارسی به
 شمار می رود در سال ۶۱۸ هجری قمری به عهد ناصرالدین قباچه، در شهر
 بکهرستان سند تألیف گردید. زبان فارسی در استان سند و حتی تا آغاز حکومت
 انگلیسها زبان رسمی و رایج بود و بسیاری از کتب تاریخی، مذهبی و ادبی به همین
 زبان نوشته می شد. تقریباً یک هزار از شعراء سندهی به زبان فارسی شعر می سرودند
 که منتخب احوال و آثار ایشان در مقالات الشعراء، از علی شیر قانع تتوی و تکمله
 مقالات الشعراء از ابراهیم خلیل تتوی آمده است.
 تحقیق و کاوشهایی که اخیراً در نواحی شمال، در نوار مرزی پاکستان و
 افغانستان به عمل آمده و کتیبه هایی که کشف شده مؤید این نظر دکتر احمد علی
 پناهی است:

«کوشانها اقوامی بودند که در قرون بسیار قدیم و قبل از اسلام در دره
 فرغانه زندگانی می کردند، بعدها این قوم از کوههای هند و کش گذشته و از
 طریق تخارستان و خراسان قدیم بدره خیبر راه یافته و در سرزمین پاکستان
 امروزی مستقر شدند، و شاید این قوم اولین دسته از مردمانی باشند که زبان
 و فرهنگ و تمدن ایرانی را به پاکستان آورده اند.»^۵

البته این نظر محتاج به آنست که کتیبه ها کاملاً خوانده شود و باستان شناسان
 تحقیق و تتبع کامل در این امر به عمل آورند و تاریخ تحریر آنها را معین سازند. دکتر
 رضا زاده شفق در تاریخ ادبیات ایران درباره ترویج زبان فارسی در شبه قاره که
 مسلمانان را در آن سهیم می داند پارسیان را نیز ذکر می کند که در قرن دوم و سوم
 هجری از ایران هجرت نموده و در هندوستان مستقر شده بودند:

«زبان فارسی با فتوحات مسلمین در هند و مهاجرت پارسیان در قرون اولیه

۳. کلمه «لولی» مطابق تحقیق جدید متبادل «اهالی الور» است (که نزدیک روهزی می باشد)

۴. زبان فارسی در استان سند، ص ۱۰

۵. سابقه تاریخی زبان فارسی در پاکستان، ص ۳۶

اسلام در آن دیار انتشار یافت و بعد با تأسیس سلطنت مغول به اوج ترقی رسید».^۶

ولی تعداد پارسیان هجرت کننده این قدر قلیل بود که اصلاً نمی توانستند در ترویج زبان فارسی در شبه قاره زیاد مؤثر باشند، بلکه آنها خودشان بزودی زبان خویشتن را فراموش کرده زبان گجراتی را برگزیدند. در حقیقت در شبه قاره و مخصوصاً در پاکستان زبان فارسی از طریق سند و بلوچستان وارد شد، برای اینکه این هر دو استان با ایران هم مرزاند و قبل از اسلام نیز از لحاظ سیاسی و فرهنگی تحت نفوذ ایران بودند. بعد از حمله محمد بن قاسم در سند اثرات ایرانی بیشتر شدند، زیرا در افواج او سپاهیان ایرانی نیز موجود بودند. با وجود این اصطخری می گوید که علاوه بر زبان مکرانی زبان فارسی نیز زبان متداول مکران بوده است،^۷ زیرا فارسی دری که در اصل زبان مشرق ایران یعنی خراسان بوده در دوره سلجوقی به مغرب ایران راه یافته و در حدود پاکستان رواج داشته لذا به قول آقای دکتر عبدالشکور احسن:

«در سرزمین پاکستان ادب فارسی از نغمه سنجی های رابعه بنت کعب آغاز می شود، او اولین شاعر فارسی و میهن او پاکستان است».^۸

در دوره غزنوی زبان فارسی در سراسر کشور رواج یافت. سلطان محمود غزنوی عموماً از طریق بلوچستان به هندوستان حمله آور می شد و سپاهیان او همه فارسی زبان بودند و محمود درین مسافرتها ی جنگی غالباً شعرای معروف دربار را همراه می آورد. از همین رو است که در اشعار عنصری، فرخی و عسجدی احوال و واقعات این سرزمین نظر ما را جلب می کنند.

درست در همین عهد اولین کتاب مبسوط در تصوف بنام کشف المحجوب به نثر فارسی از علی بن عثمان الجلابی الهجویری معروف به داتا گنج بخش در لاهور نگاشته شد. مترجم معروف کلبله و دمنه، ابوالمعالی نصرالله بن عبدالحمید که اسلوب نگارش او در نثر مصنوع فارسی اولین و بهترین بشمار می رود متعلق به دربار خسرو ملک فرمانروای غزنوی لاهور بود. در نتیجه همین نهضت های

۶. تاریخ ادبیات ایران، ص ۳۶۵

۷. المسالك والممالك، قاهره ۱۹۶۱

۸. فارسی - سرمایه فرهنگی ما، ص ۲۲

فرهنگی، ادبی و علمی تا اواخر قرن ششم هجری در لاهور و مولتان، مدارس فارسی تشکیل شد، خصوصاً مدرسه لاهور خانقاه ابونصر که شهرت بین المللی داشت و مردمان اطراف و اکناف نیز از آنجا فیض یاب می شدند. يك تذکره نگار درباره اش چنین می گوید:

«و جوق در جوق تشنگان علوم از سائر بلاد هند و ولایت های کاشغر و ماوراءالنهر و عراق و بخارا و سمرقند و خراسان و غزنین و غیر ذلک از آن خیرات منیف منتفع می شدند، چنانکه يك آبادانی نو در حدود لاهور پدید آمد.»^۹

از روزی که غزنویان قدم به سرزمین هند نهادند تا انقراض سلطنت مغول به مدت تقریباً نهمصد سال کم و بیش سی، سی و دو خاندان سلطنتی که همه فارسی زبان و اکثراً ایرانی النسل بودند، در ناحیه های شمال، جنوب، مشرق و مغرب حکومت کردند و همه آنها مشوق و مروج زبان فارسی بودند و هر جا تشکیل حکومت می دادند طبعاً زبان فارسی نیز در آنجا رواج و نفوذ پیدا می کرد و نه تنها زبان رسمی درباری و دولتی می شد بلکه زبان علماء، شعرا، نویسندگان و سرداران هم می شد. مثلاً پس از ورود غزنویان همین شهر تاریخی لاهور بنام «غزنین خرد» و «قبة الاسلام» موسوم گردید و مرکز دانشوران و علمای ایرانی شد و شعرائی مانند ابو عبد الله تنکتنی، ابو الفرج رونی و مسعود سعد سلمان در آن شهر معروف اقامت نمودند و به سرودن شعر فارسی پرداختند.

تاریخ پاکستان شاهد است که سلاطین بزرگ اسلامی تا چه حد برای استحکام حکومت از رجال سیف و قلم ایران استفاده کردند و تا چه پایه در نشر زبان فارسی کوشیدند و حتی در حمله چنگیز و تیمور و سایر فتنه ها که در ایران روی می داد پناهگاه اهل علم و ادب همین درگاه سلاطین اسلامی این سرزمین بود. ظهیرالدین بابر مؤسس خاندان مغول، زبان فارسی را که زبان مادری اش بود به خوبی می دانست و شعر نیز به فارسی می سرود. جانشینان او مثل همایون، اکبر، جهانگیر، شاهجهان و اورنگ زیب نیز شاعر دوست و ادب پرور زبان فارسی بودند و صلات بیدریغی که به شعراء و ارباب علم و هنر می دادند یکی از اسباب توجه اینها از ایران بسوی شبه قاره بود.

علاوه ازین زبان فارسی ما بین ایران و آسیای مرکزی زبان فرهنگی و ارتباطی

شده بود و هیچ حدود جغرافیایی نمی توانست در راه این فرهنگ اسلامی و ارتباط بین المللی حائل باشد. همین طور زبان فارسی در قرن هفتم هجری بوسیله مبلغ اسلام سید علی همدانی و علماء همراهش، به خطه کشمیر وارد شد و انتشار یافت، یعنی در کشمیر زبان فارسی مراحل ابتدائی و راه تکامل را نیمود، بلکه بصورت زبان بخته و جامع به آنجا رسید، چنانکه اهل کشمیر بزودی زبان کشمیری را برای تکلم و زبان فارسی را برای تحصیل اختیار کردند. بنابر همین است که خطه کشمیر بنام «ایران صغیر» موسوم شده و مردم تحصیل کرده کشمیر زبان فارسی را آسان تر از زبان اردومی فهمند و بعضی از فضلاء و شعراء آن را زبان مادری خود می دانند. در زبان کشمیری عناصر زبان فارسی زیاد دیده می شود و کم و بیش يك هزار از شعراء کشمیری در زبان فارسی طبع آزمائی کرده اند که احوال و آثار آنها در تذکره شعراء کشمیر، پیر حسام الدین راشدی آمده است. در زمینه علوم مذهبی، تصوف و عرفان، تاریخ، فلسفه و حکمت، تذکره نگاری، لغت نویسی و شعر هزاران کتاب به زبان فارسی نوشته شده است که غالب آنها هنوز از آرایش طبع محروم اند. در عهد مغول نیز اقوام غیر مسلم در برابر عمومیت و مقبولیت زبان فارسی مجبور شدند که برای گسترش افکار، علوم و فنون خود این زبان را اختیار کنند. چنانکه مرهته ها زبان فارسی را زبان اداری قرار دادند و در پنجاب سکه ها زبان فارسی زبان رسمی و سلطنتی بود. حتی انگلیسها نیز برای حصول مقاصد مخصوص تجاری و سیاسی خودشان در شبه قاره یاد گرفتن و آموختن زبان فارسی را اجباری کردند و لرد وارن هیستنگز برای این کار مدرسه ای در کلکته بنا نهاد که بعداً در سال ۱۸۰۰ لرد ولزلی آنرا به دانشکده ای تبدیل کرد که به نام «فورت ویلیام کالج» معروف شد.

گویا بطور کل این زمان دوره انحطاط زبان و ادبیات فارسی بوده است ولی با این همه، در این دوره انحطاط نیز شعرای بلند پایه ای مانند میرزا غالب و مؤمن خان مؤمن نظر ما را جلب می کنند. در نتیجه همین اثرات است که در قرن بیستم هم با وجود اینکه زبان فارسی از رونق افتاده و اهمیت سیاسی اش را ازدست داده شاعر و متفکری چون علامه محمد اقبال ظهور می کند. و برای رساندن پیغام حیات افروز خود به مسلمانان همین زبان را بر می گیرند. خانم مریم بهنام در مقاله ای می نویسد:

متأسفانه در دو قرن گذشته نفوذ بیگانگان مظاهر فرهنگ و ادب فارسی را از زندگی سیاسی و اجتماعی این سرزمین بزود و در نتیجه زبان بیگانه شان جایگزین زبان فارسی که زبان رسمی و اداری شبه قاره بود گردید. اما از

آنجا که هیچگاه نمیتوان چنین فرهنگ و ادب کهنی را از دل مردمان روشن ضمیر و با احساس بیرون ساخت، می بینیم که نهال فرهنگ و زبان فارسی که در دلهای مردم این سرزمین زنده بوده و هرگز خشک نشده بود دوباره جوانه زد و شکوفان شد و علامه اقبال را بر صحنه زندگی فرهنگی و سیاسی پاکستان قرارداد. عشق و علاقه ای که این شاعر و فیلسوف بزرگ اسلام به شعر و ادب فارسی و بطور کلی به میراث فرهنگی اسلامی داشت دیگر افراد این سرزمین را متوجه این حقیقت نمود که راه تجدید حیات ملی و فرهنگی شان احیا و توسعه ادبیات و فرهنگ فارسی درین کشور است.^{۱۰}

چون زبان فارسی بتدریج در زندگانی فرهنگی ما دخیل گردید یک رنگ محلی درین زبان روی نمود و طرز احساس و طبائع لطیف شعراء این سرزمین یک اسلوب تازه و نو در شعر فارسی وضع کرد که بنام «سبک هندی» معروف شد و خود شعراء ایرانی نیز تا قرنهای ازین اسلوب فکری متأثر شدند.

در شبه قاره همیشه تحول و ارتقاء زبان فارسی تحت تأثیر ذوق خود ما قرار گرفته و نفوذ زبان فارسی در زبانهای محلی ما مانند پنجابی، سندھی، پشتو، بلوچی، کشمیری و براهوی ادبا و شعراء ما را بر آن داشته است که زبان فارسی را برای تسکین ذوق خود در قالبهای محلی بیندازند و با اختلاط محاورات و اصطلاحات محلی دامنه این زبان و ادب را گسترش دهند.

امروز در زبانهای مختلف پاکستان لغاتی به کثرت به نظر می خورند که با وجودی که فارسی اند ولی خود ایرانی با معانی و مفهوم آنها آشنا نیست؛ مثلاً لغت «برشگال» که حتی ملك الشعراء بهار آن را لغت هندی دانسته است، یا دسته سپاه که هیچ ایرانی «رساله» نمی گوید و لفظ «سالگره» که علی اصغر حکمت لغت شبه قاره دانسته است. همین طور کلماتی چون خوشدامن، رواداری، جاگیردار، غسل خانه، برآمده، سفیدپوش، و آبنای و غیره لغاتی هستند که در ایران رایج نیستند ولی بوی فارسی خالص می دهند.^{۱۱}

بین فارسی ایران امروز و فارسی پاکستان فرق بسیار است، زیرا در ایران زبان فارسی زبانی زنده و روبه پیشرفت است ولی در پاکستان زبان فارسی تقریباً همان

۱۰. بررسی مسائل زبان و ادبیات فارسی در پاکستان، ص ۱۰

۱۱. «جدید فارسی کا تاریخی اور لسانی پس منظر»، دکتر عبدالشکور احسن، مجله انجمن عربی

و فارسی، فوریه ۱۹۵۸، ص ۲۰

است که در زمان سعدی و حافظ بود ولی به قول آقای دکتر عبدالشکور احسن:

«امروز وقتی ما در ایران زبان فارسی را در نظر می‌گیریم، این حقیقت بر ما آشکار می‌شود که ما به نسبت ایرانیان به زبان فارسی بیشتر نزدیک و قرین هستیم. چنانکه اهل ایران بیشتر به جای لغات فارسی کلمات عربی را به کار می‌برند. حال آنکه ما چه در زبان اردو و چه در زبانهای محلی از کلمات و الفاظ اصیل فارسی استفاده می‌کنیم مثلاً در ایران عموماً به جای بیمار مریض، به جای گفتگو صحبت، به جای کامیاب موفق، به جای روشنی نور، به جای بت مجسمه، به جای سرشام غروب، به جای درخواست تقاضا، به جای دوباره مجدداً، به جای باشنده ساکن و به جای پراه راست مستقیماً استعمال می‌شود.»^{۱۲}

در اهمیت زبان فارسی در پاکستان همین بس که نسبت به زبان ملی ما «اردو» که با آمیزش دو فرهنگ مختلف به وجود آمده علمبردار فرهنگ است و در اجزای ترکیبی زبان ملی ما زبان فارسی حیثیت بنیادی و اساسی دارد. این حقیقت را استاد ایرانی آقای دکتر احمد علی پناهی چنین ذکر می‌کند:

زبان اردو غیر از قواعد دستوری آن در سائر جهات شبیه به فارسی است و لغات علمی و ادبی آن همه فارسی است و از لحاظ قوانین شعری و عروضی از زبان فارسی تبعیت می‌کند. امثال و حکم و تعبیرات لطیف و استعارات و کنایات فارسی در زبان اردو مورد استعمال است و هر شاعر و نویسنده اردو ناگزیر است که فارسی بداند. و زبان اردو نیز ناقل بسیاری از کلمات هندی و حتی لغات خارجی اروپائی به زبان فارسی شده و ازین راه خدمتی به زبان فارسی کرده، به عبارت دیگر زبان اردو فرزند خلف فرهنگ و زبان فارسی است.^{۱۳}

استاد سعید نفیسی هم زبان اردو و فارسی را بنابر بعضی از وجوه نزدیک‌ترین زبانهای جهان به هم دانسته است و یک شاعر فارسی زبان، زبان اردو را «دختر زیبای فارسی» نامیده است. اکثر کلمات عربی هم به توسط فارسی در زبان اردو مرسوم شده‌اند.

۱۲. فارسی - سرمایه فرهنگی ما، ص ۲۸

۱۳. سابقه تاریخی زبان فارسی در پاکستان، ص ۵۰-۵۱

همین طور امثال جاری در زبان فارسی جزو زندگی و کلام ما شده است. مثلاً گر به کشتن روز اول، قطره قطره می شود دریا، اول خویش بعد درویش، من آنم که می دانم، کند همجنس با همجنس پرواز، هر که آمد عمارت نو ساخت، ودل را بدل راه است عباراتی هستند که امروز کم و بیش هر پاکستانی به خوبی می داند. بنابراین گرچه میان لهجه فارسی ما و لهجه فارسی ایرانی فرق است، ولی همین فرق لهجه ها به زبان فارسی ما نوعی ویژگی می بخشد که ما آن را به ذوق خود پرورش دهیم. ما وضع کلاسیک زبان فارسی را حفظ کرده و بعضی اصوات قدیم فارسی مانند یای مجهول، واو مجهول و نون غنه را که در ایران تقریباً متروک شده است نگاه داشته ایم.

از این گذشته در پاکستان مشایخ و صوفیه در همه جا با زبان فارسی آشنا هستند و در مساجد و کتیبه های ابنیه و آثار تاریخی پاکستان و مقابر و زیارتگاهها، آثار فارسی مشهود است. پزشکان قدیمی اغلب نسخه های خود را به فارسی می نویسند، وعاظ و مرثیه خوانان و قوالان همه اشعار فارسی را از بردارند و ابیات آنرا زینت بخش سخن خود قرار می دهند. هم اکنون هم در قسمتهائی از پاکستان، در نواحی و بین قبائل مختلف زبان فارسی زبان زنده و رایج است. مثلاً در سوات، دیر، چترال، کوئته، پشاور و میان اهل هزاره که همه به فارسی سخن می گویند و مانند اسلاف خود بزبان فارسی طبع آزمائی می کنند. امروز در اغلب دانشگاههای پاکستان بخش فارسی وجود دارد و فارسی تدریس می شود و هزاران دانشجو در دانشکده ها و در دبیرستانها فارسی می خوانند. بنابراین زبان فارسی چنانکه در سابق بود امروز هم در دانشگاههای ما هست. خانه های فرهنگ که دولت ایران در شهرهای مختلف پاکستان دایر کرده به سهم خود کمک شایانی به احیاء و ترویج زبان فارسی می کند. در پاکستان يك اداره بزرگ انتشارات فارسی به نام «مرکز تحقیقات ایران و پاکستان» وجود دارد که بسیاری از کتابهای مهم، معتبر و مفید را چاپ کرده است. «اقبال اکادمی» و «اداره تحقیقات پاکستان» نیز در نشر و اشاعه متون فارسی قدیم مشغول کار است و اکثر آثار مهم فارسی از قبیل تذکره ها را چاپ کرده و از دستبرد زمان محفوظ نگه داشته است. دولت پاکستان تاحدی سرپرستی این کار را بر عهده دارد و از طرف وزارت اطلاعات پاکستان در اسلام آباد دو مجله فارسی بنامهای «سروش» و «مصور پاکستان» ماهیانه چاپ می شوند و اخیراً اقبال اکادمی هم مجله «اقبالیات» را به زبان فارسی منتشر می کند.

زبان فارسی میراث فرهنگ و تمدن ماست و هیچ ملت زنده ای از میراث خود

غافل نمی‌ماند. فارسی نشانه فضل و دانش و مورد کمال علاقه طبقه فاضله و دیندار مردم پاکستان است. برای همین دانشور، اساتید، ادباء و شعراء برای تشویق استقلال فرهنگی و ادبی و تجدید حیات ملی این فکر را دارند و کوشان‌اند که همان طوری که آثار استعمار سیاسی را از مرزهای کشور بیرون انداختند از استعمار ادبی و فرهنگی هم نجات حاصل کنند.

این به جای خود درست که امروز نیازها و تقاضاهای علمی تا حدی زبان ادبی را محدود ساخته است ولی زبان فارسی برای ما محض ادب نیست بلکه زبان فرهنگ و دین ماست و معانی و افکار عمیق‌اش در هر گامی مشعل راهمان است و گنجینه‌های فراوان اخلاقی و عرفانی آن مانند چراغهایی منور کننده دل‌های ما و روشنی بخش محیط فرهنگی و دینی و اسلامی ما و موجب بقای ملی ما است. تنها با وابسته بودن به درخت کهن فارسی است که ما می‌توانیم امید بهار را داشته باشیم. به قول يك شاعر فارسی گوی پاکستان:

ای خوشا لطف بیان فارسی
حرف دل گوید زبان فارسی
هر که خواهد بر سر خود تاج علم
سر نهد بر آستان فارسی

روابط رسمی و آموزش فرهنگی زبان و ادبیات فارسی در بنگلادش

دکتر محمد کلیم سهرامی

دانشگاه راجشاهی - بنگلادش

فارسی فقط يك زبان زنده و پاینده نیست بلکه دارای شواهد فرهنگ و تمدن و سنن قدیم ما است. دکتر هادی حسن، رئیس اسبق زبان فارسی در دانشگاه اسلامی علیگر (هند) در تألیف خود به نام تاریخ کشتیرانی ایران تاریخ روابط بازرگانی ایران و بنگال را از عهد قبل از اسلام بیان نموده است. بنا به قول او به واسطه همین کشتیرانی، فعالیتهای ایرانیان در ایران تا بنگال وسعت داشت و موجب تشکیل مهاجرنشین بازرگانان ایران در بنگال گردید. بیشتر صوفیان و مبلغین دین مبین اسلام مثل میر سید سلطان ماهی سوار (متوفی ۱۰۷۴ م) شاه محمد سلطان رومی (متوفی ۱۰۵۳ م)، بابا آدم شهید (متوفی ۱۱۱۹ م)، شاه نعمت الله بت شکن، شیخ جلال الدین تبریزی (متوفی ۱۲۴۳ م) و غیره که زبانشان فارسی بود از سرزمین ایران آمده بودند. ایشان تا بمقدور زبان محلی بنگلادش را یاد گرفتند و به زبان مخلوط فارسی و محلی تبلیغ و اشاعه اسلام را آغاز کردند. حلقه بگوشان و پیروان مبلغین اسلام، زبان مرشد روحانی خویش را بسعی و کوشش بلیغ فرا گرفتند. بنابراین باید گفت میراث روحانی عرفای بنگلادش تحت تأثیر زبان فارسی قرار گرفت. مبالغه نیست اگر گفته شود که در بنگلادش تصوفی که با زبان فارسی وارد شد، سرچشمه تعالی روحی و اخلاقی و بشری بوده است. یکی از عوامل ارتباط بین ایران و بنگلادش اسلام است که از راه ایران در شبه قاره هند و بنگلادش نفوذ یافت و قلوب مسلمانان را منور کرد و دیگری زبان فارسی است. خلاصه اینکه رابطه بنگلادش با زبان و ادبیات فارسی تقریباً شش قرن و سه ربع قرن سابقه دارد. بی مناسبت نیست در اینجا بیتی را بیاورم که شاهد مطالب بنده است:

علم و عمل و دانش و عرفان گرفتیم
ما هر چه گرفتیم از ایران گرفتیم

هنگامی که در پی نفوذ انگلیسیها زبان فارسی از رسمیت افتاد، در اطراف و اکناف بنگلادش، مردمانی که به فرهنگ قدیم علاقمند بودند، نامه‌ها و کتابها به زبان فارسی نوشتند و کودکان خود را به یاد گرفتن زبان فارسی تشویق کردند تا اینجا که در دوران پاکستان خاوری و در حال حاضر که آن مملکت آزاد اسم بنگلادش گرفته، زبان فارسی در مدرسه‌ها و دانشگاهها تدریس می‌شود. اگر دولت جمهوری اسلامی ایران به توسط سفارت خود کمک کند و به دانشجویان بورس اعطا کند معتقدم که در بنگلادش عده زیادی داوطلب فراگیری و بعد تدریس زبان فارسی شوند.

زبان و ادبیات فارسی در بنگال ریشه مستحکم داشته و به مدت پنج قرن و نیم زبان رسمی مملکت بوده است. زمانی که بنگال به دست يك ترك یعنی محمد اختیارالدین ابن بختیارخلجی فتح شد، فارسی مقامی ارزنده یافت. ترکه‌ها در بنگال تقریباً يك قرن و نیم حکومت داشتند. طبق نوشته مورخ معروف منهاج سراج، ترکه‌ها و دیگر دانشمندان مسلم، افسران اداری و فقهای که وارد بنگال شدند، از لحاظ فرهنگ و تمدن تقریباً ایرانی بودند و فرهنگ ایرانی به وسیله ایشان در جامعه بنگال نفوذ بسیار پیدا کرد.

حوض الحیة نخستین کتاب فارسی است که در بنگال در عهد علی مردان خلجی (۱۲۰۹ - ۱۲۱۶ م) به وسیله رئیس دادگستری لکنوتی (بایتخت بنگال بین سالهای ۱۲۰۰ تا ۱۳۴۰ و ۱۴۵۵ و ۱۵۶۳) به نام قاضی رکن الدین سمرقندی از سانسکریت به فارسی ترجمه شد. این کتاب در موضوع فلسفه ریاضت و حبس دم طبق مذهب هندوان است. زبان فارسی در دربار حاکمان مسلم در لکنوتی و سونارگاؤن تا مدت چند قرن پیشرفت کرد و در سراسر دوران حکومت مسلمانان زبان رایج بود. در دربار ناصرالدین بغراخان (۱۲۸۰ م) پسر سلطان غیاث الدین بلبن شمس دبیر، امیر خسرو و قاضی اثیر چون ستاره‌های تابناک به زبان و ادبیات فارسی خدمات ارزنده کردند. مولانا شرف الدین ابوترّاهه (متوفی ۳۰۰ م) محدث و فقیه معروف بخارا که در سونارگاؤن اقامت گزین شد، کتابهایی به نام مقامات و نام حق تصنیف کرد که نخستین کتابهای منظوم بنگال محسوب می‌شوند. کتاب اول در موضوع تصوف و کتاب دوم در فقه اسلامی است.

زبان حکومت سلطان غیاث الدین اعظم شاه (۱۳۸۹ - ۱۴۰۰ م) ابن سکندر شاه، عهد زرین ادبیات فارسی به شمار می‌رود. غیاث الدین شاعر بود و شاعر شیرین بیان ایران حافظ شیرازی را به دربار خود به سونارگاؤن دعوت کرد. حافظ

به علت پیری مسافرت نکرد و غزلی در پاسخ سلطان فرستاد که مطلعش به قرار زیر است:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود
و این بحث با ثلاثه غساله می‌رود

صوفی معاصر سلطان غیاث الدین، شیخ نور قطب عالم (متوفی ۱۴۱۵ م) نه تنها شاعر بود بلکه مصنف کتابهای انیس الغربا و مجموعه مکاتیب فارسی است که تاکنون چاپ نگردیده. بنا به نوشته شاه قطب الدین حقانی مونس الفقراء و خانواده چشتیه نیز از تألیفات شیخ نامبرده است. ملفوظات [تقریرات] شیخ نور قطب عالم به نام انیس العاشقین و رفیق العارفین به کوشش حسام الدین مانک پوری (۱۴۷۷ م) یکی از شاگردان روحانی شیخ مذکور مرتب شد. شاه قطب الدین حقانی خود به سال ۹۰۰ هجری قمری کتابی به عنوان مسائل المشایخ در موضوع تصوف نوشت. ابراهیم قوام فاروقی یکی از فرهنگ‌نویسان فارسی است که فرهنگ ابراهیمی یا شرفنامه منیری را بعد از سال ۸۶۷ ه. ق. تألیف نمود که نخستین فرهنگ فارسی در بنگال محسوب می‌شود. فرهنگ مذکور دارای اطلاعات مهم درباره شخصیت‌های معاصر بنگال مثل ملك الشعراء امیر زین الدین هراتی، افتخار الحکما امیر شهاب الدین حکیم کرمانی (مصنف فرهنگ امیر شهاب الدین کرمانی)، شیخ واحدی (مصنف حبل المتین)، منصور شیرازی و ملك یوسف ابن حمید است.

در عصر سلاطین حسین شاهی (۱۴۹۴ - ۱۵۳۸ م) نیز زبان فارسی مقام رسمی داشت. ساختمانهایی که در این دوران بنا شده دارای کتیبه‌های فارسی و عربی است. میرسید علوی کتابی به نام هدایة الرامی (بین سالهای ۱۴۹۳ - ۱۵۱۸ م) تصنیف کرد که از دیدگاه اسلامی درباره هنر و استراتژی رزمی است.

در دوران سلاطین افغان، به سال ۹۶۶ ه. ق عبدالرحمن صوفی فتحپوری مثنوی گنج‌راز را به رشته نظم در آورد که اولین بار به کوشش بنده معرفی شد. فتح بنگاله که به دست اکبر شاه کبیر به سال ۱۵۷۶ به وقوع پیوست، جهت پیشرفت زبان و ادبیات فارسی، زمینه‌ای وسیع فراهم آورد. مغولان تیموری از سال ۱۵۷۶ تا ۱۷۵۷ میلادی مدت يك قرن و سه ربع قرن حکومت بنگاله را در دست داشتند. در سرتاسر عهد مغولها جامعه بنگال تحت تأثیر زبان و فرهنگ فارسی قرار گرفت. زبان فارسی علاوه بر آنکه زبان تکلم طبقه دانشمند و زبان رسمی دولت بود

زبان تحقیق و تدریس نیز بود. افسران عالیقدر اکبر شاه در بنگال مثل خانخانان، منعم خان، خانجهان و راجامان سینگ حامی نویسندگان و شاعران فارسی بودند. در زمان جهانگیر پسر اکبر شاه بزرگ، یکی از افسران نظامی به نام علاءالدین اصفهانی مشاهدات و تجربیات خود در بنگال را به نام بهارستان غیبی مفصلاً بیان نموده ست و شعراء واقعات جنگ را به صورت جنگ نامه به نظم در آورده اند. عبداللطیف، مستخدم عادی دیوان بنگال، تفصیل مسافرت خود در بنگال را تحت عنوان هفت اقلیم به سال ۱۶۰۸ میلادی نوشته است. در عهد شاهجهان که پسرش شهباده شجاع (۱۶۳۹ - ۱۶۶۰ م) استانداری بنگاله را داشت، «جهانگیر نگر» (داکای فعلی) مرکز دانش و هنر بود. به طوری که محمد صادق مینا اصفهانی در صبح صادق تذکر داده است: تاریخ معصومی معروف به تاریخ شاه شجاعی مشتمل بر تاریخ آن دوره و تألیف میرمحمد معصوم است. طبق نوشته مورخ معروف جادونات سرکار: بیشتر ستونهای اداری سلطنت، دانشمندان ایرانی بودند، چنانکه از اسمهای ایشان ظاهر می گردد و گمان می رود که ایشان شیعی مذهب بودند و در بنگال مستقیماً از راه دریا آمدند. از نویسندگان دیگر نقاط شبه قاره که وارد داکا شدند، یکی ابوالبرکات منیر لاهوری بود که مثنوی در صفت بنگاله را نوشته است. در زمان استانداری اسلام خان مشهدی در بنگال (۱۹۳۵-۳۹ م) کتابی تحت عنوان جنگ اسلام خان، معروف به مثنوی در فتح بنگاله از تألیفات محمد قلی سلیم تهرانی به وجود آمد. در عصر اورنگ زیب عالمگیر به سعی شهاب الدین طالش فتحیه عبریه که موضوعش تاریخ آسام است، تألیف گردید. کتاب دیگری که در این دوره نوشته شد تاریخ عالمگیری است که به کوشش احمد علی صفوی مرتب شد.

بعد از مغولهای تیموری هنگامی که پایتخت بنگال از داکا به مرشد آباد منتقل شد (۱۸۰۴ م) ارزش و اهمیت فارسی همچنان باقی ماند و کتابهای فارسی در موضوع تاریخ تألیف گردید که تفصیل آن به قرار زیر است:

احوال مهابت جنگ از یوسف علی، سیر المتأخرین از غلام حسین طباطبائی، مظفر نامه از کرم علی، واقعات فتح بنگاله از محمد وفا، تاریخ ابراهیم خانی، از ابراهیم خان، نوبهار مرشد قلی از آزاد حسین بلگرامی و چهار گلشن از چترمان کایت. همین طور کتابهایی در موضوعهای مختلف مثل تذکره حقیقه الصفا از یوسف علی، متفرقات مجموعه یوسفی از یوسف علی، داستان عشقی گل بکاولی از عزت الله، به رشته تحریر آورده شد.

در قرن هیجدهم میلادی پس از جنگ پلاسی (۱۷۵۷ م)، انگلیسیها کارهای اداری مملکت را کاملاً در اختیار خود گرفتند. در عصر انگلیسیها نیز کتابهای تاریخی فراوانی نوشته شد که بعضی از آنها قابل ذکر هستند مثل تاریخ بنگاله از منشی سلیم الله، ریاض السلاطین از غلام حسین سلیم، حدیقه الاقلیم از مرتضی حسین عثمانی، خورشید جهان نما از الهی بخش، خلاصه التواریخ از کلیان سینگ و بخش دوم این کتاب به نام واردات قاسمی و احادیث الخوانین از حمید الله. و تذکره گلزار ابراهیم مشتمل بر شرح حال سیصد تن از شعرای اردو. سیف الله ابن قائم الله عظیم آبادی به سال ۱۲۱۱ هجری نیز یک فرهنگ فارسی تحت عنوان ضرور المبتدی تألیف کرد.

ناگفته نماند که ادبیات بنگالا نیز، به ویژه در عهد وسطی، تحت تأثیر زبان فارسی قرار گرفت. علاوه یکی از شاعران قرن هفدهم میلادی هفت پیکر و سکندرنامه نظامی گنجوی را به زبان بنگالا ترجمه کرد. ادبیات عامه (ادبیات پونتهی) که به رسم الخط فارسی نوشته می شد یکی از مثالهای تأثیر زبان فارسی در زبان بنگالا محسوب می شود. علاوه بر این (الف) نفوذ الفاظ فارسی در زبان بنگالا (ب) معرفی موضوع داستانهای عشقی فارسی (ج) استعمال قالب غزل و (د) اوزان و استعاره های فارسی در شعر قاضی نذر الاسلام، یکی از شاعران انقلابی معروف زبان بنگالا، دیده می شود.

اصطلاحات دینی مسلمانان نیز در زبان بنگالا مشاهده می شود. الفاظ فارسی مثل روزه، نماز، وضو، خدا، پیغمبر، بهشت و دوزخ در زبان تکلمی بنگالا هنوز مستعمل است، همین طور بعضی از الفاظ فارسی در زمینه فرهنگ و آموزش مثل مجلس، منشی، اخونجی (اخوندزاده)، مجمدار (مجموعه دار)، جواردار (جاگیردار)، یا در تجارت و بازرگانی مثل برف، آتشبازی و کلماتی مربوط به جنگ مثل فوج، بهادر، بادشا (پادشاه)، امیرامراء، یا کلماتی متعلق به مالیات مثل پیاده، خزانه، گماشته، دسخط (دستخط)، زمی (زمین). و نیز وجود الفاظ مرکب که در فارسی و بنگالا معنی مشترک دارند، چون نگهبانان، دربان، نمک حرام، پروردگار، پرده نشین - همین طور در زبان بنگالا عده ای از مرکبات هستند که آنها را می توان مرکب فارسی - بنگالا گفت مثل گانجاخور، سوتنا بردار، شکهان بیس (نویس). بعضی از مرکبات به کوشش بنگالیهای علاقه مند به زبان فارسی، درست شده که در فارسی وجود ندارد، مثل آدم شماری، چشم خور، علم دار، علم باز.

علاوه بر این عده ای از مرکبات زبان بنگالا کاملاً ترجمه مرکبات فارسی

محسوب می شود مثل گگن پرشی (فلک سال)، گگن چومبی (فلک بوس)، چاندبدن (ماهر و)، پشیوگیها (گل برگ). گمان می رود که بعضی از عبارات اصطلاحی زبان بنگالا اصلاً از روی فارسی آنها ترجمه شده باشد چون آچهر کهاوا (زمین خوردن)، لاهی کهاوا (لگد خوردن)، نیمک کهاوا (نمک خوردن)، پانی کهاوا (آب خوردن). در هر دو زبان فارسی و بنگالا ترتیب الفاظ در جمله يك طور است. مثل:

(۱) تورفتی / توگیلی (۲) من خوردم / امی کھانی لم (۳) من اورادیدم / امی تاهاکی ویکھی لم.

همان طور که در صفحات بالا مذکور شد، می توان گفت که در زمینه فرهنگ و تمدن، مملکت داری و حیات اجتماعی مردم بنگال و زبان فارسی سهم بسزائی داشته است. فارسی تقریباً پنج قرن و نیم در سرزمین بنگال زبان رسمی بود. جهت معرفی یا آشنایی با فرهنگ و تاریخ گذشته بنگلادش آشنائی با زبان فارسی کاملاً لازم است. اکنون نیز در میان مردمان بنگلادش مخصوصاً علمای دینی و مذهبی، تأثیر انقلاب اسلامی ایران مشاهده می شود و این هم به نوبت خود به تأثیر فارسی در زبان و ادبیات بنگلادش خواهد افزود.

یادداشتها

۱. دکتر هادی حسن، تاریخ کشتی رانی ایران (طبع لندن) ص ۳۵.
۲. ابو عمر منهاج الدین عثمان جزجانی، طبقات ناصری (طبع کابل، ۱۹۶۴ میلادی) ص ۴۳۲.
۳. رجوع کنید به مقاله دکتر کلیم سهرامی در مجله انجمن آسیائی بنگلادش، آوریل ۱۹۷۳ میلادی، به عنوان «ترجمه امرت کند» ص ۷۵-۸۱.
۴. تاریخ مختصر پاک - هند، طبع مجلس، تاریخ پاکستان، کراچی، ۱۹۶۳ میلادی، ص ۳۱۲-۱۳۳.
۵. غلام حسین سلیم، ریاض السلاطین (طبع کلکته - ۱۸۹۸ میلادی) ص ۱۰۵-۱۰۶.
۶. محمد علی حسن خان، صبح گلشن، (طبع بهوپال، هند، ۱۲۹۵ هـ.ق) ص ۵۵۷.
۷. دکتر ظهیرالدین، پاکستانین فارسی ادب (لاهور - ۱۹۶۴ میلادی) ص ۶۲۲-۶۲۳.

۸. برای اطلاع مفصل رجوع کنید به مقاله دکتر کلیم سهرامی تحت عنوان «فرهنگ فارسی قدیم بنگال» در مجله معارف، اعظم گر، هند، مارس ۱۹۸۳ میلادی، ص ۱۸۸-۲۰۲.
۹. دکتر ظهورالدین احمد، پاکستانین فارسی ادب (لاهور، ۱۹۶۴ میلادی) ص ۶۳.
۱۰. دکتر کلیم سهرامی سخنوران فارسی در بنگلادش.
۱۱. علاءالدین اصفهانی (معروف به مرزانا متن)، بهارستان غیبی (ترجمه انگلیسی از دکتر م- بوره) طبع دولت استان آسام، ۱۹۲۶ میلادی، ص - ۷۰، ۸۵، ۹۶، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۶۳.
۱۲. پیر حسام الدین راشدی، مقاله بعنوان «مرزا محمد صادق مینا اصفهانی»، در مجله پارس، کراچی، اکتبر ۱۹۶۷ ص ۳۳-۸۰.
۱۳. شیخ محمد اکرام، ثقافت پاکستان (مطبوعات پاکستان) ص ۲۰۳.
۱۴. حمیدالله چانگامی، احادیث الخوانین (طبع کلکته) ۱۸۷۱ میلادی، ص ۵۴-۵۵ بحواله ثقافت پاکستان (طبع کراچی، پاکستان) ص ۲۰۴.

راههای درست آموزش زبان و مشکلات آن

دکتر محمد جواد شریعت

دانشگاه اصفهان

پیش از هر چیز لازم است که به استحضار فضلا و حضار محترم برسانم که سخنان این بنده مربوط به آموزش «زبان فارسی» است و نه «ادب فارسی»، و بحث درباره آموزش ادب فارسی مقوله دیگری است که فرصت دیگری لازم دارد.

و باز هم نکته ای که تذکرش لازم است این است که سخنان مختصر این بنده در حقیقت دارای سه بخش است، يك بخش مربوط به آموزش زبان است به طور اعم، و بخش دوم مربوط به مشکلات آموزش زبان فارسی، و بخش سوم مربوط به مشکلات آموزش زبان فارسی به اردوزبانان. بنده سعی کرده ام که این هر سه بخش را به طور مختصر بیان کنم.

یاد گرفتن زبانی جز زبان مادری برای هر کس اعم از باسود و بیسواد جالب توجه و شاید یکی از آمال و آرزوهای بی نهایت بشری است؛ و این یادگیری هر چه بی زحمت تر و طبیعی تر و در عین حال سریع تر باشد جذابیت بیشتری دارد و مطلوب تر است. اما جمع آمدن این شرایط اگر غیرممکن نباشد، بسیار دشوار است. آموزندگان زبانهای خارجی و محققین در این رشته در سراسر جهان می کوشند که هر روزگامی در راه تحقق این شرایط بردارند، و هر روز بیش از روز پیش به هدف خود نزدیک شوند.

در آموختن زبان باید چند عامل را در نظر گرفت و درباره آنها مطالعه کرد و از نتایج آن مطالعات شیوه صحیح آموزش زبان را دریافت. اولین موضوع قابل مطالعه در این باره، یادگیری زبان بوسیله اطفال است که تقریباً بدون هیچ زحمت و فشاری به مغز و اعصاب کودک، چون دیگر فراگیرها (از قبیل راه رفتن و اجتناب از خطر) هر کودکی بخوبی و با سرعت زبان مادری خود را فرا می گیرد. دومین موضوع قابل مطالعه در این باره، یادگیری طبیعی افراد بیسواد است که وقتی يك یا

دو سال در محیطی غیر از محیط زبانی خود باشند به طور طبیعی و باز هم تقریباً بدون زحمت زیادی زبان محیط تازه خود را فرا می گیرند. و حتی گاهی مشاهده شده است که از دو فرد که یکی با سواد و دیگری بیسواد بوده است و هر دو با هم به محیط زبانی جدیدی وارد شده اند، آن که بیسواد بوده است زودتر از آن شخص با سواد با زبان روزمره آشنا و بر آن مسلط شده است. سومین موضوع قابل مطالعه در این باره محیطی است که کودک یا شخص بالغ در آن محیط، زبانی را می آموزد. چهارمین موضوع قابل مطالعه در این باره حالات روانی شخص زبان آموز است، چه کودک در آموختن زبان مادری، و چه شخص بالغ در آموختن زبان دوم. و بالاخره پنجمین موضوع قابل مطالعه در مورد زبان اول خود آن زبان یعنی صرف و نحو و اژگان آن زبان؛ و در مورد زبان دوم هر دو زبان و مقایسه آنها با یکدیگر است. البته آنچه ذکر شد در مورد بسیاری از زبانها و طرز یادگیری آنها تاکنون مطالعه و بررسی شده و اکنون مراکز معتبری در این مورد در گوشه و کنار دنیا برپا شده است؛ مانند مرکز زبان آموزی دانشگاه نیوکاسل انگلستان، و انستیتوی تحقیقات زبان آموزی دیژن فرانسه، و مرکز زبان آموزی دانشگاه مسکو، و اخیراً مرکز زبان آموزی دانشگاه توکیو. من هر چهار مرکزی را که نام بردم دیده ام و مدتی هم در مرکز زبان آموزی دانشگاه نیوکاسل انگلستان به تعلیم و تعلم مشغول بودم و در همین زمان بود که با آموزش زبان فارسی به شهروندان شبه قاره هند آشنا شدم و این داستانی اتفاقی و طولانی است که بزودی برای شما تعریف خواهم کرد. اما قبل از آن که آن داستان آموزنده را برای شما تعریف کنم، اجازه فرمائید از آن سه مرکز دیگر برایتان بگویم و تجربیات خود را در اختیارتان بگذارم.

انستیتوی تحقیقات زبان آموزی دیژن فرانسه که همه ساله هزاران نفر در تعطیلات تابستان برای آموختن زبان فرانسوی از سراسر جهان به آنجا هجوم می آورند، در حقیقت به این نتیجه رسیده است که باید برای هر کس محیط مناسب زبانی ایجاد کرد و او را در آن محیط رها ساخت، و در عین توجه داشتن به او که وقت خود را بیهوده هدر ندهد او را آزاد گذاشت تا خود بخود زبان دلخواه خود را فرا گیرد. از طرف دیگر محیط را طوری فراهم آورده اند که از لحظه بیداری تا لحظه خواب مغز دانشجوی زبان آموز با مکالمات روزمره مورد هجوم قرار می گیرد: سر میز صبحانه بجای این که انسان حواسش جمع صرف ناشتایی باشد باید به سؤال مخاطب سمج خود که آن طرف میز صبحانه نشسته است پاسخ دهد، یا زمینه را طوری فراهم می کنند که خود او مجبور به سؤال کردن از همان فرد سمج شود. پس

از صرف صبحانه به لا بر اتوار زبان باید رفت که آنجا هم تکلیفش معلوم است. پس از ساعتی که در آنجا بسر بردی به زمین ورزش یا خرید و امثال آن باید رفت که همه در همان محیط کذائی است. از سوی دیگر دانشجویان باید به نوبت در آشپزخانه مؤسسه برای دیگران غذای ملی خود را تهیه کنند و کارهای مربوط به نظافت انستیتو را انجام دهند و در همه این احوال با همان مخاطبهای سمج روبرو هستند و سر میز ناهار و شام و حتی در اتاقهای چند نفری هم (که می خواهند بخوابند و استراحت کنند) این مخاطبهای سمج دست از سر آنها بر نمی دارند.

این شیوه اگر چه گاهی طالب آموختن زبان را ممکن است ناراحت کند، اما تا آنجا که من تجربه کرده ام بسیار مفید بوده است و پس از سه ماه هر دانشجوی تنبلی را هم به حرف زدن به زبان تازه وادار می کند. ولی معایبی هم دارد که مهمترین آنها عبارت است از: ضعف اعصاب زبان آموز، ضعف نسبی قدرت نوشتن و خواندن، فرار بودن و در حقیقت عمقی نبودن این طرز زبان آموزی به گونه ای که اگر زبان آموز دنبال آموختن زبان را رها کند نه ماه دیگر باید به انستیتو برگردد.

مرکز زبان آموزی دانشگاه مسکو که شهرت جهانی دارد تقریباً روشی قدیمی دارد، یعنی دانشجوی باید به طور مرتب در کلاسهای درس که شامل تدریس گرامر و تمرین و کنفرانس است شرکت کند و در هر روز به مدت یک یا دو ساعت در آزمایشگاههای نسبتاً مجهز زبان بسر برد و چند ساعتی با همشاگردان خود یا با دانشجویانی که از کشور صاحب آن زبان در دانشگاه مسکو هستند تمرین مکالمه کند (که البته این امر اخیر کمتر اتفاق می افتد). اما نتیجه این سیستم شگفتی آور است و این مربوط به همان کتابها و تمرینها و کنفرانسهاست که به طریق علمی و تجربی تهیه شده است. مخصوصاً در اصلاح لهجه زبان آموزان توفیق مرکز زبان آموزی دانشگاه مسکو بسیار عجیب است، به طوری که فارغ التحصیل این مرکز طوری زبان مورد نظر را می آموزد که کمتر کسی می تواند تشخیص دهد که آن زبان، زبان مادری او نیست. من کتابهای عربی و فارسی این مرکز را مطالعه کرده ام و راز موفقیت آنها را در انتخاب دقیق تمرینها می دانم.

مرکز زبان آموزی دانشگاه توکیو از نظر وسائل زبان آموزی، مدرنترین مرکزی است که من دیده ام. و باید بگویم که در حقیقت بیشتر بار زبان آموزی بر دوش همین وسائل است و گمان می کنم که ژاپنیها از تجربیات همه مراکز زبان آموزی بهره گرفته اند. دوره آموزش هر زبانی در این مرکز فقط چهار ماه است و زبان آموز خارج از انستیتو محیط زبانی در اختیار ندارد. اما با وجود این نقیصه، پس از

چهارماه زبان آموز به زبان مورد نظر کمال تسلط را دارد. این مرکز عیوب انستیتوی زبان دیزن و خشکی محیط مرکز زبان آموزی دانشگاه مسکو را ندارد؛ اما از نظر اصلاح لهجه به پای مرکز زبان آموزی دانشگاه مسکو نمی‌رسد، و این شاید بجهت اشکال مخارج تلفظ ژاپنیها باشد که به صورت معینی تثبیت شده است.

اما هیچ يك از این سه مرکز به پای مرکز زبان آموزی دانشگاه نیوکاسل انگلستان نمی‌رسد. این مرکز بوسیله پرفسور پرکینز شاگرد برجسته جان لاینز زبان‌شناس معروف پایه‌گذاری شده و گسترش یافته است. همه سیستمهای آموزش زبان در این مرکز بررسی شده است و نتیجه آنها در آموختن زبان بکار گرفته شده و چون این کار همواره ادامه دارد هر روز بیش از روز پیش این مرکز در راه آموزش زبانهای مختلف توفیق می‌یابد. من خود در این مرکز هم زبان آموخته‌ام و هم مدرس زبان فارسی بوده‌ام، آن هم به زبان آموزانی از شبه قاره هند.

داستان از این قرار بود که من در سال ۱۹۷۴ در دانشگاه درهام انگلستان به تدریس ادبیات فارسی مشغول بودم. در کالجی که زندگی می‌کردم به من يك استاد زبان چینی خانه‌ای داده بودند که مشترکاً باهم در آن بسر می‌بردیم. از همان روز اول قرار گذاشتیم که من به اوزبان فارسی بیاموزم و او هم به من زبان چینی بیاموزد. پس از مدتی استاد همسرایه من به من گفت: ما هر دو کندی پیش می‌رویم، بهتر آن است که به مرکز تحقیقات زبان آموزی دانشگاه نیوکاسل برویم تا ما را راهنمایی کنند. نیوکاسل به شهر درهام بسیار نزدیک بود و با قطار در حدود ۱۵ دقیقه طول می‌کشید که ما خود را به مرکز تحقیقات زبان آموزی دانشگاه نیوکاسل برسانیم. برخورد اولیه من با پرفسور پرکینز رئیس مؤسسه بسیار خوب بود و او را اعجوبه‌ای در آموختن زبان یافتم، خود او در حدود ۱۲ زبان می‌دانست که یکی از آنها فارسی بود و تسلطی که در اداره مؤسسه، مخصوصاً اداره آزمایشگاههای آموزشگاه داشت اعجاب‌آور بود. پرفسور پرکینز هر دو ما را راهنمایی کرد و علاوه بر این از ما خواست که با او در تدریس زبانهای فارسی و چینی همکاری کنیم، اما چون مقررات اجازه استخدام ما را نمی‌داد قرار شد که ما به عنوان دانشجوی دانشگاهی در دانشگاه نیوکاسل ثبت نام کنیم و هر يك رساله‌ای بنویسیم که با راهنمایی خود او و مر بوط به موضوع تدریس ما باشد تا بتوانیم از آزمایشگاههای آن مؤسسه استفاده کنیم. مدتی تحت تعلیم پرفسور پرکینز قرار گرفتیم تا سیستم زبان آموزی آن مرکز را بخوبی فرا گرفتیم.

اساس آموزش هر زبانی در این مرکز بر پنج مرحله شناخت، تقلید، تکرار،

تبدیل و انتخاب قرار داشت که زبان‌شناس معروف آمریکائی دیوید دوکمپ پایه‌گذار و کامل‌کننده این سیستم بود. بنابراین سیستم باید شخص مدرّس به طور کامل هم با زبان اوّل یعنی زبان مادری زبان آموز آشنا باشد و هم با زبانی که می‌خواهد به دانشجوی بیاموزد. آنگاه با دقت تفاوت‌های این دوزبان را مشخص کند و هر تفاوتی را با مطالعه دقیق در بخش معینی در رساله آموزش زبان جای دهد و مثالهای بسیاری بیابد که با تکرار آنها ذهن دانشجو را از زبان مادریش منحرف سازد و بسوی زبان دوم بکشد، آنگاه قدرتی واژگانی به دانشجو اعطا کند که به او نیروی تبدیل و انتخاب بدهد.

اساس سه مرحله اوّل در حقیقت همان الدّرسُ حَرْفُ وَ التَّکرارُ الف است، زیرا شناخت کارمدرّس است و تفهیم این شناخت هنر اوست. در اینجا است که گرامر یا دستور زبان در مدّت کوتاهی که ازده دقیقه نباید تجاوز کند تدریس می‌گردد، آنگاه نمونه‌ای داده می‌شود و نمونه‌های دیگر با تغییراتی اندک آنقدر تکرار می‌گردد که ملکه ذهنی دانشجو می‌شود و تبدیل و انتخاب است که قدرت تکلم دانشجو را وسعت می‌بخشد.

رساله‌ای که قرار شد بنده بنویسم در مورد تدریس زبان فارسی به ۹ نفر دانشجوی ثبت نام کرده در مرکز تحقیقات زبان آموزی بود. این ۹ نفر دانشجوی ۳ نفر هندی ۴ نفر پاکستانی و ۲ نفر بنگلادشی بودند. تقریباً هر ۹ نفر زبان انگلیسی را می‌دانستند ولی ۴ نفر از آنها به زبان انگلیسی تسلط کافی نداشتند و فقط می‌توانستند احتیاجات روزمره خود را برطرف کنند ولی زبان مادری آنها اردو بود. از این جهت قرار شد رساله بنده در مورد آموختن زبان فارسی به اردوزبانان باشد. برای این کار من باید حداقل با دستگاه صرفی و نحوی زبان اردو آشنا شوم که آن هم با بودن مرکز تحقیقات زبان آموزی دانشگاه نیوکاسل حل شد و در مدّت کمی با گرامر زبان اردو آشنا شدم و تفاوت‌های دستوری دو زبان فارسی و اردو را بخوبی دریافتم. اکنون باید این تفاوت‌ها را دسته‌بندی کنم و تمریناتی به زبان فارسی تهیه نمایم که باعث انصراف ذهن زبان آموز از زبان اردو به زبان فارسی باشد. در اینجا هم اتفاقی افتاد که باید آن را از توفیقات و تأییدات الهی بدانم، و آن این بود که روزی با پرفسور پرکینز درباره استاد بزرگ زبان‌شناسی، جان لاینز، صحبت می‌کردیم و او گفت که بهترین شاگرد جان لاینز يك ایرانی بود به نام «جمال حقیقت» که اکنون در مرکز کامپیوتری شفیلد کار می‌کند و هم زبان‌شناس است و هم برنامه‌ریز کامپیوتر و اکنون بیشتر کتابهای درسی انگلستان تحت نظر او نوشته

می شود. فوراً «شریعت» خود را به «حقیقت» رسانید، و از دریای بیکران فضل و فضیلت او استفاده ها کرد. استاد حقیقت که اتفاقاً اصفهانی بود به یاری همشهری خود شتافت و فوراً با برنامه ریزی سریعی که کرد چند کتاب فارسی و یکماه روزنامه های اطلاعات و کیهان را به خورد کامپیوتر داد و هزاران جمله و عبارت از آنها بیرون کشید و دسته بندی کرد که من در هر موردی که می خواستم صدها جمله برای تهیه تمرین در دسترس داشتم و به این ترتیب رساله مورد نظر تهیه شد. کمک دیگری که استاد حقیقت به من فرمود این بود که فهرستی از لغات مورد احتیاج آموزنده زبان فارسی را در مقاطع مختلف به من عنایت کرد که بسیار مفید بود و من در بسیاری از موارد از آن استفاده کرده ام و همواره خود را رهین منت ایشان می دانم. آن رساله را من باز هم کامل کردم و پرفسور پرکینز در نوروز همین امسال ضمن تبریک سال نو به من اطلاع داد که بزودی آن دفتر چاپ خواهد شد و از من خواست که باز هم آن را مطالعه کنم و نقائص آن را برطرف سازم که تاکنون چنین فرصتی نیافته ام. دانشجویان آن کلاس هم پس از سه ماه زبان فارسی را بخوبی ایرانیان تکلم می کردند و می نوشتند و می خواندند. هر نه نفر پزشک بودند و هم اکنون شش نفر از آنها در ایران مشغول طبابت هستند.

قبل از آن که مشکلات آموزش زبان فارسی به اردوزبانان را متذکر شوم باید اصولاً از مشکلات آموزش زبان فارسی به خارجیان سخن به میان آورم. اولین مشکل همانا خط است. یادگیری خط توسط دانشجوی آموزنده زبان فارسی مقدار زیادی از وقت او را می گیرد، زیرا علاوه بر سختی نوشتن آشنا شدن چشم دانشجو با خط تازه مشکل روانی معتنا بهی دارد که نباید از آن غافل بود؛ و بنا بر سیستمی که در آموزش زبان در مرکز زبان دانشگاه نیوکاسل برقرار بود یاد دادن چنین خطهائی در آخرین مرحله تدریس قرار داشت به این ترتیب که کلمات فارسی را تا آخرین مرحله تسلط دانشجو بر زبان با حروف فونتیک یاد می دادند و در آخرین روزهای دوره زبان آموزی طی سه چهار روز خط فارسی تعلیم داده می شد و با موفقیت هم توأم بود. البته در مورد تدریس زبان فارسی به اردوزبانان تقریباً این مشکل منتفی بود چون آنها با خط فارسی آشنایی داشتند.

دومین مشکل که از مشکل اول ناشی می شود از راست به چپ نوشته شدن خط است که آن هم با حل مشکل نخستین برطرف می شود. سومین مشکل که باز هم از مشکل اول ناشی می شود صورتهای مختلف داشتن یک تلفظ است که گریبانگیر دانش آموزان و دانشجویان خود ما هم هست. و خود ما هم بعضی از لغات را

نمی‌دانیم که آیا با «ز» نوشته می‌شوند یا «ذ» یا «ض» یا «ظ». این مشکل تنها در خط فارسی نیست و مثلاً در خط انگلیسی هم هست. در سیستم آموزش دانشگاه نیوکاسل در دوسوم دوره تحصیل زبان، دانشجو هر طوری می‌نوشت به او ایرادی نمی‌گرفتند و آموزش جدی طرز نوشتن در یک سوم آخر دوره زبان آموزی اعمال می‌شد و این هم نتیجه خوبی داشت.

من تصور می‌کنم که اگر سیستم تدریس مرکز آموزش زبان در دانشگاه نیوکاسل درست بکار برده شود، تدریس زبان فارسی به هر شخص بیگانه‌ای جز همین سه مشکل را ندارد و این سه مشکل هم با معیارهای این سیستم بخوبی حل و فصل می‌شود.

اما چند مشکل در آموزش زبان فارسی به اردو زبانان وجود دارد که باید درباره آنها تذکراتی بدهم.

مرحوم دکتر شهریار نقوی استاد زبان اردو در دانشگاه اصفهان می‌فرمود: همه ایرانیان زبان اردو را می‌دانند ولی خودشان نمی‌دانند که می‌دانند. همین موضوع که بسیاری از لغات زبان اردو فارسی است مشکل بزرگی بر سر راه تدریس زبان فارسی به اردو زبانان است. زیرا لغتهایی در زبان اردو هست که درست است که فارسی است اما معنی آن با معنایی که در زبان فارسی دارد متفاوت است مثل: «آمدنی» که در زبان اردو به معنی مداخل، وجه، صادرات و مالیه است در حالی که در زبان فارسی متضاد رفتنی است.

و یا «زنبور» که در زبان اردو معنی قلیبان می‌دهد و در زبان فارسی نام حشره پرنده معروف است.

و یا «زنده‌دلی» که در زبان اردو به معنی لطیفه‌گوئی و در زبان فارسی به معنی شاد و سرحال بودن و امثال آن است.

زدودن این معانی و ایجاد مفاهیم و معانی تازه در ذهن دانشجو بسیار مشکل است. اگر ذهن زبان آموز خالی باشد و اصولاً هیچ نکته‌ای از زبان دوم را نداند بهتر می‌توان به او آن زبان را آموخت. بنده با کمک دوست عزیزم جناب آقای دکتر غلامرضا ستوده که در این مجلس حضور دارند با پیروی از همان سیستم زبان آموزی مرکز تحقیقات زبان آموزی دانشگاه نیوکاسل، طی مدت سه ماه زبان فارسی را در حد بالائی به ۲۵ نفر دانشجوی چینی در دانشگاه پکن آموختم و در پایان این دوره یکی از آن دانشجویان نامه‌ای در تشویق ما به زبان فارسی نوشته بود که به یقین هیچ جوان دیپلمه‌ای در ایران نمی‌تواند چنین نامه‌ای بنویسد. آن

دانشجو هم اکنون سر مترجم سفارت چین در ایران است. جمله پایانی نامه او چنین است: خلاصه آن که در این مدت ما از وجود شما مستفیض و مست فیض شدیم. مشکل دوم که ناشی از مشکل اول است این است که باید به اردوزبانان فرق میان لغات ادبی و غیر ادبی تفهیم گردد. یعنی بسیاری از لغات در زبان اردو هست که در فارسی هم همان معنایی را می دهد که در زبان اردو مستعمل است اما در زبان فارسی اکنون آن لغات استعمال نمی شود و جزو لغات ادبی است. دانشجوی اردوزبان به تصور آن که آن لغت در زبان فارسی کنونی رایج است آن را بکار می برد و باعث تعجب یا خنده ایرانیان می گردد. در رژیم گذشته یکی از بزرگان سیاسی پاکستان به اصفهان آمده بود و در آن زمان دکتر کیانپور استاندار اصفهان بود. آن مقام سیاسی پاکستان در مصاحبه ای به مخبر رادیو اصفهان گفت: من دیروز راجع به این موضوع به اعلیٰ حضرت دکتر کیانپور عرضه داشتم که شما غلط می کنید (یعنی اشتباه می کنید)!

مشکل سوم آن که بعضی از اردوزبانان، زبان فارسی را برای مکالمه و احتیاجات روزمره نمی خواهند، بلکه می خواهند زبان فارسی را بیاموزند تا بتوانند دیوان حافظ و سعدی و امیر خسرو و اقبال را بخوانند و این هدفی بسیار دور است و شاید دست نیافتنی، زیرا آموختن زبان به طوری که یکسره از زبان امروزی به زبان حافظ و سعدی و امیر خسرو برسد اگر غیر ممکن نباشد، دشوار است. زیرا، هنوز فهرستی مرتب از لغات دیوان حافظ و کلیات سعدی و امیر خسرو در دست نداریم. در این مورد هم آقای حقیقت به من کمک کرد و فهرستی (البته ناقص) از لغات حافظ و سعدی را برایم فراهم نمود. اما پیداست که این کار از حد توان يك نفر و دو نفر بالاتر است و باید اول موضوع در خود محدوده زبان فارسی حل شود، آنگاه برای زبان آموزی مهیا گردد.

مشکل چهارم نبودن کتاب فارسی مناسب برای ادامه و مرحله بعد از زبان آموزی است. درست، مانند افرادی که در ایران به کلاسهای شبانه سواد آموزی می روند و با سواد هم می شوند؛ اما چون ادامه نمی دهند پس از چندی آموخته های خود را از یاد می برند. اردوزبانی هم که زبان فارسی را آموخته است چون کتاب متناسب با بعد از این مرحله در دسترس ندارد، دوباره به مرحله قبل از آموختن زبان برمی گردد. در این مورد به نظر من باید محافل ایرانی که مایلند زبان فارسی در شبه قاره نفوذ پیدا کند به کمک خواهران و برادران خود بشتابند و کتابهای ارزان قیمت و یا حتی مجانی در اختیار آنها بگذارند. هم اکنون چاپ کتاب در هند و

پاکستان و بنگلادش بسیار ارزانتر از ایران تمام می‌شود و می‌توان طوری برنامه‌ریزی کرد که کتابهای مفید به زبان فارسی در همانجا چاپ و منتشر گردد و در اختیار این خواهران و برادران قرار گیرد.

البته مشکلات دیگری هم وجود دارد که استادان محترم بیش از من می‌دانند و امیدوارم که روزی همه این مشکلات برطرف گردد و زبان فارسی بتواند جای والای خود را در میان شهروندان شبه قاره پیدا کند. با امید فرا رسیدن آن روز به سخنان خود پایان می‌دهم.

فرهنگ نویسی در شبه قاره هند

دکتر اسماعیل حاکمی

دانشکده ادبیات تهران

در باره زبانهای باستانی ایران دو فرهنگ قدیمی در دست است که یکی فرهنگ (اویم) و دیگری فرهنگ معروف به (مناختای) یا (فرهنگ پهلویک) می باشد و قرآینی وجود دارد که هر دو کتاب را در دوره ساسانی یا دوره ای نزدیک بدان تألیف کرده باشند.

اما فرهنگ نویسی برای زبان فارسی کنونی تقریباً معاصر با فرهنگ نویسی برای زبان عربی به دست ایرانیان است. از قدیمیترین لغتنامه های فارسی، رساله ابو حفص سغدی سمرقندی است که بعید نیست همان ابو حفص حکیم باشد که در آغاز قرن چهارم هجری می زیسته و برخی او را اولین شاعر فارسی گوی دانسته اند. از رساله ابو حفص در لغت، جمال الدین حسین اینجو در فرهنگ جهانگیری و محمد قاسم سروری کاشانی در مجمع الفرس خبر داده اند.

غیر از رساله ای در لغت که به قطران شاعر نسبت می دهند و حاج خلیفه در کشف الظنون آن را تفاسیر فی لغة الفرس نامیده است، کتاب معتبری در لغت فارسی دری از همان آغاز داریم به نام لغت فرس از ابو منصور علی بن احمد اسدی طوسی که وفات او را در سال ۴۶۵ هجری نوشته اند. بخشی از کتاب معیار جمالی شمس فخری اصفهانی شاعر قرن هشتم به علم لغت فرس اختصاص دارد. ذکر کتاب معتبر صحاح الفرس تألیف شمس الدین محمد بن هندو شاه نخبوانی نیز در اینجا لازم است.

بعد از این در قرن نهم هجری کتابهای خوبی در لغت فارسی در هندوستان تألیف شد، از قبیل اداة الفضلا تألیف قاضی خان بدر محمد دهلوی ملقب به «دهاروال» که کتاب خود را در سال ۸۲۲ هجری به پایان برد و فرهنگ ابراهیمی یا شرفنامه منیری تألیف قوام الدین ابراهیم فاروقی به سال ۸۷۸ هجری.

یکی از مسائل قابل توجه در ادبیات دوره صفوی تألیف کتب متعدد در لغت فارسی است. از علل عمده این امر غیر از حاجتی که در هند به کتب لغت فارسی موجود بوده، توجهی است که شیخ ابوالفضل دکنی وزیر اکبر شاه به نوشتن انشاهای بلیغ و بازگشت به سبک نویسندگان قدیم داشته و معلوم است که این توجه، اطلاع از لغت فارسی و موارد استعمال و معانی آنها را ایجاب می کرده است. همانگونه که در ابتدا اشاره شد نوشتن کتب لغت پیش از این تاریخ نیز مورد توجه قرار می گرفته اما رواج آن کم و بیش از دوره صفوی بوده است.

از آنجا که زبان فارسی در هند و روم و آسیای مرکزی زبان دین و تصوف و ادب و شعر و سیاست شده بود، بسیاری از طبقات را به تعلیم و تعلم فارسی سرگرم می ساخت. از این رو چندین لغت نامه مشروح که هنوز هم از کتابهای مرجع در لغت فارسی است، تدوین شد که بیشتر آنها از آثار قرن دهم و یازدهم تا میانه سده دوازدهم و معدودی از قرنهای بعد است.

و البته سهم اصلی و اساسی در این راه با مؤلفانی است که یا هندی بوده یا از ایران به هند رفته و در آن دیار به تألیف و تصنیف پرداخته اند. اینان به تدریج از زبان دری سره یا به قول خود از «لغت فرس و پهلوی و دری» به سوی زبان گفتاری پارسی گویان در شعر و نثر متمایل شدند و کوشیدند دشواریهای این زبان به ویژه مشکلات آثار شاعرانی مانند فردوسی و سعدی و انوری و نظامی و خاقانی و مانند آنان را بیان کنند و برخی از واژه های عربی و ترکی و پاره ای ترکیبات و استعارات و کنایات را که در زبان ادیبان به کار می رفته است با آن لغتهای (فرس و پهلوی و دری) بیامیزند، و حتی چنانکه صاحب فرهنگ جهانگیری کرد از زبان (زند و پازند و اوستا) هم در این راه بهره بردارند و بدین ترتیب نام روزها و ماهها و آیینها و بسیاری از اینگونه واژه ها هم در لغتنامه ها راه جست که نمونه کامل آن را نخست در فرهنگ جهانگیری و سپس در فرهنگهایی که مأخذ اصلیشان همین لغتنامه بود می بینیم. در مقدمه بیشتر این لغتنامه ها که بتدریج اسم (فرهنگ) بر آنها گذارده شد بنابر رسمی که از بلاد روم آغاز شده و در سرزمین هند به تکامل رسیده بود خلاصه ای از بعضی مطالب مانند: تعریف زبان فارسی و دری و پهلوی و تاریخ آنها به اختصار، و نیز مباحثی از دستور زبان فارسی و قواعد املاء آمده است. اینگونه بحثها در مقدمه فرهنگهای این دوره به ویژه فرهنگ جهانگیری گسترش کافی یافت و سپس در فرهنگهای دیگر بیش و کم از آن تقلید شد. بعضی از فرهنگهای این دوره لغتنامه هایی برای فهم واژه ها و ترکیبهای دشوار شاعران و نویسندگان است، مانند

لطائف اللغات اثر عبداللطیف عباسی و در بعضی دیگر نظر مؤلف به توضیح واژه‌های دشوار چند کتاب یا دیوان معدود از بزرگان گذشته بود مانند: کشف اللغات و الاصطلاحات تألیف عبدالرحیم احمد سوریهاری. نظم و ترتیب واژه‌ها در همه این فرهنگها الفبائی است به این صورت که بعضی حرف دوم واژه را باب و حرف اول را فصل می‌ساخته‌اند. عیب عمده این کتابها آن است که بر اثر نداشتن روش دقیق در جمع‌آوری لغت، بیشتر آنها ارزش علمی چندانی ندارند. نکته دیگر آنکه در دوره جلال الدین اکبر دسته‌ای از پارسیان هند به جهت مقاصد خاص چند کتاب به نامهای: دساتیر و شارستان و آیین هوشنگ جعل کردند و در آنها لغتهای ناب فارسی و نیز مطالبی جعلی درباره تاریخ ایران باستان وارد نمودند. برخی از این واژه‌های بر ساخته و جعلی عبارتند از: پر خیده (سخن سر بسته)، اپر خیده (صریح و روشن)، فرنود (دلیل)، فرنودسار (برهانستان = دائرة المعارف)، سمراد (فکر و خیال) و غیره.

مرحوم ابراهیم پورداود مقالاتی درباره دساتیر نوشته است که یکی از آنها در برهان قاطع (چاپ مرحوم دکتر معین) و نیز در مقدمه لغت نامه دهخدا آمده است. در اینجا ذکر این نکته لازم است که گرچه فرهنگ نویسان غیر ایرانی در این راه زحمت بسیار کشیده‌اند و کوششهای آنان مشکور و مأجور است ولی از آنجا که اهل زبان نبودند دچار اشتباهات فراوانی شده‌اند. مثلاً مؤلف مؤید الفضلاء گوید: «استور، دستور، یعنی صاحب دست و مسند». نظیر این اشتباهات و اشتقاق سازیها در فرهنگهایی نظیر آندراج و غیاث اللغات نیز به چشم می‌خورد. از میان عوامل فساد لغت که موجب به وجود آمدن این همه اشتباهات از سوی فرهنگ نویسان شده است می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. خطا خوانی و خطانویسی از طریق خط و زبان پهلوی که گاهی حروف الفبای آن موجب بروز اشتباهاتی می‌شده است.
۲. کم توجهی ایرانیان به امر تألیف کتاب لغت و احساس عدم نیاز از سوی آنان و در نتیجه روی آوردن غیر ایرانیان به این کار به خاطر نیازی که به زبان فارسی و قواعد آن داشتند. چنانکه از میان قریب ۲۵۰ فرهنگ فارسی به فارسی یا فارسی به زبانهای دیگر فقط حدود ۴۰ کتاب به دست ایرانیان نوشته شده است.
۳. تصرف کاتبان که غالباً ناشی از غلط خواندن و ندانستن مفهوم کلمات از سوی آنان بوده است. چنانکه مثلاً: واژه‌های: کاتوزیان، نیساریان، نسودی و

اهنوخشی که به صورت غلط در نسخه‌های شاهنامه آمده و در فرهنگها نیز نقل شده است صحیح آنها به این ترتیب: آتوریان (آموزیان)، رشتاریان، بسودی و هوتوخشی (= اهنوخشی) بوده است.

۴. جعل کلمات بر ساخته و غیر اصیل به نام دساتیر که متأسفانه به علت عدم آگاهی لغت نویسان در فرهنگهایی مانند: برهان قاطع، انجمن آرای ناصری و آثار شاعران و نویسندگان ادوار بعد نقل شده است.

ناگفته نماند که زبان فارسی با فتوحات مسلمین در هند و مهاجرت پارسیان در قرون اولیه اسلام و فتوحات محمود غزنوی شروع و با سلطنت غزنویان در آن دیار انتشار یافت بعد با تأسیس سلطنت مغول در آن مملکت به اوج ترقی رسید. مؤسس سلاله مغولی هند، بابر معروف بود که نسبتش به پنج واسطه به تیمور می رسید. وی سلطنتی را تأسیس نمود که بالغ بر سیصد سال در هندوستان دوام یافت. بابر و پسرش همایون و نوه اش اکبر و پسر او جهانگیر و اعقاب آنها بزرگترین حامیان علوم و ادبیات ایرانی و طرفداران زبان فارسی بودند و تحصیلات عمده آنان به فارسی بود و آثار و اشعار و تصانیف سخنوران ایرانی از قبیل: شاهنامه فردوسی و گلستان سعدی، دیوان حافظ، آثار جامی و کتب نثر علمی و ادبی و تواریخ ایرانی کاملاً در هندوستان رواج پیدا کرد و شمار زیادی از فضلا و شعرای ایران به هند آمدند و کمال عزت و حرمت دیدند و به آزادی به سخن سرائی پرداختند، بلکه عده زیادی از شعرا و علما و مورخان و نویسندگان در خود هند ظهور نمودند و به فارسی سخن سرائی و تألیف و تصنیف کردند. حتی به تأثیر زبان فارسی يك لغت محلی که آن را (اردو) می نامیم و از زبانهای شبه-قاره به شمار است مرکب از کلمات هندی و فارسی و عربی و فرنگی بوجود آمد و سبک و شیوه ایرانی بر نظم و نثر آن تطبیق گردید و شعرای از ایران و هند در آن زبان طبع آزمایی کردند. بدینگونه گویندگان معروفی مانند: صائب تبریزی و فیضی دکنی و عرفی شیرازی و نظیری نیشابوری و ظهوری و امثال آنان در هند شهرت یافتند و به تتبع آثار متقدمان ایرانی پرداختند و سبکی را که به سبک هندی معروف است معمول داشتند. درباره نیاز غیر ایرانیان به تألیف لغت نامه فارسی سید محمدعلی داعی الاسلام مؤلف فرهنگ پنج جلدی نظام می نویسد:

«ما ایرانیان تاکنون در غفلت مانده لغت زبان خود را مرتب نکرده ایم و عجب این که لغت جامع عربی را ما نوشته ایم. از ابتدای قرن پنجم هجری تاکنون مسلمانان هند فارسی را بطور زبان علمی می آموزند و زودتر از

ایرانیان حاجت به لغت جامع فارسی را احساس کرده‌اند. سلطنت اسلامی دکن مرا برای ترتیب لغت جامع زبان فارسی مأمور نموده، مدت سه سال در ایران بودم و تفحصات و تحقیقات ممکنه در باب زبان عام مقرر ایران و السنه ولایتی آن نمودم... و با مواد بسیار مراجعت به حیدرآباد نمودم.» مرحوم استاد سعید نفیسی در مقاله مفصلی که تحت عنوان «فرهنگهای پارسی» نوشته و در مقدمه برهان قاطع به تصحیح مرحوم دکتر محمد معین استاد فقید دانشگاه تهران به چاپ رسیده است از ۲۰۲ فرهنگنامه فارسی نام برده که ما در اینجا به نام پاره‌ای از آنها که در سرزمین هند تألیف یافته است به ترتیب الفبایی اشاره می‌کنیم:

آصف اللغات از شمس العلماء نواب عزیز جنگ بهادر که بواسطه فوت مؤلف ناتمام مانده است.

اداة الفضلاء تألیف قاضی خان بدر محمد دهلوی ملقب به «دهاروال» که در ۸۲۲ هجری آنرا به پایان رسانده است.

ارمغان آصفی تألیف محمد عبدالغنی خان.

اشرف اللغات از محمد بن عبدالخالق.

برهان قاطع تألیف محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص به «برهان» مؤلف به سال ۱۰۶۲ هجری.

بهار عجم تألیف لاله‌تیک چند بهار هندی که در سال ۱۱۵۶ هجری تألیف شده است. چراغ هدایت از سراج الدین علیخان آرزو متوفی ۱۱۶۹ هجری. (این کتاب به کوشش آقای دکتر محمد دبیر سیاقی به سال ۱۳۳۸ شمسی در تهران به چاپ رسیده است.)

خیابان گلستان، فرهنگ منظوم از مولوی محمدعلی.

دستورالافاضل تألیف حاجب خیرات دهلوی که در دوره محمد بن تغلقشاه و در سال ۷۴۳ هجری به اتمام رسیده است. (این کتاب در سال ۱۳۵۲ شمسی به اهتمام آقای دکتر نذیر احمد استاد دانشگاه علیگره هند در سلسله انتشارات بنیاد فرهنگ ایران به چاپ رسیده است.)

سراج اللغة از سراج الدین علیخان آرزو مؤلف چراغ هدایت که در سال ۱۱۴۷ هجری تألیف شده است.

سرمه سلیمانی تألیف تقی اوحدی که در اصفهان متولد شده و در سال ۱۰۱۵ به هندوستان رفته و به نزد جهانگیر شاه راه یافته است.

(این کتاب اخیراً به تصحیح آقای محمود مدبری و از سوی مرکز نشر دانشگاهی چاپ و منتشر شده است.)
شرح اللغات از امیرحسین دهلوی

شرف نامه منیری یا فرهنگ ابراهیمی از ابراهیم قوام‌الدین فاروقی در ۸۷۸ هجری.

غیاث اللغات از محمد غیاث‌الدین رامپوری در ۱۲۴۲

(این کتاب به کوشش آقای دکتر محمد دبیر سیاقی در دو جلد و به سال ۱۳۳۷ شمسی در تهران به چاپ رسیده است.)

فرهنگ آندراج از محمد پادشاه در سال ۱۳۰۶ قمری.

فرهنگ بشیرخان تألیف در قرن یازدهم.

فرهنگ جهانگیری از جمال‌الدین حسین اینجو در ۱۰۳۵ هجری.

فرهنگ حسینی تألیف حسین بن احمد معاصر عالمگیر.

فرهنگ رشیدی از عبدالرشید تتوی (۱۰۶۴ یا ۱۰۷۷)

فرهنگ سروری (معروف به مجمع‌الفرس) از محمد قاسم سروری در ۱۰۰۸ هجری.

فرهنگ نظام از سیدمحمد علی داعی اسلام که در فاصله سالهای ۱۳۴۶-۱۳۵۸ هجری قمری در پنج مجلد در حیدرآباد به طبع رسیده است.

لغات عالمگیری از مولوی فاضل دهلوی.

مجموع اللغات از ابوالفضل بن مبارک علامی.

معیارالافاضل از شیخ الלהداده سرهندی که در سال ۱۰۰۱ هجری تألیف شده است.

مصطلحات الشعراء تألیف سیالکوتی مل وارسته لاهوری مؤلف بین سالهای ۱۱۴۹ و ۱۱۵۱ هجری.

مؤید الفضلا از شیخ محمد لاد دهلوی مؤلف به سال ۹۲۵ هجری قمری.

اکنون به معرفی و نقد و بررسی چند فرهنگ معروف که در شبه قاره هند تألیف یافته است می‌پردازیم:

۱. دستورالافاضل فی لغات الفضایل که به نام دستورالافاضل شهرت دارد و یکی از قدیمیترین فرهنگهای فارسی است که در هندوستان در دوره محمد بن تغلقشاه و در سال ۷۴۳ هجری به اتمام رسیده و مؤلف آن حاجب خیرات دهلوی می‌باشد. دستورالافاضل از حیث قدمت ظاهراً چهارمین لغت نامه مکشوف بعد از لغت فرس اسدی - فرهنگنامه قواس (بعد از ۶۹۰ هجری) و صحاح‌الفرس (تألیف

(۷۲۷) است. این فرهنگ شامل بعضی لغات است که در لغت فرس و صحاح الفرس نیامده است.

یکی از نقایص دستورالافاضل اینست که برخلاف لغت فرس و فرهنگنامه قواس و صحاح الفرس، این فرهنگ از شواهد شعری عاریست. در مجموع باید گفت که حاجب خیرات دچار اشتباهات بسیار شده و این اشتباهات در فرهنگهای بعد از وی نیز راه یافته است.

۲. فرهنگ سروری یا مجمع الفرس مؤلف این کتاب محمد قاسم کاشانی متخلص به (سروری) است که شرح حال او در کتابهایی همچون: سفینه خوشگو و ریاض الشعراء مسطور است. خلاصه اینکه وی از اصفهان در حدود سال ۱۰۳۲ هجری به هندوستان رفته و نزد شاه جهان راه یافته و بعد در راه مکه در گذشته است. سال تألیف کتاب ۱۰۰۸ هجری است و از تذکره نصرآبادی چنین برمی آید که وی در هندوستان پس از اطلاع بر فرهنگ جهانگیری، فرهنگ خود را بسط و تفصیل داده است. این فرهنگ ظاهراً حدود ۶۰۰۰ لغت بیشتر ندارد. سروری حروف اول کلمات را باب قرار داده و حروف آخر را فصل.

۳. فرهنگ جهانگیری - این فرهنگ سودمند تألیف میر جمال الدین حسین انجوی شیرازی از رجال معروف هندوستان است. و تألیف این کتاب را به سال ۱۰۰۵ هجری آغاز نمود و در سال ۱۰۱۷ به پایان رسانید. این کتاب صرفاً محتوی لغاتی است که عادة آنها را فارسی می شناسند و در بیست و چهار باب به ترتیب حروف تهجی و یک مقدمه و خاتمه تألیف شده است. تقلید و پیروی مؤلف برهان قاطع از فرهنگ جهانگیری به درجه ای است که در بعضی موارد عیناً کلمات و عبارات جهانگیری را نقل کرده است. ولی از حیث موارد عدل و کمیت لغات، فرهنگ برهان قاطع بر جهانگیری فزونی دارد.

۴. فرهنگ سرمه سلیمانی - تألیف تقی الدین محمد اوحدی بلیانی است در بیان واژه های دشوار فارسی و برخی از نامهای تاریخی و جغرافیایی و داروها و پاره ای اصطلاحات و کنایه ها و مانند آنها.

۵. برهان قاطع - این کتاب تألیف محمد بن حسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان است که به سال ۱۰۶۲ هجری در حیدرآباد دکن به رشته تحریر درآمده است. مؤلف برهان حداقل از چهار کتاب به عنوان منابع اصلی استفاده کرده است: فرهنگ جهانگیری مجمع الفرس سروری، سرمه سلیمانی و صحاح الادویه حسین انصاری. بر این کتاب نقدهای فراوانی نوشته و فرهنگهایی به مقابله با آن تألیف کرده اند از قبیل: برهان جامع تدوین محمد کریم بن مهدیقلی تبریزی معاصر

فتحعلیشاه قاجار، و قاطع برهان تألیف میرزا اسدالله خان غالب دهلوی شاعر معروف (در گذشته به سال ۱۲۸۵ هجری). ضمناً از سوی بسیاری از مؤلفان در رد مقالات غالب آثار مختلفی نوشته شده است. با همه اینها باید گفت شهرت برهان قاطع از همه کتابهای مأخذش در گذشته، و بعد از تألیف از مرجعهای اساسی در لغت فارسی شده است. این فرهنگ دارای ۲۹ گفتار می باشد.

۶- فرهنگ رشیدی که از جمله چند فرهنگ فارسی معروف است. مؤلف آن سید عبدالرشید از اهالی شهر تنه (= تنه) از شهرهای ناحیه سند در پاکستان امروزی و معاصر شاه جهان می باشد. این کتاب به سال ۱۰۶۴ هجری تألیف شده است. فرهنگ رشیدی چنانکه مؤلف در دیباچه آن می گوید: جمع میان دو فرهنگ معروف پیش از او یعنی فرهنگ جهانگیری و فرهنگ سروری است. کار رشیدی در تألیف این فرهنگ تا حدی مانند است با کار محمد حسین برهان در تدوین برهان قاطع این کتاب از ۲۴ باب است و در پایان هر فصل از هر باب استعاره‌هایی که به واژه‌های آن فصل مربوط است ذکر شده است.

۷- فرهنگ غیاث اللغات - از جمله کتب لغتی که در سرزمین هند تألیف گردیده و بیش از فرهنگهای دیگر شهرت یافته کتاب غیاث اللغات تألیف محمد غیاث الدین رامپوری است که به سال ۱۳۴۲ هجری قمری در هند تألیف شده است. این کتاب را نصیرالدین احمد خان به زبان اردو ترجمه کرده و نام نصیر اللغات بدان داده است. مؤلف غیاث اللغات بیش از دیگر لغت نامه نویسان هندی رعایت اصول فرهنگ نویسی را کرده است و اصل مهمی که به دقت مورد اعتنا و اهتمام او بوده ذکر مأخذ و منابع معانی یا معنی هر لغت ذیل همان لغت است. این فرهنگ از مزیت و اعتبار شواهد شعری و نثری جز در موارد نادر برکنار است اما به جای آن در مسایل تخصصی و فنی و علمی به شرح و بسط پرداخته است از قبیل: بحث در قواعد جمع، بحور عروضی، اصطلاحات نجومی و غیره.

۸- فرهنگ آندراج - در ابتدای قرن چهاردهم هجری لغت نامه مفصلی موسوم به فرهنگ آندراج - در جنوب هند نوشته شد که لغت هر دو زبان عربی و فارسی است. مؤلف آن محمد پادشاه متخلص به شاه می باشد. در فرهنگ آندراج تمام مصادر عربی و اسماء جامد و مشتق آن از منتهی الارب و منتخب اللغة و غیاث اللغات و دیگر فرهنگها نقل شده و در واقع باید گفت جامع مطالب چندین کتاب لغت عربی و فارسی است. تألیف کتاب در سال ۱۳۰۶ هجری به اتمام رسیده و به سال ۱۳۰۷ در مطبعه لکهنو چاپ شده است. در این فرهنگ الفاظ و حروف مرتب به ترتیب تهجی می باشد.

وضع فعلی تدریس زبان فارسی در هند و مسایل تهیه کتب درسی فارسی

دکتر نورالحسن انصاری

دانشگاه دهلی-هند

زبان فارسی در حدود یک‌هزار سال قبل رسماً وارد شبه قاره هند گردید و در قرنهای بعد نه تنها زبان رسمی هند بلکه یکی از زبانهای محلی شد و در حال حاضر نیز همراه با عربی و سانسکریت از زبانهای کلاسیک هند به حساب می‌آید. در دوره گذشته چون فارسی زبان رسمی کشور بوده، یاد گرفتن آن تضمین کسب و کار دولتی می‌بوده است اما پس از ورود انگلیسیها و تعویض فارسی با اردو و سپس انگلیسی به عنوان زبان رسمی کشور، جنبه منفعت مادی تحصیل فارسی از بین رفت و حالا مطالعه زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره هند تنها معلول علاقه فرهنگی و دینی و تاریخی است.

تاریخ هزارساله گذشته هند در زبان فارسی مضبوط است و هیچ پژوهشگری نمی‌تواند بدون مراجعه به منابع فارسی اصالت و ماهیت زندگانی و جامعه گذشته هند را درست درک کند. به ویژه برای مسلمانان هند مطالعه فارسی اهمیت بیشتری دارد زیرا آنها در ظرف هزار سال گذشته در تشکیل فرهنگ هند و ایرانی شبه قاره هند سهم عمده‌ای داشته‌اند.

توطئه انگلیس نتوانست فارسی را کاملاً از بین ببرد. در واقع فارسی سمبل فرهنگ و تمدن گردیده بود و حالا هم هست و لذا هر هندی تحصیل کرده، چه مسلمان و چه هندو، سعی می‌کرد که کمی زبان فارسی یاد بگیرد و اشراف و اعیان سعی می‌نمودند که چند کتاب فارسی در خانه نگهدارند زیرا وجود کتابها یا نسخه‌های فارسی در منزل نشانه فرهنگ بوده است.

پس از آنکه هند استقلال گرفت و عده کثیری از مسلمانان به پاکستان مهاجرت کردند و میانه مسلمانان و هندوان برای مدتی تیره گردید بیم آن می‌رفت که شاید مطالعه فارسی کاملاً از بین برود. اما بنا به دوربینی و دانش دوستی زعمای روشن

فکر هند مانند جواهر لعل نهرو و مولانا ابوالکلام آزاد و غیره فارسی نه تنها به عنوان یکی از رشته‌های تحصیلی باقی ماند بلکه با گشایش دانشکده‌ها و دانشگاه‌های جدید به مؤسسه‌های تازه‌ای راه یافت. الان در هند کرسی فارسی در دانشگاه‌های زیر وجود دارد و زبان و ادبیات فارسی درین دانشگاه‌ها تا سطح دکتری تدریس می‌شود:

۱. دانشگاه دهلی، دهلی
 ۲. دانشگاه جواهر لعل نهرو، دهلی نو
 ۳. دانشگاه جامع ملیه اسلامی، دهلی نو
 ۴. دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر
 ۵. دانشگاه لکهنو، لکهنو
 ۶. دانشگاه اله آباد، اله آباد
 ۷. دانشگاه هندوی بنارس، بنارس (Varanasi)
 ۸. دانشگاه پتنا، پتنا (Patna)
 ۹. دانشگاه کلکته، کلکته
 ۱۰. دانشگاه بهوپال، بهوپال (Bhopal)
 ۱۱. دانشگاه عثمانیه، حیدرآباد
 ۱۲. دانشگاه کشمیر، سریناگار (Srinagar)
- به علاوه در دانشگاه‌های زیر فارسی در سطح فوق لیسانس و دکتری تدریس می‌شود، اما در آنجا کرسی فارسی وجود ندارد. البته امید می‌رود که در بعضی ازین دانشگاه‌ها در ظرف یکی دو سال کرسی فارسی تأسیس شود:
۱. دانشگاه بمبئی، بمبئی
 ۲. دانشگاه پونا، پونا (Pune)
 ۳. دانشگاه گجرات، احمدآباد
 ۴. دانشگاه گجرات جنوبی، سورت (Surat)، گجرات
 ۵. دانشگاه مهاراجاسایاجی راو، بارودا (Baroda)، گجرات
 ۶. دانشگاه ناگپور، ناگپور (Nagpur)
 ۷. دانشگاه پنجابی، پاتیالا (Patiala)، پنجاب
 ۸. دانشگاه بیهار، مظفرپور (بیهار)
 ۹. دانشگاه مگد، بودگیا (Bodh-Gaya)، بیهار
 ۱۰. دانشگاه بها گل پور، بها گل پور (بیهار)

۱۱. دانشگاه گوهاتی، گوهاتی (Gauhati)، آسام
 ۱۲. دانشگاه ویشوا بهارتی، شانتی نکیتن (دانشگاه تاگور)، Santi Niketan، بنگال
 علاوه برین در حدود دویست دانشگاه و دانشکده دیگر در سراسر هند زبان و ادبیات فارسی در سطح لیسانس عمومی (B.A.) یا لیسانس خصوصی (B.A. Honours) تدریس می شود.

در واقع مطالعه فارسی در هند از سطح مدرسه شروع می شود و معمولاً از کلاس ۶ فارسی جزء درس می گردد، اما با ایجاد سیاست مخصوص دولت هند راجع به زبان یاد گرفتن، مطالعه فارسی در سطح مدارس هر روز روبه کاهش است. طبق این سیاست هر دانش آموز باید دو زبان یاد بگیرد: یکی زبان مادری خود و دیگری هندی یا انگلیسی - و اگر کسی مایل باشد که زبان سومی مانند فارسی یا پایتتر یاد بگیرد نمره زبان سوم به مجموع نمرات او اضافه نمی شود و آن درس گویا فقط نوعی درس تزینی تلقی می شود. معذک مطالعه فارسی بخصوص در دهلی و بیهارو کشمیر مورد اطمینان است و هزارها دانش آموز درین ایالتها فارسی را به عنوان یکی از رشته های دیپلم می خوانند.

علاوه بر دانشگاه و دانشکده و دبیرستان، زبان فارسی در تعداد بسیاری از مدارس دینی هند نیز تدریس می شود. این مدارس مخصوص تعلیم عربی و اسلام شناسی مانند حوزه های علمی ایران می باشند. اما معمولاً طلاب این مدارس درس ابتدایی خود را برای يك یا دوسال به فارسی می خوانند که نه تنها شامل امهات کتب فارسی مانند گلستان و بوستان سعدی و اخلاق جلالی و اخلاق محسنی و مثنوی مولانا است، بلکه بعضی از کتابهای دستور عربی نیز به فارسی تدریس می شود. برخی ازین مدارس دینی بسیار بزرگ و تعداد طلاب هر يك ازین مدارس به چندین صد می رسد. مثلاً:

۱. دارالعلوم ندوة العلماء، لکهنو
۲. دارالعلوم - دیوبند (یوبی) Deoband
۳. الجامعة السلفية - بنارس
۴. مظاهر العلوم - سهارن پور Saharanpur
۵. مدرسه فیض عام - مئو - اعظم گر Mau, Azamgarh
۶. مدرسه عالیہ - مئو - اعظم گر
۷. مدرسه شمس الهدی - پاتنا Patna
۸. مدرسه عالیہ - کلکته

۹. جامعه دارالسلام - عمرآباد (تامیل نادو)
۱۰. مدرسه باقیات الصالحات - ویلور Vellore (تامیل نادو)
۱۱. جامعه مفتاح العلوم - منو-اعظم گر
۱۲. مدرسه الاصلاح - سرای میر - اعظم گر
۱۳. جامعه الرشاد - بلیریاگنج (Bileriaganj) اعظم گر
۱۴. جامعه محمدیه مالیگائون Malegaon (مهاراشترا)
۱۵. جامعه اسلامی - وارانسی
۱۶. مدرسه عالیہ فتحپوری - دهلی

چنانکه قبلاً گفته شد تحصیل فارسی دیگر تضمینی برای شغل و کار نیست. علاوه بر آن دانش آموز فارسی از هیچگونه تسهیلات مادی برخوردار نیست که موجب تشویق او باشد و بالاتر از همه او کتب درسی مناسب نیز ندارد. کتابهای فارسی دیگر در هند چاپ نمی شود زیرا مشتری ندارد و ناشر ترجیح می دهد که در مقابل کتاب فارسی، یک کتاب انگلیسی یا هندی یا اردو چاپ کند که فروش آن پیش بینی شده است. مخصوصاً در سطح بالا یعنی لیسانس اختصاصی و فوق لیسانس کمبود کتب درسی بزرگترین اشکال دانشجوی فارسی هند است. به علاوه ظاهراً قرارداد بازرگانی برای ورود و صدور کتاب بین هند و ایران وجود ندارد لذا کتابهای فارسی که از ایران به هند می رسد از طریق اهدا و سوغات است یا توسط افراد متفرقه آورده و به قیمتهای بسیار گران فروخته می شود.

این راهم باید در نظر داشت که کتابهای درسی فارسی که برای دانشجویان ایرانی تهیه می شود لازم نیست برای دانشجوی هندی نیز در همان درجه مفید باشد. زیرا دانشجوی هندی زبان فارسی را فقط در مدرسه یا دانشکده یاد می گیرد و اصلاً زبان گفتگو و مکالمه بلد نیست. بسیاری از واژه ها که برای دانش آموز ایرانی احتیاج به توضیح ندارد برای یک دانشجوی لیسانس هندی اصلاً مفهوم نیست، پس لازم است که گروهی از متخصصان ایرانی و هندی باهم بنشینند و با مشورت یکدیگر کتب درسی فارسی برای دانشجویان هندی تهیه کنند. این هیئت می تواند نوع کتاب و محتوی آن را تعیین کند و البته این کتب باید با حروف روشن و نسبتاً بزرگ چاپ شود تا خواندن آن برای دانشجویان هندی آسان باشد.

زبان فارسی در هندوستان بر وایت ابن بطوطه

دکتر محمود روح‌الامینی

استاد مردم‌شناسی دانشگاه تهران

در علوم اجتماعی، زبان به عنوان يك نهاد اجتماعی^۱ در مجموعه فرهنگ جامعه قرار دارد و مردم‌شناسی زبان را به عنوان ابزار و تکنیکی که به وسیله آن، انسان با سایر افراد جامعه ارتباط پیدا می‌کند، مورد مطالعه قرار می‌دهد.

این وسیله و ابزار فرهنگی مانند سایر نهادهای اجتماعی، بر حسب مقتضیات و نیاز جامعه به وجود آمده و همراه نهادهای دیگر در جامعه انطباق می‌یابد و با تغییرات آنها تغییر می‌کند. به عبارت دیگر، در علوم اجتماعی مطالعه زبان و تغییر و تحول آن جدا از اقوام و تغییر و تحول آنها نیست. هیچ کدام از زبانها به حالت مجرد پیدا نشده، همانطور که هیچکدام از جوامعی که بدان زبانها سخن می‌گویند، نیز به صورت مجرد به وجود نیامده‌اند.

در طول تاریخ لشکرکشی‌ها، مهاجرت‌ها، آم‌دورفت‌ها با اشاعه^۲ و فرهنگ‌پذیری^۳ جنبه‌های اقتصادی، جمعیتی، صنعتی، هنری، علمی و اعتقادی همراه بوده و این امر بالطبع مقدار زیادی اصطلاح، لغت و عبارت را نیز از گرو‌هی به گرو‌هی دیگر منتقل می‌کند و این لغات و اصطلاحات گاه چنان جای خود را در زبان جدید باز می‌کنند که به قول معروف «گر تو به بینی نشناسی دگر».

زبان فارسی و دورانه‌های اوج و حضیض، رواج و انکساد، شهرت و گمنامی آن در ایران و خارج از ایران از مسائلی است که با تحولات و زیر و بم‌های تاریخ سیاسی و

۱. نهاد اجتماعی institution sociale عبارت است از سازمان یا نوعی شکل سازمان یافته مستقر که به مرور زمان، به اقتضای نیازمندیها به وجود آمده و دارای ضوابط و مقررات بیش و کم، منسجمی است. هر نهاد وظیفه معینی به عهده داشته و با نهادهای دیگر اجتماعی مرتبط و هم‌آهنگ است. مجموعه نهادهای اجتماعی را فرهنگ گویند.

2. diffusion 3. acculturation

اجتماعی و اقتصادی و اعتقادی این مرز و بوم پیوستگی دارد و توجه به آن در هر زمینه و هر زمان «صحبت قند» است و «همان به که مکرر گذرد» به ویژه وقتی صحبت از «قند پارسی» است «که به بنگاله می رود».

موضوعاتی چون: «زبان اصیل فارسی»، «زبان فارسی را دریابیم»، «نجات زبان فارسی»، «ترویج زبان فارسی» و «آموزش زبان فارسی» همواره بحثهای فراوانی را همراه با نگرانیها و دلسوزیهای عمیق برانگیخته و بایستی نیز برانگیزد. و به قول صائب:

يك عمر می توان سخن از زلف یار گفت در بند آن مباش که مضمون نمانده است و چنانکه می دانیم زبان فارسی از جمله زبانهای نادری است که شیرازه محکمی برای نگاهبانی هویت و قومیت مردم این سرزمین بوده و کمتر از نهادهای دیگر اجتماعی دستخوش تغییر و تطور قرار گرفته و شاید فقط در فارسی باشد که مردم براحتی نوشته های هزار سال پیش را می فهمند.

البته باید توجه داشت که در هر حال، زبان ابزاری اجتماعی و فرهنگی است که همواره (هرچند هم با کندی) در برخورد و آمیزش با فرهنگهای دیگر، تحول و تغییر می پذیرد و فقط زبانهای مرده و ادبیات مکتوب گذشتگان است که تغییر نمی پذیرد و ثابت می ماند^۴ و به قول حضرت مولوی:

قرنها بگذشت، این قرن نوی است ماه آن ماه است و آب آن آب نیست شد مبدل آب این جو، چند بار عکس ماه و عکس اختر برقرار اشاعه و رواج و دوام زبان فارسی در هندوستان قسمتی از مجموعه روابط اجتماعی و اقتصادی و فکری است که از قدیمترین دوره های باستانی بین این دو منطقه آسیائی وجود داشته و مشترکات فراوانی را در زبان و موسیقی و اخلاق و باورها داشته و دارد. و در خانواده زبانهای هندواروپائی، زبان اوستائی و زبان سانسکریت بهم نزدیکند بطوری که در بیشتر دانشگاههای جهان برای یاد گرفتن یکی از این دو زبان باستانی بایستی الزاماً دیگری را نیز فرا گرفت و امروز هم بالطبع در زبانهای شبه قاره هندوستان چون اردو، بنگالی و سند و پنجابی و گجراتی و مراهمتی و کشمیری و پشتو کلمات و اصطلاحات فارسی فراوان است. بی گمان ترجمه کلیله و دمنه، یاد گرفتن بازی شطرنج و یاد دادن بازی نرد،

۴. به میانی انسان شناسی، تألیف محمود روح الامینی، انتشارات زمان، تهران ۱۳۵۷، مبحث مردم شناسی و زبان شناسی، از صفحه ۶۵ تا ۷۴ مراجعه شود.

مهاجرت زردشتیان در قرنهای نخستین هجری و روابط خویشاوندی اقتصادی آنان (که تا به امروز ادامه دارد) رشته‌هایی از این بافت فرهنگی است. با توجه به این دیدگاه علوم اجتماعی است که از مجموعه زمینه‌ها و زمان‌ها در این مقوله، زبان فارسی را در سفرنامه ابن بطوطه که سند معتبر تاریخی قرن هشتم هجری^۵ و حاوی اطلاعات ارزشمند اجتماعی و فرهنگی است مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهیم.

کلمه‌ها و اصطلاحات و جمله‌ها و نامهای فارسی که در سفرنامه آمده، هرچند محدود باشد، برای بررسی نقش و موقعیت اجتماعی فارسی‌زبانان و رواج فارسی در هندوستان قرن هشتم سند گویا است.

ابن بطوطه در مدت اقامت هفت ساله خود در هندوستان به دربار سلطان محمد بن تغلق (سلطنت از ۷۲۵ تا ۷۵۲) راه یافت، به قاضی القضاتی دهلی منسوب گردید و نیز تولیت بقعه سلطان قطب الدین به او واگذار گردید. وصفی که او از دربار دهلی و شخص سلطان در سفرنامه خود آورده است به گفته گیپ^۶ «دقیق‌ترین توصیفی است که از یک دربار اسلامی در قرون وسطی بدست داریم...»^۷ زبان محاوره او با سلطان، به طوری که از سفرنامه برمی آید، در موارد زیادی زبان فارسی بود.^۸ وی بیش از پنجاه مورد اصطلاح یا عبارت و جمله‌ای را عیناً به فارسی نقل کرده و برای خواننده به عربی آن اصطلاحات و جمله‌ها را توضیح داده است. در گزارش هندوستان ابن بطوطه که قسمت عمده‌ای از سفرنامه را تشکیل

۵. شیخ ابو عبدالله بن بطوطه در سال ۷۰۳ هجری (۱۳۲۷ میلادی) در شهر طنجه از بلاد تونس متولد گردید و در سن ۲۲ سالگی سفری را آغاز کرد که تقریباً سی سال طول کشید. در این سفر از یمن، عراق، ایران، آسیای صغیر، قسطنطنیه، ماوراءالنهر، هندوستان و چین و سپس از آندلس و افریقای مرکزی دیدن کرد. شرح این سفر که به رحله ابن بطوطه معروف است در ۱۸۵۳ به زبان فرانسوی و در ۱۹۲۸ به انگلیسی و در ۱۳۴۸ به فارسی ترجمه گردید. همه مواردی که در این مقاله به کتاب ابن بطوطه رجوع داده می‌شود از کتاب سفرنامه ابن بطوطه ترجمه آقای دکتر محمدعلی موحد (دو جلد)، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، سال ۱۳۴۸ می‌باشد.

6. H. Gibb

۷. مقدمه سفرنامه، صفحه ۲۲.

۸. ابن بطوطه نه تنها از رواج زبان فارسی در هندوستان خبر می‌دهد، بلکه اگر این سفرنامه نبود ما نمی‌دانستیم که موسیقیدانان چینی در کشتی شعر سعدی می‌خوانند و امیرزاده چینی آوازه‌ای فارسی را دوست می‌دارد و «... چند بار به فرمان امیرزاده آن شعر را تکرار کردند، چنانکه من از دهانشان فرا گرفتم...» صفحه ۷۵۰.

می دهد (از صفحه ۴۵۱ تا صفحه ۷۶۰)، اشاعه فرهنگ ایران، در مسائل مختلف اجتماعی و فرهنگی ملاحظه می شود که می توان بدین ترتیب تقسیم بندی نمود:

۱. صاحبان مناصب و مشاغل: به طوری که از سفرنامه برمی آید عده زیادی از کارگزاران و صاحبان مشاغل دولتی و تجاری و دینی هندوستان در زمان تغلق و پسرش محمدشاه، ایرانی بوده اند. این افراد، که منسوب به شهرهای ایرانند، یا پس از تحصیل برای به دست آوردن شغل و موقعیت بهتر به هندوستان رفته اند یا از فرزندان کسانی هستند که قبلاً به هندوستان مهاجرت نموده اند. از آن جمله می توان از: عمادالدین سمنانی^۹، شمس الدین سمنانی^{۱۰}، محمد همدانی^{۱۱}، مبارکشاه سمرقندی^{۱۲}، علاءالملک خراسانی^{۱۳}، شریف مازندرانی^{۱۴}، دهقان سمرقندی^{۱۵}، شیخ شهاب الدین پسر شیخ جام خراسانی^{۱۶}، عفیف الدین کاشانی^{۱۷}، امیرعلی تبریزی^{۱۸}، شهاب الدین کازرونی^{۱۹}، امیرامیران کرمانی^{۲۰} نام برد که هر یک دارای شغل و منصبی معتبر و مؤثر در دربار هند بوده اند. حضور ایرانیان مخصوصاً خراسانیان بقدری چشمگیر بود که می نویسد: «چون غالب ایرانیان خراسانی بودند، همه خارجیان را خراسانی می نامیدند.»^{۲۱} این نفوذ و اعتبار و موقعیت های اجتماعی یکی از عوامل عمده رواج زبان فارسی در هندوستان می باشد. درباره موقعیت اجتماعی عده ای از آنان می بینیم:

«... از مهمانانی که در این روز خلعت گرفتند خداوند زاده قوام الدین و برادرانش ضیاء الدین و برهان الدین و خواهرزاده او امیر بخت پسر سید تاج الدین بود. جد امیر بخت وجیه الدین وزیر خراسانی بود.»^{۲۲} و دانی او

۹. صفحه ۵۲۶ ۱۰. صفحه ۵۲۸ ۱۱. صفحه ۵۲۸

۱۲. «دیگر کسانی که به عزم پای تخت هند آمده بودند مبارکشاه یکی از بزرگان سمرقند بود.» صفحه ۴۶۴

۱۳. «قاضی هرات فاضل عادل علاءالملک خراسانی معروف به افصح الدین چندی پیش به خدمت پادشاه هند رفته و حکومت شهر لاهری و مضافات آنرا گرفته بود.» صفحه ۴۵۸.

۱۴. صفحه ۴۶۷ ۱۵. صفحه ۴۶۳ ۱۶. صفحات ۵۴۴ و ۵۴۵

۱۷. صفحه ۵۴۷ ۱۸. صفحه ۵۵۳ ۱۹. صفحه ۵۱۹

۲۰. «من رفیقی داشتم به اسم امیرامیران که از اهل کرمان بود.» صفحه ۵۶۹

۲۱. صفحه ۵۱۵.

۲۲. «امیر بخت عربی نمی دانست و سلطان با او فارسی می گفت.» صفحه ۵۹۲

علاء‌الدین نیز در هند سمت امارت و وزارت داشت و نیز از جمله خلعت گیرندگان امیر هبة‌الله پسر فلکی تبریزی بود که پدرش در عراق نائب وزیر بود و مدرسه فلکیه تبریز را بنا کرده است و دیگر ملك كراي که از اولاد بهرام گور به‌شمار می‌آید و دیگر مبارك‌شاه سمرقندی و شهاب‌الدین کازرونی تاجر که از تبریز هدایائی برای سلطان آورده بود.^{۲۳}

ابن بطوطه همچنین از دانشمندان و عارفان ایرانی نام می‌برد که قبرشان زیارتگاه عامه بوده، مانند: «قبر شیخ قطب‌الدین بختیار، که بسیار مورد احترام و متبرک می‌باشد»^{۲۴} و نیز «مقبره فقیه علاء‌الدین کرمانی که از مزارات متبرکه و نورانی است»^{۲۵}

این دانشمندان همان‌گونه که مجبور بودند برای تحقیق و تفهیم و تفهم زبان هندی را، هرچند به دشواری فرا بگیرند،^{۲۶} الزاماً مقدار زیادی از لغات دینی و عرفانی و فلسفی را به شاگردان و مریدان خود آموختند.

۲. عنوانهای دیوانی و اداری: کارگزاران و صاحبان مشاغل ایرانی مقدار زیادی از اصطلاحات فارسی دیوانی و اداری را در دستگاه حکومتی هند رایج ساختند. این اصطلاحات بایستی با ایجاد و سازماندهی مشاغل وارد شده باشد.

مناصب و اصطلاحات فارسی که ابن بطوطه یاد کرده عبارتست از: خریطه‌دار^{۲۷}، سرجامه‌دار^{۲۸}، امیرداد^{۲۹}، سپه‌سالار^{۳۰}، رئیس^{۳۱}، خوند میر^{۳۲}، پروانه^{۳۳}، وزارت^{۳۴}، ارباب^{۳۵}، عرض داشت^{۳۶}.

سازمان پست که ایجاد آن در ایران سابقه‌ای طولانی دارد، به همراه خود

۲۳. صفحه ۵۸۸ و ۵۸۹ ۲۴. صفحه ۴۸۲ ۲۵. صفحه ۴۸۲

۲۶. ابوریحان بیرونی در کتاب تحقیق مال‌اللهند در مبحث زبان اشاراتی به مشکلات خود در فرا گرفتن زبان هندی دارد.

۲۷. صفحه ۵۹۴ ۲۸. مأموری که مگس از سر و روی شاه میراند. صفحه ۵۹۸

۲۹. مأمور رسیدگی به تخلفات امرا و بزرگان

۳۰. صفحه ۴۸۴ ۳۱. صفحه ۴۹۵ ۳۲. صفحه ۴۶۵

۳۳. به معنی اجازه پرداخت، صفحه ۵۹۴

۳۴. صفحه ۵۹۴

۳۵. صفحه ۶۰۴

۳۶. به معنی شکایت و عرضحال، صفحه ۵۹۵

اصطلاحات برید^{۳۷}، ملك البرید^{۳۸}، رسول دار^{۳۹}، الاق (الاغ)^{۴۰} را به هندوستان برد. لازم به یادآوری است که هرچند ریشه بعضی از این اصطلاحات و کلمه‌ها فارسی نیست ولی به علت رواج آن در ایران، به وسیله ایرانیان وارد هندوستان گردیده است.

بعدها، به علت همین رواج است که: «قرن شانزدهم راجه تودارمال صدراعظم و وزیر هند برای منظم ساختن امور اداری و دیوانی صلاح در آن دید که دفاتر مالی و حسابداری به زبان فارسی تنظیم شود.»^{۴۱}

۳. خوراک و پوشاک: مهاجران، معمولاً به مرور زمان، شیوه تغذیه و لباس و سایر جنبه‌های فرهنگ مادی جامعه میزبان را می‌پذیرند ولی در مواردی که مهاجرت‌ها به صورت گروهی انجام پذیرد یا تعداد مهاجران در یک جامعه زیاد شود یا عوامل دیگر، مقداری از غذاها، لباس‌ها و آداب مربوط به آن (به علل مختلفی چون کیفیت، سهولت تهیه، تازگی، ...)، در جامعه مهاجرپذیر اشاعه می‌یابد و در موارد زیادی نام اصلی خود را نیز حفظ می‌کنند.^{۴۲}

این بطوطه از غذاهائی چون خشتی^{۴۳} (نان روغنی) و سمبوسک^{۴۴} (سمبوسه) و عصیده^{۴۵} و جلنار^{۴۶} (گلنار) و ظروفی چون سینی^{۴۷} و سر^{۴۸} (سرپوش) و نیز از پوشاکی چون کلاه^{۴۹} و دستبان^{۵۰} و پارچه‌هائی چون حریر صورت شیر^{۵۱} و پارچه شیرین یاف^{۵۲} و شان یاف^{۵۳} نام می‌برد.

اشاعه این اصطلاحات فارسی علاوه بر فرهنگ تغذیه و پوشاک معرف گرمی

۳۷. برید پیاده سریع تر از برید سواره است، صفحه ۴۵۲ ۳۸. صفحه ۴۶۳

۳۹. صفحه ۵۹۱ ۴۰. صفحه ۴۵۲

۴۱. مجموعه سخنرانی و بحث درباره زبان فارسی، وزارت فرهنگ و هنر، آبان ۱۳۵۲، حسن صدر

حاج سیدجواد: «تأثیر زبان و ادبیات فارسی بر روی زبان و ادبیات سایر ملل» صفحه ۸۹

۴۲. اصطلاحات «ساندویچ» و «همبرگر» و «پیتزا» که امروز در غالب کشورها همراه با عرضه نوع معینی از غذا اشاعه یافته، از این گونه‌اند.

۴۳. صفحه ۴۶۵ ۴۴. صفحه ۴۶۶

۴۵. «عصیده یک نوع حلوا است که هم اکنون در نواحی جنوبی ایران به همین اسم نامیده می‌شود.» توضیح مترجم کتاب، صفحه ۴۶۹

۴۶. صفحه ۴۶۸ ۴۷. صفحه ۵۸۲ ۴۸. صفحه ۵۸۲

۴۹. صفحه ۵۱۱ ۵۰. صفحه ۶۱۳ ۵۱. صفحه ۵۹۱

۵۲. صفحه ۶۱۳ ۵۳. صفحه ۶۱۳

بازار دادوستد و بازرگانی بین ایران و هند نیز می باشد.

۴. ساختمان و بنا: وجود نامهای فارسی برای بعضی از بناها و تأسیسات، در زمان این بطوطه، اگر معرف تأثیر شیوه معماری ایرانی در هندوستان نباشد،^{۵۴} مطمئناً معرف نقش و کارکرد معینی است که به وسیله ایرانیان تأسیس گردیده و احتمالاً تأسیساتی با این کارکرد قبلاً در آن منطقه نبوده است. در سفرنامه اصطلاحات فارسی دارسرا^{۵۵}، هزارستون^{۵۶}، بارگاه^{۵۷}، جهان بنا^{۵۸}، انبار^{۵۹}، دروازه^{۶۰}، دولت خانه^{۶۱}، خشت^{۶۲}، سنگ هفت جوش^{۶۳} آمده و گاه مورد استفاده آن نیز توضیح داده شده است.

۵. کالاها و فرآورده‌ها: روابط اقتصادی و دادوستدهای صنعتی و کشاورزی ایران و هند سابقه‌ای طولانی دارد. در داستانها و ضرب‌المثل‌ها و منابع تاریخی فراوان آمده (که خود موضوع تحقیقی جداگانه است). این بطوطه اشاراتی در این زمینه دارد که در خور توجه است.

رواج نامهای فارسی پارچه‌ها، مانند شیرین باف و شان باف و صورت شیربایستی علی‌القاعده مربوط به مصنوعات ایران و جزء مال التجاره‌ای باشد که در هندوستان مورد استقبال قرار می گرفته و به تدریج نام فارسی آنها نیز مشهور گردیده است. و نیز آورده است که: «... ملك التجار كازرونی (ملقب به پیروز)، شهاب‌الدین كازرونی را که دوست او بود پیش خود فراخواند و هدیه‌ای برای پادشاه تهیه کرد که عبارت بود از سراچه‌ای از پارچه کتان که با ورقی از طلا تزئین شده بود و يك خیمه مناسب با سراچه مزبور و يك خرگاه پشمین و متعلقات آن و يك خرگاه مخصوص استراحت که همه را از پارچه‌های پر نقش و نگار ساخته بودند.»^{۶۴} گرچه در متن صراحتی نیست بر اینکه متاع نامبرده از ایران فراهم شده باشد ولی معمولاً نمی بایستی «هدیه‌ای» که ملك التجار كازرونی برای پادشاه هند تهیه می کند متاعی^{۵۴} اینکه ایرانیان مهاجر در معماری هندوستان تأثیری داشته‌اند یا نه، موضوعی در خور توجه و تحقیق است.

۵۵. صفحه ۵۱۰	۵۶. صفحه ۵۸	۵۷. صفحه ۵۱۷
۵۸. صفحه ۴۷۷	۵۹. صفحه ۴۷۷	۶۰. صفحه ۴۸۷
۶۱. صفحه ۴۸۷	۶۲. صفحه ۵۱۴	۶۳. صفحه ۴۷۹
۶۴. صفحه ۵۲۲		

هندی باشد.

ابن بطوطه درباره هدیه‌ای که خود به امیر مولتان داده می‌نویسد: «من غلامی و اسبی با مقداری کشمش و بادام که در هند جزو هدایای مهم بشمار می‌رود و از خراسان به آنجا می‌برند به امیر مولتان قطب‌الملک، پیشکش کردم».^{۶۵} در هند میوه‌های خراسان مشهور و با ارزش بوده: «... برخی از اوقات میوه‌های کمیاب را که از خراسان به آنجا می‌آورند در طبق‌ها به وسیله برید برای سلطان می‌فرستند».^{۶۶}

رواج نام فارسی بعضی از میوه‌ها مانند انار شاید نشانه‌ای بر این باشد که درخت انار در هندوستان به وسیله ایرانیان پرورش یافته و ابن بطوطه در مورد جلنار توضیح می‌دهد که ریشه فارسی دارد و از گل انار آمده.^{۶۷} از حیواناتی که در حمل و نقل بار و کالا مورد استفاده قرار می‌گرفته‌اند، ابن بطوطه به الاق^{۶۸} (الاغ) و لاشه (الاغ کوچک و ریز)^{۶۹} اشاره می‌کند.

۶. عبارتها و جمله‌های فارسی: ورود کلمه یا اصطلاحی فنی، ادبی، هنری، یا دینی از زبانی به زبان دیگر امری متداول و رایج است و زبان هیچ جامعه‌ای را نمی‌شناسیم که لغات و ابزاری از جوامع دیگر به عاریت نگرفته باشد ولی اینکه جمله یا عبارتی وارد یک زبان شده و بسهولت به کار رود عوامل کمی و کیفی بیشتری در مراودات فرهنگی و جمعیتی و اقتصادی لازم است. اینکه ابن بطوطه، در سفرنامه‌ای که به زبان عربی نوشته شده، در چندین مورد (دقیقاً چهارده مورد) عبارت یا جمله‌ای را عیناً به زبان فارسی نقل می‌کند مساله‌ای درخور کمال اهمیت است.

از بررسی و تحلیل جمله‌های فارسی سفرنامه نکات زیر را می‌توان یادآوری نمود:

الف. زبان فارسی، زبان محاوره دربار هندوستان بوده و تکلم به این زبان برای

۶۵. صفحه ۴۶۳ ۶۶. صفحه ۴۵۲

۶۷. «و ببلاد الهند من فواکه بلادنا الرمان... و هم یسمونه أنار، و اظنّ ذالك هو الاصل فی تسمیه الجلنار. فان جُل بالفارسیه الزهر، و نار الرمان» رحله ابن بطوطه، چاپ بیروت ۱۳۷۹ هـ (۱۹۶۰ میلادی) صفحه ۴۰۸.

۶۸. صفحه ۴۵۲

۶۹. خرهای هندوستان هیکل کوچکی دارند و لاشه نامیده می‌شوند. صفحه ۶۰۸

محمد شاه بن تغلق نوعی هنر و نشانه‌ای از فصاحت و بلاغت است: خواجه امیرعلی تبریزی برای بار دوم مغضوب گردید و به خراسان تبعید شد و در هرات مسکن گزید. از آنجا نامه نوشت و از سلطان تقاضای بخشش نمود. سلطان بر پشت نامه وی این جمله را مرقوم داشت: «اگر باز آمدی باز آی یعنی اگر از کارهای سابق دست برداشته‌ای مراجعت کن.»^{۷۰}

و در موردی دیگر آورده است که: «... رکن الدین (شیخ الشیوخ دیار مصر) عازم کنیا به شد که از آنجا با کشتی به یمن برود. لکن مسافرت او مصادف شد با ماجرای عصیان قاضی جلال الدین که اموال او را تصرف کرد و عطایانی نیز که شیخ الشیوخ از سلطان گرفته بود در این ماجرا به چنگ قاضی جلال الدین افتاد. او گریخت و به دربار سلطان باز آمد. شاه تا او را دید بشوخی گفت: آمده‌ای که زبری، با دلبری صنم خوری، زربری و سر نهی.»^{۷۱}

ب. در قرن هشتم زبان فارسی، زبان کلیدی دربار برای تکلم با مسلمانان خارجی بوده: «سلطان خیال می‌کرد که امیر بخت عربی خوب می‌داند در صورتی که چنین نبود. چون مطلب را دریافت به فارسی به او گفت: بروی و یک جا بخشی و آن حکایت بر او بگوئی و تفهیم کنی تا فردا انشاء الله پیش من بیائی و جواب او بگوئی.»^{۷۲}

و در مورد دیگر: «... در روز عید (فطر) ... من نزدیک سلطان رفتم، دستم را گرفت و با من مصافحه کرد و دست مرا در دست خود نگهداشت و بزبانی خوش با من سخن آغاز کرد و به فارسی چنین گفت: قدمت مبارک است، خاطرت جمع باشد آنقدر درباره تو مرحمت و انعام می‌کنم که خبر آن به گوش هموطنانت برسد و همه پیش تو بیایند.»^{۷۳}

و در گفتگویی دیگر: «... آن روز سلطان محمد سراغ شهاب الدین کازرونی را گرفت، بهاء الدین فلکی گفت: خوند میر نمیدانم و بعد اضافه کرد: شنیدم زحمت داره یعنی شنیدم که او بیمار است. سلطان گفت: بروی همین زمان در خزانه یک لك تنگه^{۷۴} زر بگیری و پیش او ببری تا دل او خوش شود.»^{۷۵}

ج. زبان فارسی تنها در دربار و بین مسلمانان و ایرانیان رایج نبوده، بلکه در بین عامه مردم و هندیان غیر مسلمان نیز زبان فارسی اشاعه داشته است. این بطوطه در

۷۰. صفحه ۵۵۳ ۷۱. صفحه ۵۲۴

۷۲. صفحه ۵۹۲ ۷۳. صفحه ۵۸۸

۷۴. معادل صد هزار ۷۵. صفحه ۵۲۳

شرح مراسم سَتی (سوزاندن داوطلبانه زن هندو با جنازه شوهر)^{۷۶} می نویسد:
... منظره آتش به وسیله پرده‌ای که مردان گوشه‌های آنرا بدست داشتند نهفته بود تا دیدار آن موجب وحشت نگردد. اما یکی از زنان چون بکنار پرده رسید آنرا بخشونت از دست مردان در کشید و گفت: ما را می ترسانی از آتش؟ من می دانم او آتش است رها کن ما را.^{۷۷}

د. کاربرد بعضی از اصطلاحات و عبارتهای فارسی در هندوستان در حکم رسمیت و اعتبار بخشیدن و قبول عامه یافتن موضوع بوده، مثلاً: «... محمد ناچار با ده تن سوار پیش پدر (تغلق شاه) گریخت، او آن ده سوار را به لفظ فارسی: یاران موافق نام داده بود.»^{۷۸}

و در موردی دیگر: «... وزیر (خواجه جهان وزیر محمدشاه) به شهر لاهور وارد شد. عده‌ای را پوست بر کند و عده‌ای دیگر را به اشکالی دیگر به قتل رسانید. مأمور اجرای این کشتار کسی بود به نام محمد بن نجیب، نایب وزیر که لقب سگ سلطان^{۷۹} داشت و مردی ستمگر و سخت دل بود.»^{۸۰}

و در رده‌بندی سربازان می نویسد افراد چابک و زبده‌ای که مهارتشان مورد آزمایش قرار می گرفت می توانستند جزء دسته سوار تیرانداز^{۸۱} در آیند.

۷. اصطلاحات فارسی با مفاهیم متفاوت: از خصوصیات هر زبانی است که بعضی از لغات و اصطلاحاتش در مناطق جغرافیایی دیگر معنا و مفهوم و گاه تلفظش تغییر می کند. در يك منطقه نیز بعضی از کلمات با گذشت زمان تغییر معنا و تلفظ می دهد. مقداری از کلمه‌ها و اصطلاحات فارسی رایج در هندوستان، هیچگاه به مفهومی که این بطوطه بیان داشته در ایران بکار نرفته است یا اگر در قدیم به کار میرفته جایی ضبط نشده و فراموش گردیده است. خوشبختانه از آنجا که این بطوطه مجبور بوده است که مفهوم این اصطلاحات فارسی را برای خوانندگان عربی زبان خود توضیح دهد معنی آنها حفظ گردیده است. این اصطلاحات عبارتند از:

۷۶. این رسم که از نظر اقتصادی و اعتقادی و خویشاوندی نظام کاستی دارای تحلیل و تفسیرهای متفاوتی است در ادبیات فارسی به عنوان نمونه و سمبل فداکاری از آن یاد می شود، مثلاً:

چون زن هند و کسی در عاشقی مردانه نیست سوختن بر شمع مرده کار هر پروانه نیست

۷۷. صفحه ۴۷۴ ۷۸. صفحه ۵۰۷

۷۹. کلمه سگ در متن عربی رحله با حرف صاد (صگ) نوشته شده.

۸۰. صفحه ۵۶۲ ۸۱. صفحه ۴۶۴

- ارباب: يك امام جماعت، عده‌ای موزن و قاری خوش صورت و مداح و دفتردار و معرف که همه را در آن کشور ارباب می‌نامند استخدام کرد.^{۸۲}
- امیرداد: امیرداد در مجلس قاضی بشکایاتی که از امرا و بزرگان می‌شود رسیدگی می‌کند.^{۸۳}
- خط خُرد: نوشته کوچکی که به جای حواله به کار میرفته^{۸۴}
- دارسرا: خانه سلطان را در دهلی دارسرا می‌نامند^{۸۵}
- دستبان: به معنی دستکش^{۸۶}
- دولت: کجاوه‌ایست مخصوص زنان که مردان نیز در آن سوار می‌شوند و بسان تختی می‌ماند که از پارچه‌های نخی و ابریشمی روکشی شده.^{۸۷}
- سرجامه‌دار: مامور راندن مگس از سر و روی پادشاه.^{۸۸}
- سرشویی یا سرشُستی: بخشش شاه و بزرگان مبلغی درخور حال و وضع شخص به عنوان مخارج سرشویی.^{۸۹}
- شب نویس (?): ملك فتح الله معروف به شب نویس^{۹۰} از مطلب کتاب مفهوم این کلمه معلوم نگردید.
- عزیز: غریبه، خارجی: ابوالمجاهد محمدشاه فرمان داد که غریبان را در هندوستان به نام عزیز بخوانند و این کلمه مانند اسم خاص و علم درباره آنان استعمال می‌شود.^{۹۱}

۸. نام آبادی‌ها: بعضی از فعالیت‌های اقتصادی ایرانیان مهاجر، در جهت احداث مناطق کشاورزی و آبادانی صورت گرفته است. اسم مناطقی که با پسوند آباد، و نامهای ایرانی ساخته شده، و تعداد آنها در هندوستان کم نیست، معرف این امر می‌باشد.

این بطوطه به نام مناطقی چون آسیاآباد^{۹۳} و مسعودآباد^{۹۴} و دولت‌آباد^{۹۵} و

۸۲. صفحه ۶۰۴ ۸۳. صفحه ۵۹۲

۸۴. صفحه ۵۹۳ ۸۵. صفحه ۵۱۰

۸۶. صفحه ۶۱۳، با اینکه در رحله توضیح داده شده که دستبان به معنی دستکش است، معلوم نگردیده که مترجم محترم چرا کلمه دستبند را در پرانتز آورده‌اند.

۸۷. صفحه ۵۸۵ ۸۸. صفحه ۵۹۸

۸۹. صفحه ۵۱۴ و ۵۳۰ و ۵۸۳ ۹۰. صفحه ۵۳۵

۹۱. صفحه ۴۵۳ و ۵۲۲ ۹۲. صفحه ۵۰۴ ۹۳. صفحه ۴۷۶

۹۴. صفحه ۴۴۵

طرب‌آباد^{۹۶} و خسروآباد^{۹۷} اشاره می‌کند که بایستی در اثر فعالیت یا مدیریت ایرانیان احداث شده باشد.

نامهای فارسی: ابن بطوطه به ایرانیان زردشتی که نقش اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی عمده‌ای در هندوستان داشته و دارند اشاره‌ای نموده^{۹۸} ولی از نامهای فارسی چون هوشنگ^{۹۹}، کیقباد^{۱۰۰}، کیخسرو^{۱۰۱}، دهقان^{۱۰۲}، فیروز^{۱۰۳}، بهرام‌خان^{۱۰۴}، بهزاد^{۱۰۵} و بهاء‌الدین گشتاسب^{۱۰۶} یاد شده که متداول بوده است. و در مورد اصل و نسب یکی از حکمرانان می‌نویسد: ملك كراي مي‌گفتند از اولاد بهرام‌گور است.^{۱۰۷} این نامهای فارسی غالباً متعلق به مسلمانان است و بایستی از اسامی رایج هند در آن دوره باشد.



هر چند به نظر می‌رسد، که در این مقاله، دامنه سخن از زبان فارسی فراتر رفته باشد ولی همان طور که در آغاز اشاره گردید، اشاعه زبان جدا از اشاعه تظاهرات و فعالیت نهادهای دیگر فرهنگ نیست. و این کوششی که در تحلیل موضوعی اشاعه فرهنگ ایران در هندوستان بر وایت ابن بطوطه صورت گرفته، برای روشنگری و شناخت وضعیت و موقعیت تاریخی و اجتماعی و فرهنگی زبان فارسی و فارسی‌زبانان در این سرزمین، در حد روزه‌ای بیش نیست. به عبارتی دیگر ورقی از يك کتاب است.

برای هر کدام از زمینه‌های مورد بحث در این مقاله، وزینه‌های دیگر اجتماعی و فرهنگی مطمئناً اسناد و منابع و تحقیقات فراوانی وجود دارد که به این روشنگری و شناخت کمک می‌کند.

بنا به اظهار شرکت کنندگان در سمینار، درباره بعضی از زمینه‌های اشاعه و

۹۶. صفحه ۴۸۱ ۹۷. صفحه ۴۶۲

۹۸. پیداست که با توجه به موقعیت ابن بطوطه به عنوان قاضی القضاات در حکومتی اسلامی چون دربار سلطان محمد تغلق، با زردشتیان هندوستان ارتباطی نداشته.

۹۹. مسعودآباد از آن ملك هوشنگ پسر ملك كمال می‌باشد. صفحه ۴۷۶

۱۰۰ و ۱۰۱. خان شهید دو پسر داشت بنام‌های کیقباد و کیخسرو. صفحه ۴۹۰

۱۰۲. ملك البرید دهقان نام داشت و اصلش از مردم سمرقند بود. صفحه ۴۶۳

۱۰۳. پسر عم سلطان که فیروز نام داشت. صفحه ۵۸۸

۱۰۴. صفحه ۵۳۱ ۱۰۵. صفحه ۵۷۵

۱۰۶. سلطان تغلق خواهرزاده‌ای داشت بنام بهاء‌الدین گشتاسب. صفحه ۵۵۵

۱۰۷. صفحه ۵۸۸

فرهنگ‌پذیری بین ایران و شبه‌قارهٔ هند، مطالعات و تحقیقاتی کلی در حد پایان نامه‌های دورهٔ لیسانس، انجام پذیرفته که امید است تکمیل شود و توسعه یابد و منتشر گردد.

بدون اینکه حتی به قدر سر سوزنی در اهمیت رواج و اعتلای زبان فارسی و کوشش‌هایی که در این زمینه صورت می‌گیرد شك و تردید، بخودراه دهم، مطلب را با بیان مولانا به پایان می‌رسانم:

ای بسا هندو و ترك هم زبان	ای بسا دو ترك چون بیگانگان
پس زبان محرمی خوددیگر است	همدمی از هم زبانی بهتر است

جلوه‌های عرفان در شعر شاعران پارسی‌گوی شبه‌قاره

دکتر محمد علوی مقدم

دانشکده ادبیات مشهد

در این وقت کم نمی‌توان تمام جزئیات را بازگفت و اصولاً ناشدنی است که دریای بیکران عرفان را در ظرف کوچکی بریزیم ولی:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید
راز را گر می‌نیاری در بیان درکها را تازه کن از قشر آن^۱

بنابراین سعی خواهم کرد که رئوس مطالب را بازگویم و اصول عمده را بیان کنم. عرفان و معرفت را، در کتب لغت، علم و دانش معنی کرده‌اند ولی عرفان به مفهوم عام وقوف به دقائق و رموز چیزی است، مقابل علم سطحی و قشری. مثلاً اگر بگویند: فلان طبیب عارفی است یعنی غوررس است و موی شکاف و به ظواهر نپرداخته. یا اگر بگویند: فلان، عارف سخن و سخندان عارفی است یعنی فقط به تقلید قائل نشده و دقائق سخن و سخندانی را^۲ گرفته است. و عرفان به مفهوم خاص: یافتن حقایق اشیاء به طریق کشف و شهود و در واقع، عرفان معرفتی است مبتنی بر حالتی روحانی و توصیف‌ناپذیر که ارتباطی مستقیم با وجود مطلق پیدا می‌کند و در درجه اول در جان و ذات انسانی تجلی دارد و در مرتبه بعد در اعمال و رفتار آدمی.

عرفان بدین معنی به قول مرحوم همائی^۳ با همه مذاهب و فرق سازش دارد و دین و مذهب خاصی هم نیست که در مقابل ادیان و مذاهب دیگر مذهبی، مستقل باشد، بلکه باید گفت: عرفان بدین معنی، با همه مذاهب و فرق می‌سازد. عارف با حکیم و فیلسوف، در کیفیت استدلال و راه ادراک حقائق تفاوت می‌کند،

۱. رک. دفتر پنجم مثنوی مولانا، چاپ کلاله خاور ص ۲۷۹.

۲. برای آگاهی بیشتر در این زمینه رجوع شود به سخنرانیهای مرزهای دانش، استاد جلال الدین همائی، نیمه اول ۱۳۳۹ هـ. ش ص ۲۶.

زیرا فیلسوف با نیروی عقل واستدلال منطقی به کشف حقایق می پردازد ولی عارف از راه تهذیب نفس و صفای باطن.

عارف، عقیده دارد که از راه تهذیب نفس و تسلط بر هوا و هوس و از طریق عاطفه و قلب، انسان می تواند به مرتبه ای برسد که جمیع احوال، برای او یکسان باشد و از لحاظ مذهبی بلندنظر و وسیع الصدر باشد.

در نزد عارف، دل نقش عمده ای دارد و به قول او حدی در مثنوی جام جم:
 عرش رحمان دل است اگر دانی دل باقی نه این دل فانی
 دل باقی، محل نور خداست دل فانی از این محله جداست.
 دل عارف محل ایمان است جای اسلام و قالب جان است.
 از قول عارف شهیر شیخ صفی الدین اردبیلی جد سلاطین صفوی در کتاب صفوة الصفا^۳ نقل شده است که:

«دل محل الهامات و واردات الهی است و الهامات الهی بر دل وارد می شود و فیض وارادتی که به دل می رسد، عقل از ادراک آن قاصر است...»

عرفان نزد مسلمان طریقه مخصوصی است آمیخته از فلسفه و مذهب. عرفان اسلامی بی پذیرش شریعت درست نباشد. عرفان بی عبادت و عبادت بدون عرفان، کم ارزش است و به قول فخرالدین علی بن حسین واعظ کاشفی سبزواری^۴، متوفی به سال ۹۳۹ هجری «حقیقت عبادت خشوع و خضوع و شکستگی و نیاز است که از شهود عظمت حق سبحانه و تعالی بر دل ظاهر شود و این چنین سعادت، موقوف بر محبت است و ظهور محبت موقوف بر متابعت سید اولین و آخرین...»

عرفان راه خدا و مسلک اولیاست. عرفان زدودن محبت ماسوی الله است از قلب. عرفان آزادی از خود پرستی و رهایی از زندان مادیت و مقید شدن به قید بندگی حق است و در واقع، عرفان، صبغه الهی بر خود زدن است:
 «صِبْغَةُ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً»

(سوره بقره/۱۳۸)

عارف از سوی الله منقطع می شود و جز خدا به چیزی نمی نگرد و به چیزی تکیه

۳. رك. صفوة الصفا، چاپ بمبئی ص ۱۷۶.

۴. رك. مولانا فخرالدین علی بن حسین واعظ کاشفی، رشحات، عین الحیات با مقدمه و تصحیحات و حواشی و تعلیقات دکتر علی اصغر معینیان در ۲ جلد، شهر یور ۱۳۵۶، از انتشارات بنیاد نیکوکاران نوریان، ج ۲ ص ۶۲۸.

نمی‌کند و امر و نهی کسی جز خدا را نمی‌پذیرد. عارف بر آنست که یاد حقیقی حق، جان و قلب انسان را به نور هدایت روشن می‌کند و انسان را به خدا، توجه می‌دهد و انسان خود را در محضر خدا حس می‌کند و انسان را در میدان ترک گناه و اطاعت و فرمانبرداری خدا، قرار می‌دهد، در گناهان را به روی انسان می‌بندد و در انسان کرامت و شرافت و معرفت، ایجاد می‌کند و وجود انسان را منبع تجلی کمالات و حسنات می‌سازد و مشعلی از نور حق در دل آدمی روشن می‌کند که بتدریج حجابهای ظلمانی را از قلب انسان برطرف ساخته و آدمی را به سعادت می‌رساند. عارف، عقیده دارد که یاد خدا، دل را جلا می‌دهد و صفا می‌بخشد و آن را آماده تجلیات نور الهی می‌سازد و به گفته قرآن مجید: «... وَلِذِكْرِ اللَّهِ اَكْبَرُ»* و در این هنگام است که قلب عارف، آینه تجلی عشق دوست می‌شود و خودی از میان می‌رود و جز دوست، چیزی نمی‌ماند.

عرفان اسلامی، چیزی است که منبع و منشأ آن، در درجه اول، قرآن است و سپس سخنان انبیاء و دیگر پیشوایان مذهبی. پس نباید از عرفان و عارف وحشت داشت؛ زیرا عارفان در طلب پاکی قلب و روح و روانند و در جستجوی عالی‌ترین مراحل اخلاق و می‌خواهند خود را، متخلق به اخلاق حمیده سازند و بسیاری از عرفا، در آثار خویش، از قرآن مجید و روایات مذهبی سود جسته و بسیاری از اینان، پیروی از سنت و شریعت را توصیه کرده‌اند.

عرفان، در ادبیات ما تأثیر فراوانی داشته و در تعلیم و تربیت ما و اخلاق و رسوم ما اثر کرده: انسانها را به نوع دوستی و شفقت بر دیگران و دستگیری از درماندگان تشویق کرده است.

عرفان، در ایجاد ادبیات منظوم و منثور، تأثیر خاصی داشته و چون با دل و عاطفه سروکار دارد، اینست که شعرای عارف لطافت فکر و ذوقشان بیشتر از شاعرانی است که مشرب عرفان ندارند؛ زیرا شاعران عارف بودند که غزل عرفانی را جانشین قصیده مدحی کردند و بهترین اشعار عارفانه را در قالب مثنوی و غزل برای بیان حقائق عرفان سرودند و عشق در تغزل که جنبه شهوانی داشت، در غزل عارفانه جنبه ملکوتی یافت و در بقاء شعر فارسی مؤثر بود و موضوع شعر فارسی که پیش از ظهور شاعران عارف مسلک، غالباً مدح رزم و وصف مجالس شاهان و توصیف شکارگاه و کاخ و ایوان ممدوح بود، تغییر یافت و به شعر فارسی،

* تمام آیه چنین است: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنِيَّ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ».

سوره عنکبوت / ۴۵

حال و شور و شوق و لطافت و معنویت بخشید.

شاعر عارف، تجارب و دریافتهای خود را به مدد الفاظ و کنایات بیان می کند، اینست که شعر شاعر عارف نیاز به غواصی و فرو رفتن در اعماق کلمات دارد و مطالعه در سطح، خواننده را به جایی نمی رساند و ناگزیر است که در اعماق فرورود و به همین جهت است که در اشعار شرای عارف، دامنه الفاظ وسعت می یابد و کلمات، مفاهیم سمبلیک پیدا می کند.

در برخی از آثار شاعران پارسیگوی هند، مفاهیم عرفانی جلوه گر است و تعلیمات آنان، انسانها را به صلاح و سداد، رهنمون است همچون غالب دهلوی، متوفی به سال ۱۲۸۵ هجری برابر با ۱۸۹۶ میلادی که گاه افکار فلسفی و عرفانی در اشعارش دیده می شود:

غالب، مقام و منزلت حضرت محمد (ص) را ستوده و درباره پیامبر آخرین که دستوراتش برای بهتر زیستن انسانها و بهبود وضع آنان است، سخن گفته است:

جلوه اول که حق بر خویش کرد مشعل از نور محمد (ص) پیش کرد
شدعیان زان نور در بزم ظهور هر چه پنهان بود از نزدیک و دور
نور حق است احمد و لمعان نور از نبی در اولیاء دارد ظهور

کلیات غالب، چاپ هند ص ۱۰۳

او، دین محمدی را از آن جهت پذیرفته که حضرت محمد را رسول بر حق و فرستاده شایسته خدا می داند.

حق فرستاده است بهر ما رسول کرده ایم از بهر حق دینش قبول

کلیات غالب ص ۲۰۵

در نظر غالب، خدا، همان چیزی است که بر همه چیز، فرمان می راند و غالب از مسلمانان می خواهد که همواره به یاد خدا باشند و رحمت او را در نظر داشته باشند.

نور محض و اصل هستی ذات اوست هر چه جز حق بینی از آیات اوست

کلیات غالب ص ۱۰۲

نیست کس بعد از خدا غیر از خدا این بود سر بقاء بعد الفناء

کلیات غالب ص ۷۳

در نزد عارفان، غیر از خدا هیچ و کل عالم هستی، در معبود کل خلاصه می شود.

در خلال اشعار غالب، اشاراتی به امام علی بن ابی طالب، پسر عم رسول خدا،

نیز هست. غالب، مقام و منزلت این رادمرد جهان اسلام را که کردار او سرمشقی

بسیار آموزنده و باارزش است برای اهل ایمان و اهل دل در اشعارش می ستاید و او

را، انسانِ والاّنی معرفی می‌کند:

زهی قبله اهل ایمان علی به تن گشته همسایه جان علی
پدیدار در خاندان نبی به گیتی در از وی نشان نبی

کلیات غالب ص ۱۵۱

در نظر عرفاء، جهان مادی، سدی است در راه رسیدن به حق و عاشق مشتاق، باید این سد را بشکند و با قلبی آکنده از عشق، بدون توجه به ظواهر فریبنده، با روحی متعالی به سوی پروردگار پرواز کند.

مرد ره باید که باشد مردِ عشق لب ترنم خیز و در دل دردِ عشق

کلیات غالب ص ۷۱

غالب، عقیده دارد که جوینده راه حق باید خود را، پاک و منزّه سازد و به صفات حق متجلی شود تا به سرچشمه بقاء رسد، اینست که او، رهایی از کلیه متعلقات دنیاوی و آنچه که سبب دوری از حق می‌گردد را ضروری دانسته و بر آنست که تا دلِ عارف پاک نگردد، قابلیت وصول به حق برای انسان، دست نمی‌دهد.

تیرگی بزدای تا رخشان شوی قطرگی بگذار تا عُمّان شوی

کلیات غالب ص ۷۲

بی‌جهت نیست که قرآن کریم، تهذیب نفس را بسیار مهم دانسته و در آیاتی تهذیب نفس را از مهم‌ترین اهداف انبیاء شمرده، زیرا تمام بدبختی‌هایی که در طول تاریخ گریبانگیر بشر بوده، منشأ و مبداء آنها، طغیان نفس و سرکشی هواهای نفسانی و آلوده بودنِ نفس به رذائل بوده است: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا. وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا».

سوره الشمس / ۹ و ۱۰

و نیز قرآن مجید دستور داده است که:

«... وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ...»

سوره ص / ۲۶

غالب، عقیده دارد که عارف، در لحظه خلوت همه چیز و همه کس را به دست فراموشی می‌سپارد و هنگام راز و نیاز با معبود، چنان از خود بیخود می‌شود و از زندگیش غافل می‌گردد که میان خود و خدا هیچ فاصله و حجابی نمی‌بیند.

بادوست هر که باده به خلوت خورد مدام داند که حور و کوثر و دارالسلام چیست

کلیات غالب ص ۴۰۴

در هند، افکار عرفانی، از قدیم وجود داشته؛ زیرا پیوسته ریاضت کشانی در هند،

وجود داشته‌اند که از مردم جهان، عزلت گزیده و پشت پا به مسائل مادی زده‌اند؛ در این سرزمین دانایان فرزانه‌ای بوده‌اند که برای جستجوی حقیقت و معرفت، به مراقبه‌های نفسانی می‌پرداخته‌اند، اینست که باید گفت که، حقیقت و مفهوم عرفانی برای ساکنان این سرزمین پهناور تازگی نداشته است.

وقتی که اسلام مقدّس به این سرزمین آمد و همراه آن زبان فارسی، شاعران فارسی زبان هم، افکار عرفانی را، چاشنی شعر خود کردند. یکی دیگر از این شاعران عارف مسلک، امیر خسرو دهلوی است که از شعرای بزرگ فارسی زبان هند است و او را سعدی هندوستان لقب داده‌اند. او غزلیات اشعارش را به پنج قسمت:

تحفة الصغر - وسط الحیوة - غرّة الکمال - بقیة فقیه - نهایة الکمال تقسیم کرده است. امیر خسرو دهلوی که در سال ۶۵۱ هجری، در دهلی ولادت یافته، معاصر پنج تن از شاهان دهلی بوده است و یکی از مریدان نظام الدین اولیاء، آن عارف بزرگ، متوفی به سال ۷۲۵ هجری.

امیر خسرو که به حقّ او را، سعدی هندوستان گفته‌اند، در اقسام مختلف شعر، مهارت کامل داشته و شاهکارهای او بیشتر غزلیات عارفانه است که الفاظ رقیق و معانی دقیق را با عرفان، درآمیخته است.

غزلهای او غالباً از درد و نیاز آکنده است، نیاز به حق و بی نیازی از غیر حقّ. اندوه و درد تا روزگار پیری از جان شاعر جدا نمی‌شود.

امیر خسرو بر آنست که آدمی باید همواره از آنچه بر او می‌گذرد، راضی باشد و شکیباً و با آغوش باز فرمان پروردگار را بپذیرد و در برابر او امر و مقدرات او که از روی حساب است، تسلیم باشد.

ای دوست رضا به حکم یزدانی ده در طاعت حقّ دادِ مسلمانی ده
دیوان امیر خسرو دهلوی، چاپ هند، ص ۴۶۲

ما جان فدای خنجر تسلیم کرده‌ایم خواهی ببخش خواه بکش رای، رای تست

امیر خسرو دربارهٔ پیامبر اکرم و قرآن مجید بر آنست که دستورات اسلام و قواعد این دین مقدّس از چنان جزالت و استحکامی برخوردار است که هر که بدین ریسمان الهی چنگ زند، رستگاه خواهد شد.

او عقیده دارد که دستورات دین محمدی، چنان پختگی دارد که رهرو راه حقیقت و سالك راه طریقت با انجام آن دستورات به وصال معشوق می‌رسد.

مبارك نامه قرآن، توداری که مرغ ناله شد روح الامیش
 دیوان امیر خسرو ص ۳۶
 از عز محمد (ص) ارنداری خبری کن از ره عقل، در شهادت نظری
 دیوان ص ۳۵
 توقیع تو کز صحیفه پاک آمد لولاك لما خلقت الافلاك آمد
 دیوان ص ۴۶۱

امیر خسرو عقیده دارد که بزرگترین لطف و برترین موهبت که خداوند به انسان، ارزانی داشته، قلب پاک و زودوده از زنگار است. دل که جایگاه تجلی عشق است. طالب راه حقیقت و سالک وادی طریقت، آن گاه به سرمنزل مقصود خواهد رسید که آینه دل را، از زنگار پاک کند و به جز خدا به چیز دیگر نیندیشد.
 امیر خسرو، دل عارف را جایگاه انوار حق می داند و عقیده دارد که تا آدمی خانه دل را که قرارگاه عشق خداست از زشتیها پاک نگرداند و آن را با آب صفا نزدايد، نور الهی بر آینه قلبش نخواهد تابید. نور حق بر دل عارفی می تابد که دلش چون آینه پاک و عاری از زنگار باشد. دل گنجینه اسرار و جلوه گاه انوار حق می باشد، این دل است که بر وجود انسان حکومت می کند و تا انسان، دل را از لوث آلودگیها، پاک و منزّه نسازد، هرگز توفیق و شایستگی درک عشق خدا را نخواهد یافت.
 آری! غفلت دل از چیزهائی است که زیان بار است، قلبی که غافل از دستورات الهی باشد، دور از خدا خواهد بود.

علوم مادی و ظاهری نمی تواند قلب را بیدار کند و جان را صفا دهد. کار علوم ظاهری، آگاهی قلب و دل و جان نیست و اگر علوم مادی می توانست چنین کاری بکند، می بایست تاکنون بدبختی جوامع از میان می رفت ولی متأسفانه علوم مادی توانسته بر قدرت زورمداران بیفزاید و آنان را به سببیت نزدیک تر کند.
 قرآن مجید، به آنان که قلب بیدار ندارند و از حقایق بدور هستند اشاره کرده و گفته است: بر آنان شیطان چیره شده و یاد خدا را فراموش کرده اند و آنان جزء حزب شیطان می باشند.

«إِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ، أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ.» سوره مجادله / ۱۹

آری! غفلت از خدا و بی توجهی به آخرت و فراموشی از حقایق و دوری از صفات عالی انسانی، انسان را از سعادت دور خواهد کرد.
 هندوان و ایرانیان، در طول تاریخ همیشه با یکدیگر روابط ادبی داشته و هرگز در

این روابط خللی راه نیافته است و روی همین اصل است که تاریخ ادب و نظم و نثر فارسی، در میان هندوایران، مشترك است و نویسنده و سراینده پارسیگوی فراوانی در هند زیسته است.

میرزا عبدالقادر بیدل، متوفی به سال ۱۱۳۳ هجری برابر ۱۷۲۰ میلادی، که پارسی شناسان هند، او را پس از امیرخسر و دهلوی بزرگترین شاعر آن سامان دانسته‌اند، در آثارش افکار عرفانی با مضامین پیچیده شاعرانه و استعارات و کنایات، درهم آمیخته و به قول استاد خلیل الله خلیلی^۵:

«أشعة لمعات عرفان، به وفات بزرگترین عارف و سخن سرای شرق مولانا نورالدین عبدالرحمان جامی، رو به خاموشی نهاد ولی هنوز يك قرن ونیم هلالی، سپری نگردیده بود که پرتو آن فیض قدس از طور معرفت، فروزان گردید و مانند صبح ملمع نقاب، خیمه روحانیان را معنبر طناب گردید.

یعنی: شاگرد دبستان فطرت، استاد سخن، گوینده توانا، عارف کامل، ابوالمعالی میرزا عبدالقادر بیدل، دیده به جلوه گاه شهود باز کرد که تاکنون که دوصد و چهل و اند سال، از افول آن ستاره فروزان می گذرد، گوهرا ن اندیشه دریا بارش آویزه گوش دلها و گلبانگ آسمانی سخنانش نوازش گر جانهاست.»

بیدل، اندیشه های عرفانی را به هنرمندی به زبان شعر، بیان کرده و گاه در اشعار خود، استعاره و مجاز و کنایه به کار برده که نیاز به دقت نظر می باشد.

در نظر بیدل، آنان که در دنیای خاکی به مال و منال دنیا، دل خوش کرده اند، همچون کودکانی هستند که اخگر آتش را زر می پندارند، درحالی که این اخگر درخشان، جان آدمی را می سوزاند و هستی آدمی را، بر باد می دهد و بی دانشی، سبب شده که این دسته از مردم به جاه و مال و مقام دل خوش کرده اند.

اهل دنیا عاشق جاهندازی دانشی

آتش سوزان به چشم کودکان نادان زراست

کلیات بیدل ص ۶۳

بیدل، تمام اندیشه های عرفانی خود را به زبان شعر بیان کرده و مفاهیم پرمعنی را در اشعارش گنجانده است، او بر آنست که نور حق بر دل کسی می تابد که دلش چون آینه، صاف باشد، بی جهت نیست که عارفان به قلب که خانه عشق است و

۵. رك. مقدمه کلیات ابوالمعالی میرزا عبدالقادر بیدل، چاپ دپوهنی مطبعه، اسد، ۱۳۴۱،

درواقع، در کشور وجود انسان، ارزش و اهمیتی دارد، توجه دارند، آن هم قلب سلیم و نه قلب سالم.*

قلب سلیم است که تجلی گاه نیت صادق است و نه قلب مریض. نیت صادقانه، نتیجه قلب سلیم است و قلب سلیم آنست که از تمام رذائل پیراسته باشد و به تمام فضائل آراسته. قلب سلیم است که می تواند، محبت، عشق، عاطفه، ایمان و یقین را کسب کند و به وسیله اینها به خیر دنیا و آخرت برسد. و بالعکس، قلب سلیم، به کسب نفاق، شرک، کفر، ریا، انکار، غرور و خودخواهی نمی پردازد.

در اشعار عارفانه عبدالقادر بیدل، دل عارف محلّ جلوه انوار حقّ است. او عقیده دارد که بنده خدا تا دل خود را از زشتیها پاک نگرداند و آن را با آب صفا نشوید، نور الهی در آن، تابیدن نخواهد گرفت و برای عارف، حضور قلب نخواهد بود. و اگر حضور قلب نباشد، عبادت مفهوم و معنی ندارد، در عبادت حضور قلب لازم است، حضور بدن تنها ارزشی ندارد، اگر بدن تنها حاضر باشد و جان و قلب حاضر نباشد، عبادت واقعی نخواهد بود، اگر حضور قلب، در پیشگاه معبود باشد، انسان به بهترین وجه عبادت را انجام داده است و ظلمت قلب را از بین برده، هواهای نفسانی و وساوس شیطانی را، مقهور خواهد ساخت.

آن نمازی که از منکر و فحشاء، نهی می کند، نمازی است که در آن، حضور قلب باشد و در دل، چراغی روشن کند و در باطن نوری فروزان سازد که انسان را هدایت کند. آن نمازی که معراج مؤمن است، نمازی است که در آن حضور قلب باشد. ملا محمد طاهر متخلص به غنی، معاصر صائب بوده و شاعری است نازک خیال و باریک اندیش، در اشعار او تشبیه و ایهام فراوان است. وی در سال ۱۰۷۷ وفات یافته و در تاریخ وفاتش گفته اند:

تاریخ وفاتش آر پیرسند پنهان شده گنج هنری زیر زمین
و دیگری نیز این اشعار را سروده است^۶:

دوش به من گفت قائلی که غنی مرد قلت اُسکت انت لیس ذکیاً
اهل دل ای بیخبر به مرگ نمیرند کیف یموت الذی یکون تقیاً

* یعنی: سلامت قلب را به صفت مشبّهه (= قلب سلیم) گفته اند تا که صفت و موصوف با هم متحد گردند و نه به صیغه اسم فاعل (= قلب سالم)

۶. رك. مقدمه دیوان غنی، چاپ نول کشور، هند ص ۵ و ۶.

نیست وفاتش جز انتقال مکانی کان تقیاً و طاهرًا و نقیاً
زندگی دیگر است مرگِ عزیزان مُرد ولی عند مَنْ یكون عمیاً
دل ز خرد سال رحلتش چو طلب کرد قال لنا اَنْ تقول حی غنیاً
غنی، به زرو زیور دنیاوی که از نظرِ عارف پَر کاهی ارزش ندارد، توجّه نداشت
زیرا همان طوری که تخلص شعری او، غنی بود، معنا هم غنی بوده است.^۷
در دیوان اشعارش مطالب عرفانی و مضامین اخلاقی فراوان هست. او این اصل
را پذیرفته که پیامبرانِ خدا، راهنمای بندگان خدایند و کتبِ آنان بهترین
دستورالعمل‌ها را برای رستگاری انسانها، در این جهان و آن جهان دارد. قرآن هم،
از بهترین کتبِ آسمانی است که حاوی دستورات سودمندی برای زندگی بهتر
می باشد.

او برای ایمان نیز اهمیت فوق العاده‌ای قائل است. یکی از مسائلی که از خلال
اشعار غنی به آشکار می توان دید، بی اعتنائی به دنیا است. او ظواهر فریبنده دنیا را
ناچیز می شمارد. او عقیده دارد که آدمی باید در این جهانِ خاکی چنان زندگی کند که
ثروت و مال دنیاوی نتواند او را پای بند کرده و میان او و معبود، فاصله ایجاد کند.
آنان که خود را از اسباب و تعلقات دنیاوی بدور داشته و به دنیاوی بی توجّه بوده
و دست نیاز از آستین بیرون نیاورده اند، چون سروی آزاد، سرافراز زیسته و بارِ
منتِ کسی را به دوش نکشیده و هیچ خوف و هراسی به دل راه نداده اند.

خانه خالی کن ز اسباب تعلق چون حباب تا نیابد راه در کاشانه ات سیل بلا
دیوان غنی ص ۹

از خلال اشعار غنی، توکل به ذات باری تعالی و در همه احوال خدا را در نظر
داشتن، استنباط می شود. توکل بی چون و چرا و فرمانبرداری از دستوراتِ
آفریدگار را شاعر، توصیه کرده است.

در باب خلوت گزینی، شاعر بر آنست که سالک و طالب حق باید چنان از خود
بیخود شود که هیچ عاملی نتواند او را از مقصود باز دارد و لازمه چنین حالتی رهائی

۷. به استغناء گذشتن از جهان آسان نمی باشد بود دشوار قطع راه دور از پشت پا کردن

دیوان ص ۱۰۶

پشت پا کردن: عبارتست از استغناء و بی نیازی و با کلمه «زدن» که به کار رود به معنای: ترك کردن،
می باشد در اینجا، پشت پا کردن معنی حقیقی خود را دارد. پشت پا کردن مجازاً به معنای استغناء و
بی نیازی است، پشت پا زدن نیز به کار رفته است.

از قید و بند دنیای مادی است، بدین معنی که خلوت گزیده باید افکار مادی یعنی: حرص و نیاز و آز و شهوت را که مایه گمراهی است، از خود دور سازد. حرص گر غالب شود، خلوت گزینی مشکل است

تشنه چون گردد زبان از کام می آید برون

دیوان غنی ص ۱۱۳

غنی، بر آنست که عارف تا تحمل شدائد نکند و از بیابانهای سخت و تنگناهای ریاضت و نفس کشی نگذرد، هرگز نمی تواند به مقصود برسد.

می برد ره به کمال آدم خاکی ز سفر می شود کاسه گل ساخته از گردیدن

دیوان غنی ص ۱۱۱

آن کس که قدم در راه عرفان می گذارد باید چشم دل خود را با سرمه حقیقت روشن سازد.

چشم هر کس که شد از سرمه عرفان روشن آتش طور ز هر سنگ تواند دیدن

دیوان غنی ص ۱۱۱

شاعر، به سماعی که روح را از عالم مادی و از کالبد خاکی تن بیرون برد و به عالم معنی و ملکوت اعلیٰ، نزدیک کند، توصیه کرده و بر آنست که بر اثر وجد و حالت خاصی که به عارف دست می دهد، عارف از خود بیخود شده و گریه شوق سر می دهد و زنگ اندوه و ملال از آینه قلبش پاک می شود:

شب صدای گریه اوجی داشت در بزم سماع چشم من کز اشک خالی بود در فریاد بود

دیوان غنی ص ۶۰

البته باید توجه داشت که منظور از این «سماع» آهنگهای سرگرم کننده غفلت آور که آدمی را به بیهودگی یا گمراهی بکشاند، از قبیل: آهنگهای شهوت انگیز و هوس آلود، نمی باشد.

اشعار عاشقانه درباره زنان و توصیف زیباییهای آنان، که همه علماء در حرمت آن، متفق هستند، منظور نمی باشد؛ زیرا این گونه آهنگهای طرب انگیز و الحان متناسب مجالس فسق و فجور مصداق کامل غنای حرام و نارواست، غنائی که قوای شهوانی را در انسان تحریک می کند و انسان در آن حالت، احساس می کند که اگر در کنار آن اصوات و الحان، شراب و فساد جنسی هم باشد، متناسب تر خواهد بود.^۸

۸. رک. تفسیر نمونه، از انتشارات دارالکتب الاسلامیه، با همکاری جمعی از نویسندگان، ج ۱۷ ص ۲۵ ذیل آیه ۶ سوره لقمان.

این همان غنایی است که آدمی را از راه حق منحرف می‌کند و به همین جهت هم، قرآن مجید گفته است:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» سوره لقمان / ۶

در برخی از اشعار شاعران پارسیگوی هند، بسیاری از مسائل تربیتی و اخلاقی دیده می‌شود همچون: رضا، تسلیم، تواضع، شکر، توبه و نیت پاک و مخلصانه، یعنی همان چیزی که قرآن هم آن را ستوده و گفته است:

«فَاسْجُدْ لِلَّهِ وَاعْبُدْ» سوره النجم / ۶۲

یعنی: سجده کنید فقط برای خدا و او را پرستید، یعنی نیت شما پاک و خالص باشد، همان نیت پاکی که خاندان طهارت و عصمت به یتیم و اسیر و مسکین، گفتند: «أَنَّمَا نَطْعُمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نَزِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا» سوره انسان / ۹

یعنی: ما شما را فقط برای رضای خدا اطعام کردیم و از شما پاداش و سپاس نمی‌خواهیم.

خلوص نیت و صفای باطن در دستورات اسلامی فراوان هست.

«إِيَّاكَ وَخَبْثَ الطَّوْيَةِ وَإِفْسَادَ النَّيَّةِ وَرُكُوبَ الدَّنْيَةِ وَغُرُورَ الْأَمْنِيَّةِ» یعنی: از آلودگی باطن و فاسد کردن نیت و فرومایگی و مغرور شدن به آرزو بپرهیز.

این نیت پاک امیر مؤمنان و امام عارفان است که می‌گوید:

«مَا عَبْدُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ وَلَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ.»

یعنی: خداوند! ترا نه از ترس آتش دوزخت و نه به خاطر جمع در بهشتت، عبادت می‌کنم، بلکه ترا اهل این یافتم که باید عبادت شوی، پس ترا عبادت می‌کنم.

محمد اسلامی

آقای محمد اسلامی در سخنرانی خود به نقل گوشه‌هایی از خاطرات سفر خود به شبه قاره پرداختند و نمونه‌هایی از مشاهدات و برخوردهای خود با دانشجویان و مردم علاقه‌مند به شعر و ادب فارسی را بیان کردند. از جمله داستان ورود دانشجویی از اهالی شیراز به یکی از دهات اطراف لکهنو را گفتند که با شور و اشتیاق فراوان مورد استقبال قرار می‌گیرد و به صرف اینکه اهل شهری است که حافظ از آن برخاسته با احترام تمام سردست برده می‌شود.

این سخنران ضمن بازگویی این قبیل مشاهدات و خاطره‌ها که محصول تجربه خود ایشان به‌نگام اقامت در شبه قاره بود نکته‌هایی نیز برای افزایش علاقه مردمان شبه قاره به ادبیات و زبان فارسی باز گفتند. از جمله به لزوم تغییر مواد درسی رشته زبان فارسی در دانشگاه‌های هند اشاره کردند و بر مطابقت آن مواد با مسائل و دیدگاه‌های امروزی دانشجویان تأکید نهادند. پیشنهاد دیگر ایشان این بود که استادان ایرانی ادبیات فارسی باید از راه سفر به گوشه و کنار شبه قاره و آشنایی با نیازهای دانشجویان، استادان و علاقه‌مندان به زبان فارسی تهیه و تدوین مواد و کتابهای درسی این زمینه را خود به عهده بگیرند.

فارسی - سرمایه فرهنگی ما

دکتر کی. بی. نسیم

دانشگاه پشاور - پاکستان

همه می دانیم که شریعت مطهر اسلام از راه ایران و همراه با زبان و فرهنگ فارسی در شبه قاره هند رواج یافت و درین سرزمین وسیع فرهنگی جداگانه و مستقل با زبان و تمدن خاص بوجود آورد که امروز دولت جمهوری اسلامی پاکستان بر اساس همان سنن و سوابق تشکیل گردیده است.

از تاریخی که غزنویان پایه سرزمین هند نهادند تا انقراض خاندان بایری که حدود نه قرن می شود قریب سی خاندان سلطنتی اسلامی که همه فارسی زبان بودند و نژاد اکثر آنان ایرانی بود در نواحی مختلف شمال و جنوب و شرق و غرب هند سلطنت کردند و همه آنها مشوق و مروج زبان فارسی بودند. هر جایی ازین خانواده ها تشکیل حکومت می داد طبعاً زبان فارسی هم در آنجا رواج و نفوذ پیدا می کرد و زبان رسمی درباری می شد و جمع کثیری از رجال و سرداران و شعرا و نویسندگان فارسی گرد آن مرکز جمع می آمدند، فی المثل همین لاهور کمی پس از ورود غزنویان قبه الاسلام و مجتمع علماء و فقهای ایرانی شد و شعرایی مانند ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان در آن شهر اقامت نمودند و به سرودن شعر فارسی پرداختند. تاریخ هند مسلمان یا تاریخ پاکستان شاهد زنده ایست که سلاطین بزرگ اسلامی همچون قطب الدین ایبک و شمس الدین التمش و غیاث الدین بلبن و فیروز شاه و علاء الدین خلجی و خاندانهای تغلق و لودی و ملوک دکن از قبیل بهمنی و عادلشاهی و نظامشاهی و عمادشاهی و قطبشاهی و غیر هم تا چه حد برای استحکام مبانی حکومت اسلامی از همکاران و رجال سیف و قلم ایران استفاده کردند و تا چه پایه در نشر زبان فارسی کوشیدند. در حمله چنگیز و تیمور و سایر فتنه ها که در ایران روی می داد پناهگاه رجال علم و ادب، درگاه سلاطین مسلمان این سرزمین بود. سلسله های تصوف اسلامی مانند قادری و چشتی و سهروردی و

نقشبندی همه از سرزمین ایران ریشه گرفته و شاهکارهای ادبیات صوفیانه آنها در هند همه به زبان فارسی جلوه کرده است.

ظهیرالدین بابر مؤسس خاندان مغولی بابری مانند سایر سلاطین و امرای اسلامی که از ماوراء جبال هندوکش به هند آمدند، زبان فارسی را که زبان مادریش بود به خوبی می دانست و شعر فارسی می سرود. جانشینان بزرگ او هم مثل همایون و اکبر و جهانگیر و شاهجهان و اورنگ زیب خود و زنان و فرزندان و امرای دربار آنان همه شاعر و شاعر دوست و ادب پرور و مشوق و مروج ادب فارسی بوده اند. وسعت نظر این سلاطین و صلات بی دریغی که به شعراء و ارباب علم و هنر می دادند یکی از اسباب عمده توجه این طبقات از ایران به سوی دربارهای اسلامی هند بود، فی المثل جهانگیر حیاتی کاشی را و شاهجهان قدسی و کلیم را در صله شعر به زر کشیدند. عبدالرحیم خانناتان سردار معروف جهانگیر یکصد هزار روپیه یکجا به طالب آملی صله داد. درین ایام هر شاعر و هنرمند و صنعتگر و فقیه و حکیم و خوش نویس ایرانی که آرزوی ثروت و مکنّت می کرد به هند می آمد و اگر مانند محمدقلی سلیم طرشتی تهرانی این قدر بدبین نبود که بگوید:

نیست در ایران زمین سامان تحصیل کمال
تا نیاید سوی هندوستان خنارنگین نشد

لا اقل با ملامحمد سعید اشرف مازندرانی هم‌نوا بود و می گفت:

در ایران نیست جز هند آرزوئی روزگاران را
تمام روز باشد حسرت شب روزه داران را

و هرگاه مثل کلیم کاشی به ایران می رفتند چشم حسرت برقفا داشتند:

به ایران می رود نالان کلیم از شوق همراهان
به پای دیگران همچون جرس طی کرده منزل را
ز شوق هندزانسان چشم حسرت برقفا دارم
که رو هم گریه راه آرم نمی بینم مقابل را

گویندگان ایرانی آن عصر که در کتابهای قدیمی خوانده بودند سلطان محمود غزنوی هزار مثقال زر در ترا زوی شعراء می نهاد یا ملکشاه اسبی خاصه به امیر معزی بخشید یا شاه شجاع وظیفه برای مصرف گل و نبید به حافظ می داد یا جامی صلاتی از ملوک دریافت می داشت در لاهور و آگره به چشم خویش می دیدند که

شاعر به زر سنجیده می شود و دهانش پر از درو گوهر می گردد. به این جهت هند مسلمان را کعبه آمال خود می دانستند و از هر گوشه و کنار ایران بدان سوی می رفتند. البته باید اضافه کنیم که جنبه سلیقه و ذوق شعراء در رواج دادن و گسترش عرفان و ادبیات فارسی در پهنه های دیگر جهان نیز انگیزه دیگری است که نباید از نظر دور داشت. خلاصه آنکه رواج اسلام و نفوذ فرهنگ اسلامی ایران در هند و توجه ملوک و امرای مسلمان به زبان فارسی و مسافرت رجال علم و ادب و سیاست و شعر و عرفان ایرانی به دربارهای آنان سبب شد که زبان فارسی زبان رسمی ملت مسلمان شبه قاره گردید و رواج و رونق آن با قدرت حکومت های اسلامی درین سرزمین نسبت مستقیم پیدا کرد، یعنی در ایام قدرت و عظمت اسلامی دامنه رواج و نفوذ زبان فارسی به اوج اعلی می رسید و هر وقت این حکومتها ضعیف می شد زبان فارسی نیز روبرو به انحطاط می رفت و سرانجام پس از انقراض دولت اسلامی باری زبان فارسی به کلی از رسمیت افتاد و زبان بیگانه جای آن را گرفت.

اکنون که به خواست خداوند و همت مسلمانان پاکستان به رهبری قائد اعظم مرحوم محمد علی جناح و هدایت معنوی و روحانی حکیم الامت علامه محمد اقبال مسلمانان جمع آمده و دولت اسلامی پاکستان بر اساس و مبانی سنی ملی اسلامی تأسیس شده است خوش و قتیتم که می بینیم اهل علم و رجال سیاست به فکر استقلال ادبی خود هم بر آمده و در صددند همانطور که آثار استعمار سیاسی را از ساحت کشور خود دور کرده اند، آثار استعمار ادبی را نیز طرد کنند و با ترویج و احیای زبان فارسی نه تنها موارث ملی خود را احیاء کنند بلکه زبان اردو را نیز که زبان اسلامی و فرعی از زبان فارسی است بیش از پیش غنا بخشیده و از لغات اجنبی بی نیاز سازند. بی مناسبت نیست اگر دست اندرکاران سیاست فرهنگی ایران در جهت رونق بخشیدن به تدریس زبان اردو در دانشگاه های ایران اقدامات جدی و اساسی مبذول دارند که اردو نیز دختر این سرزمین است.

فارسی یقیناً روح فرهنگ ما پاکستانیهاست. این پیوند زبان و فرهنگ میان دو ملیت آنقدر عمیق و قدیم است که از یکدیگر جدا کردنی نیست، بلکه ضرورت دارد در استحکام آن نیز جدیت بیشتری به عمل آید. زبان فارسی ارزش اخلاقی و حسن زیبا پسندی و باریک اندیشی ما را همواره جلا بخشیده است. ادبیات غنی و عرفان وسیع و عمیق ایران صلاحیتهای معنوی و فکری ما را توانایی و اعتبار داده است. شعر فارسی همیشه موجب نشاط روح و علو فکر بوده و تخیلات ما را شکل داده است. فارسی آداب، سنت و فرهنگ ماست و هیچ ملت زنده ای از هویت خود غافل

نمی‌ماند. گرچه امروزه نیازهای علمی و ارتباطات بین‌المللی دامنۀ ادب را محدود کرده است، لکن ما فارسی را تنها يك تفنن ادبی نمی‌دانیم، این زبان گنجینه‌ای گرانبها از عرفان، اخلاق و فلسفه و تفکر است و جدایی از آن به معنای دوری ما از اصل و فرهنگ خودمان است. پس در پایدگی آن کوشانیم. والسلام.

دستورنویسی در شبه قاره هند و مسائل مربوط به آن

دکتر میرغزن خان ختك

پاکستان

ریاست محترم

استادان عالیقدر، و خواهران و برادران محترم

در روز دوم سمینار، برادر فاضل آقای دکتر عبدالهادی حائری، ضمن سخنرانی خود، به دستورنویسی فارسی در شبه قاره پاکستان و هند و بنگلادش اشاره نموده، پیشنهاد ارائه دادند که باید هیئتی متشکل از دانشمندان شبه قاره، به تدوین دستور جامع زبان فارسی، همت گمارند. با استفاده از موقعیتی که دست داده، فرصت را مغتنم شمرده صلاح دانستم که بر اساس اطلاعاتی که در این باره به دست آورده ام مقاله ای ترتیب دهم و در حیطه استعداد خود جوانب مختلف مسئله را باز نمایم. لازم به توضیح است که با کمک خانم شفقت جهان ختك دانشجوی دوره دکتری دانشگاه تهران که تحت راهنمایی استاد محترم جناب آقای دکتر خسرو فرشیدورد، و با کمک و همکاری استادان ارجمند آقایان دکتر اسماعیل حاکمی و دکتر حسین لسان درباره «دستورنویسی فارسی در شبه قاره» مشغول تحقیق است، مقاله فعلی را ترتیب دادم تا شاید ازین راه بتوانم توجه دانشمندان بزرگ شرکت کننده در این سمینار را به یکی از موضوعات مهم ادبی جلب نمایم.

در آغاز لازم به نظر می رسد کمی درباره زبان فارسی و اهمیت و فراگیری آن در جوامع مختلف «شبه قاره» صحبت شود.

زبانهای ایرانی دسته ای از زبانهای «هند و اروپایی» اند که با هم پیوند نزدیک دارند و اصل آنها به زبان واحدی که با زبان قدیم هندیان، نزدیکی بسیار داشته می پیوندد. نام «هند و اروپایی» به گروهی از زبانهای هم ریشه اطلاق می شود که امروز از هندوستان تا امریکا گسترده است و در استرالیا و قسمتی از آفریقا نیز رواج دارد و از حیث وسعت، و کثرت آثار و اهمیت تاریخی، مهمترین گروه زبانهای دنیا

است. این زبانها که غالبا شاخه‌ها و شعبه‌های مختلف دارند هر يك جداگانه تطور یافته و به تدریج از یکدیگر دور شده‌اند. اما گمان می‌رود که اصل و ریشه همه آنها زبان واحدی بوده است که قوم اصلی «هندواروپایی» به آن سخن می‌گفته‌اند.

زبان «هند و ایرانی» که گاه زبان آریایی نیز نامیده می‌شود زبانی است که میان نیاکان ایرانیان و هندیان قدیم مشترك بوده، و چنانکه از نامش پیداست دو شاخه اصلی دارد: زبانهای هندی و زبانهای ایرانی. زبانهای ایرانی در سرزمین وسیعی که از جنوب به خلیج فارس و دریای عمان و از مغرب به بین النهرین و ارمنستان، و از شمال به کوههای قفقاز و صحرای آسیای مرکزی محدود می‌شده، رایج بوده است. در مشرق این زبانها سراسر افغانستان و قسمتی از فلات پامیر را تا دهانه رود سند فرا می‌گرفته است. مهاجران ایرانی در دوره‌ای از تاریخ، زبان خود را در مشرق تا مغولستان شمالی و در مغرب تا کناره‌های غربی دریای سیاه، نیز پیش بردند. بیشتر زبانهای ایرانی هنوز هم در قسمت عمده این سرزمین‌ها شایع است.

زبانها و لهجه‌های ایرانی را برحسب مراحل تحول آنها می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: زبانهای کهن، زبانهای میانی و زبانهای کنونی.

زبانهای ایرانی کهن و میانی، امروز دیگر رایج نیستند، و آنها را به موجب مدارکی که از آنها به جا مانده است می‌شناسیم.

زبانهای ایرانی کنونی شامل فارسی نو یا فارسی کنونی، آسی، پشتویا پختو، بلوچی و کردی است که از میان آنها فارسی دارای اهمیت جهانی است و یکی از بزرگترین زبانهای ایرانی است که امروز بدان تکلم و کتابت می‌شود. در میان زبانهای متعدد ایرانی، فارسی یگانه زبانی است که در قاره آسیا به مقام و نفوذی دست یافته است که هیچ يك از زبانهای دیگر ایرانی بدان نرسیده است. این زبان در زمانی نه چندان دور از شمال شرقی به آسیای میانه و از مشرق به چین و از جنوب به تمام شبه قاره هندوستان و از مغرب به سراسر آسیای صغیر سرایت کرده بود، و امروز نیز، در بیشتر این نقاط يك زبان رایج یا ادبی محسوب می‌شود.

هم اکنون زبان رسمی دو کشور ایران و افغانستان (که پشتو نیز زبان دیگر آنست) فارسی است و در کشورهای مجاور مانند پاکستان و هندوستان و بنگلادش و تاجیکستان، و قفقاز به نیز زبان فارسی کمابیش تکلم و کتابت می‌شود. ادبیات فارسی و مخصوصا اشعار عشقی و عرفانی و حماسی آن در میان ادبیات جهانی رتبه‌ای شامخ دارد.

در شبه قاره هند و پاکستان و بنگلادش، زبان فارسی قرن‌ها زبان رسمی و علمی و

دینی و مذهبی بوده است و در نتیجه به عنوان مظهر و نمایانگر فرهنگ آن جوامع شناخته می‌شود. هر چند که زبان فارسی بعد از اسلام از نیمه سده پنجم هجری قمری یعنی زمان سلطان محمود غزنوی (متوفی به سال ۴۲۱ ه.ق.) به شبه قاره پاکستان و هند و بنگلادش راه یافت، ولی در سال ۸۶۴ خورشیدی که یکی از پادشاهان افغانه از خانواده لودی سرزمین هند، سلطنت آن کشور را به دست گرفت در صدد برآمد که برای ادارات کشور کسانی را انتخاب کند که از زبان و ادب فارسی آگاهی داشته باشند. در نتیجه، مردم، به فراگیری زبان فارسی توجه خاصی می‌دول کردند، و حتی هندوها نیز به فراگیری فارسی اهمیت دادند و همچنین زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره هند برای خود وطنی ثانوی یافت. در تاریخ فرشته راجع به این مطلب چنین یاد شده است:

«کافران به خواندن و نوشتن فارسی که تا آن زمان در میان ایشان معمول نبوده پرداختند».

همچنین در شبه قاره تعلیمات روحانی اسلام به زبان فارسی رواج داشته است و اگرچه تا حدی این تعلیمات به زبان عربی هم انجام می‌شده، ولی بیشتر هندیان از فارسی استفاده می‌کرده‌اند. پس فقط زبان فارسی است که در پاکستان و هند و بنگلادش باعث ترویج تعلیمات اسلامی گشته و بیشتر فلاسفه اسلام، پیشوایان و اکابر دین به زبان فارسی سخن می‌گفته و می‌نوشته‌اند. از مطالعه این کتب واضح می‌گردد که فارسی برای مسلمانان شبه قاره سرچشمه تعلیمات اسلامی و روحانی و افکار و جذبات معنوی بوده است و این افکار در شبه قاره هند و پاکستان و بنگلادش آن قدر فراوان بوده که در دوران بابریان هند و به ویژه در زمان جلال الدین محمد اکبر، پادشاه هند، تعداد متفکران ادب فارسی و ادبا و شعراء از تعداد ادبا و شعراء ایران آن زمان، هم بیشتر بوده و این دلیل محبت و عقیدت بسیار مسلمانان شبه قاره به زبان و ادب فارسی است.

مرحوم استاد محمد تقی بهار به این واقعیت چنین اشاره می‌کند:

«..... در دهلی، دربار بزرگتری بوجود آمد که باید آنرا دربار ثانی ایران نامید بلکه دربار اصلی ایران، چه رواج زبان فارسی و ادبیات و علوم، در دربار دهلی بیشتر از دربار اصفهان بوده است. و ظاهراً که در دربار اصفهان، پادشاه و خاصان درگاه به زبان ترکی صحبت می‌فرموده‌اند ولی در دربار دهلی شاه و درباریان و حرم سران، همه به فارسی گفتگو می‌کرده‌اند و در

آن عهد زبان فارسی در هند، زبان علمی و زبان مرفعی و دلیل شرافت و فضل و عزت محسوب می شد و در دربار اصفهان هرگز زبان فارسی این اهمیت را پیدا نکرد.»^۱

این بطوطه در سفرنامه خود به زبان عربی حکایتی آورده است که دامنه نفوذ فارسی در جوامع مختلف شبه قاره را آشکارتر می سازد. وی می نویسد:

«زن هندو طبق رسم ستی^۱ نزد آتش ایستاده بود و به مردم می گفت:
 «ما را می ترسانی از آتش؟ ما می دانیم او آتش است... رها کن ما را.»

این جمله های فارسی عیناً در وسط عبارات عربی آمده است و نشان می دهد که زن هندو این جمله ها را به زبان فارسی ادا کرده است. از این رو می توانیم به این واقعیت پی ببریم که در آن زمان، زبان فارسی علاوه بر اینکه میان مسلمانان رایج بوده در میان مردها و زنهای هندو نیز رواج داشته است. بعد از انقراض سلطنت بابر، انگلیسیها با اینکه به پیشرفت زبان فارسی لطمه شدیدی وارد ساختند ولی نتوانستند نفوذ بی پایان زبان فارسی را در شبه قاره نادیده بگیرند و بنا به مقتضیات سیاسی به فکر تألیف کتابهایی برای فراگیری زبان فارسی افتادند، و همچنین خودشان نیز کوشیدند که این زبان شیرین مردم را یاد بگیرند. علاوه بر مسلمانانی که اغلبشان از طبقه حکمران بودند، بومیهای آن سرزمین، خصوصاً فرقه کالیسته که از هندوهای روشنفکر هند هستند نیز در این راه فعالیت بسیار کردند.

بنابراین زبان فارسی حتی بعد از ورود انگلیسیها به شبه قاره نیز تا مدتها در مقابل ایلغار زبان انگلیسی مقاومت کرد و موجودیت خود را در برابر طوفانهای گوناگون حفظ کرد.

دستورنویسی فارسی که برای فراگیری زبان به عنوان پایه و اساس آن تلقی می گردید در شبه قاره رواج داشت. تنظیم قواعد دستور اغلب زبانها به کوشش اقوام و ملل بیگانه صورت گرفته است، چه آنان برای فراگرفتن آن زبان به قواعد دستوری بیشتر احتیاج دارند تا اهل آن زبانها. چنانکه کار تدوین صرف و نحو عربی نخستین بار به وسیله ایرانیان انجام گرفت. در مورد زبانهای لاتین و فرانسه و

۱. در آیین هندو رسم است که به هنگام مرگ شوهر، زن او نیز با وی سو زانده می شود. این رسم را در زبان هندی ستی گویند. در زبان فارسی شبه قاره نیز به این رسم اشاره شده است. مثل:
 در محبت چون زن هندی کسی مردانه نیست سوختن بر شمع مرده کار هر پروانه نیست

انگلیسی نیز بارها به اقدام بیگانگان در تألیف دستور زبانهای مزبور برمی‌خوریم. یکی از کارهای اساسی و لازم برای زبان فارسی تدوین قواعد دستوری است که بتواند این زبان شیرین را از هرج و مرج و انحطاط بازدارد. چه زبان بی‌دستور چون کشور بی‌قانون است.^۲ لذا دانشمندان شبه‌قاره متوجه این واقعیت گردیده نخستین بار دستور زبان فارسی را دانش‌پژوهان آن دیار نوشتند.

هر چند در این ادعا تردید است ولی در این شکی نیست که بیشتر کتابهای دستور زبان فارسی در هندوستان تألیف یا چاپ شده است، به طوریکه تا کنون بیش از دویست جلد کتاب در این باره به زیور طبع آراسته گردیده است.

قدیمی‌ترین کتاب مستقل دستور زبان فارسی در شبه‌قاره شجره‌الامانی تألیف میرزا محمدحسن قتیل (در گذشته ۱۲۳۳ یا ۱۲۴۰ هـ. ق.) است، که در سال ۱۱۷۱ خورشیدی نگاشته شده است. این کتاب در سال ۱۲۵۰ در سرای معالیخان هند به کوشش لاله راده‌ی لال صاحب در ۲۴ صفحه به چاپ رسیده است. هر چند که موضوعات دستوری اندکی به این کتاب راه یافته ولی از این نظر که اولین کتاب دستور فارسی در شبه‌قاره به حساب می‌آید دارای اهمیت فراوانی است. کتاب دیگر صرف و نحو فارسی تألیف امیر حیدر حسینی بلگرامی است که در سال ۱۱۷۹ خورشیدی نگاشته شده و در سال ۱۲۳۲ خورشیدی به چاپ رسیده و دارای مهر کتابخانه حیدری چهته، بازار حیدرآباد دکن و در ۸۶ صفحه است. این کتاب نسبت به شجره‌الامانی مباحث دستوری را مفصل‌تر و واضح‌تر در خود گنجانده است. کتاب مخزن‌الفوائد تألیف محمدفائق که در سال ۱۱۸۸ خورشیدی به اتمام رسیده و در سال ۱۲۸۸ خورشیدی به دستور رئیس امتحانات لاهور برای استفاده شرکت‌کنندگان در امتحانات عالی فارسی، چاپ گردیده، علاوه بر بحثهای دستوری دارای بحثهایی درباره صنایع و بدایع کلام فارسی نیز هست.

کتاب دیگر دستور زبان فارسی^۳ تألیف ایم‌لمسدن استاد عربی و فارسی دانشکده فورت ویلیام بنگال است که در سال ۱۱۸۹ شمسی به زبان انگلیسی نوشته و در کلکته به چاپ رسانده است. این کتاب در تاریخ دستورنویسی زبان فارسی از اهمیت زیادی برخوردار است.

در میان کتابهای قدیمی دستور زبان فارسی کتابی به نام جوهر التركیب به چشم

۲. قید در زبان فارسی ص ۱۳، پایان‌نامه دکتر خسرو فرشیدورد.

می خورد که در سال ۱۱۹۸ خورشیدی به اتمام رسیده و در سال ۴۷ شمسی بنا به دستور یکی از مدیران انگلیسی آموزش و پرورش ایالت پنجاب در لاهور به چاپ رسیده است و در باب قواعد و صرف و نحو فارسی است. جوهر الت ترکیب به شعر است و در آن سعی گردیده که دستور زبان فارسی به شعر به دانش آموزان و دانشجویان فهمانده شود. طرح کلی این کتاب به سبک دستورنویسی عربی است، چنانکه می گوید:

با همه تحقیق بهر مبتدی و منتهی منتظم کردم اصول نحو در فارسی کلام
لفظ دارد معنی مفرداگر، خوان کلمه اش حرف واسم و فعل اقسامش بود اندرعوام

در مورد این کتاب لازم به تذکر است که قیود شعری و اوزان به مؤلف اجازه نداده است که موضوعات دستوری را آن طوری که باید و شاید توضیح دهد. کتاب دستور دیگری که در شبه قاره مورد توجه علما و دانشمندان است به نام رساله عبدالواسع شهرت دارد که مؤلف آن میر عبدالواسع هانسوی آن را در سال ۱۲۵۸ هجری شمسی در چاپخانه نیویل (Nevil) به چاپ رسانده است. این کتاب دارای فصلی در باب صنایع شعری نیز هست و از نظر فنون شعری در میان کتابهای قدیمی شبه قاره اهمیت زیادی دارد.

تحقیق القوانین تألیف حاجی محمد متخلص به حیران کتاب دستور دیگری است که در سال ۱۲۲۵ خورشیدی به اتمام رسیده و در سال ۱۲۵۵ در چاپخانه مرغوب هردیار در بمبئی به چاپ رسیده است. تحقیق القوانین در ادبیات فارسی از اهمیت خاصی برخوردار است و یکی از کتابهای اساسی تلقی می گردد و دارای جنبه علمی است.

اشرف القوانین فارسی تألیف مولوی سید عبدالفتاح معروف به سید اشرف علی گلشن آبادی است که در سال ۱۲۳۸ خورشیدی نگاشته شده و در سال ۱۲۵۵ در چاپخانه حیدری هند در ۱۰۴ صفحه به چاپ رسیده است. هر چند که این کتاب به تقلید از کتابهای قبلی است و ابتکار خاصی در آن به نظر نمی رسد، ولی از آنجا که تلاش شده موضوعات مختلف دستوری در آن جمع آید، در بین کتابهای دستوری شبه قاره از اهمیت فراوانی برخوردار است.

رساله نحو فارسی تألیف مولانا امام بخش متخلص به صهبائی که در سال ۱۲۵۶ خورشیدی در کانپور به چاپ رسیده بیشتر دارای مباحث های دستوری است، اما چهار گلزار نیز که آن هم در کانپور به چاپ رسیده و مؤلف آن تناری و سال چاپ آن

۱۲۶۰ خورشیدی است علاوه بر دستور فارسی دارای بحثهایی در رابطه با بلاغت نیز هست و از این نظر با اهمیت تلقی می گردد.

یکی از مهمترین و معروفترین کتابهای دستور زبان فارسی در شبه قاره جامع القواعد تألیف شمس العلماء مولوی محمدحسین آزاد است که به زبان اردو نوشته شده و در سال ۱۲۶۴ خورشیدی در ۲۷۱ صفحه در لاهور پاکستان به چاپ رسیده است. هدف این کتاب تدریس دستور فارسی در مراحل مختلف آموزشی است و بطور کلی برای کسانی مفید است که می خواهند در زبان اردو دستور فارسی نیز آگاهی به دست آورند. مولانا محمدحسین آزاد در این کتاب درباره موضوعات مختلف دستوری مطالبی بیان داشته و در چندین جا از دستورنویسان اروپایی به ویژه انگلیسی نیز ذکری به میان آورده است و نظرات آنها را ارائه داده است. اما کتاب به سبک انگلیسی نیست و تحت تأثیر دستورنویسی عربی است. ناگفته نماند که در تاریخ دستورنویسی فارسی در شبه قاره به ویژه در میان کتابهای دستوری فارسی که به زبان اردو نوشته شده است، جامع القواعد از اهمیت ویژه ای برخوردار است و سرمشق کتابهای بعدی دستورنویسی به زبان اردو قرار گرفته است.

اصول برجسته تألیف سیدمحمد عبدالحق طالب پوری مرشدآبادی که در سال ۱۲۶۴ هجری شمسی در کانیور به چاپ رسیده است نیز یکی دیگر از کتابهای مهم دستور فارسی شبه قاره به شمار می رود. هر چند که بنا به تصریح مؤلف آن، این کتاب برای فراگیری دستور فارسی فرزندش نگاشته شده ولی در میان کتابهای دستور شبه قاره دارای جنبه علمی است.

کتاب The Universal Anglo Persian Grammar تألیف سیدعبدالطیف، در دو بخش انگلیسی و فارسی در سال ۱۲۶۶ خورشیدی در بمبئی به چاپ رسیده و اولین کتاب دستور فارسی در شبه قاره و ایران است که کلمات زبان را به سبک دستورنویسی انگلیسی به هشت بخش تقسیم بندی کرده است. همچنین بحثهای دستوری این کتاب، نسبت به کتابهای دیگر آن زمان جدیدتر و علمی تر است. رساله قواعد فارسی تألیف مولانا ابوالحسن فریدآبادی موضوعات دستوری فارسی را در مرحله ابتدایی آن یاد می دهد و در سال ۱۲۶۹ خورشیدی در لکهنو طبع گردیده است. قوانین دستگیری تألیف غلام دستگیر بن غلام حسین بن محمد حبیب الله در مدت ده، دوازده سال در شهر حیدرآباد دکن به سال ۱۲۶۵ هجری قمری از روی کتابهای بسیاری که نام و نشانیهای آنها در دیباچه آورده شده نگاشته

شده است. مؤلف قوانین دستگیری درین کتاب علاوه بر موضوعات دستوری، به فن بلاغت، وفصاحت و معانی نیز پرداخته است و از این نظر جزء کتابهای مهم این فن نیز به شمار می‌رود.

یکی دیگر از کتابهای مهم دستور زبان فارسی شبه‌قاره کتابی است به نام *لسان‌العجم* که در سال ۱۲۷۸ خورشیدی در بمبئی چاپ شده و دارای ۱۷۰ صفحه است. مؤلف این کتاب میرزا حسن بن محمد تقی طالقانی است. در آغاز کتاب بحث مختصری دربارهٔ حروف مصوت و صامت صورت گرفته که البته کامل نیست ولی چون تا آن زمان کسی به این موضوع نپرداخته، در میان کتابهای قدیمی دستور دارای اهمیت است.

کتاب دیگری که در دستور نویسی فارسی شبه‌قاره مقام شامخی دارد *نهج‌الادب* تألیف مولوی نجم‌الغنی خان صاحب رامپوری است که در سال ۱۲۹۸ خورشیدی در چاپخانهٔ نوبل کشور واقع در لکهنو به چاپ رسیده و مشتمل بر ۸۲۲ صفحه به خط نسبتاً ریز است. مؤلف *نهج‌الادب* مباحث گوناگون علوم صرف و نحو را به تفصیل ذکر کرده و برای روشن‌تر ساختن موضوعات مورد بحث مثالهایی به نظم و نثر آورده است. کتاب *Higher Persian Grammar* از مهم‌ترین و ضخیم‌ترین کتابهای دستور زبان فارسی است که یک انگلیسی زبان به نام دی. سی. فیلوت D.C. Phillot آن را در ۹۳۷ صفحه برای کسانی نگاشت که می‌خواستند دستور زبان فارسی را به زبان انگلیسی یاد بگیرند. درین کتاب که در سال ۱۲۹۸ شمسی در کلکته به چاپ رسیده است جوانب مختلف دستوری بطور مفصل مورد بحث قرار گرفته است.

احسن‌القواعد کتابی است به زبان اردو دربارهٔ دستور فارسی تألیف محمد نجف علی خان مرادآبادی که در سال ۱۲۷۴ خورشیدی چاپ شده است. خلاصه‌ای از این کتاب را مولوی تسخیر احمد تسخیر شادمانی رامپوری به نام *اوجز القواعد* در سال ۱۳۳۵ خورشیدی در لاهور به چاپ رسانده است.

کتاب *ارمغان آصفی* تألیف مولانا محمد عبدالغنی خان صاحب غنی که در هشت جلد در آگره به چاپ رسیده است، نیز از لحاظ به کارگیری حروف فارسی دارای اهمیت فراوان است.

کتاب دیگر دستور فارسی به نام *چارچمن قانون* که مؤلف آن غلام محی‌الدین متخلص به نحیف است، در سال ۱۳۵۲ خورشیدی در چاپخانهٔ نظام‌المطابع واقع در مدرسه به چاپ رسیده است.

کتاب چهار شربت تألیف میرزا محمد حسن قتیل بیشتر دربارهٔ عروض و بلاغت است ولی دارای بحثهای دستوری نیز هست. این کتاب، در سال ۱۲۶۶ خورشیدی در ۱۱۲ صفحه در لکهنو چاپ شده است.

دبیر پارسی تألیف پندت هنسراج کورپال به زبان اردو نوشته شده و در آن سعی شده است که دستور فارسی به زبانی ساده به علاقمندان یاد داده شود.

دستور عجم تألیف مولوی سید محمد مبین نقوی در سال ۱۲۹۸ خورشیدی نگاشته شده و در سال ۱۳۰۴ در چاپخانه انوار احمد شهر الله آباد به چاپ رسیده است. کتاب به زبان اردو است و بنا به اظهار مؤلف، وی که در حدود شش سال در مرز ایران زندگی کرده در نتیجهٔ روابط مستقیم با ایرانیان متوجهٔ عیوب و نقصهای کتابهای دستوری شبه‌قاره گردیده و کوشیده است که در نگارش دستور عجم از فصحا و علمای ایران سند بیاورد.

کتاب دیگری به نام دستور عجم تألیف گروه دستور نویسان، در سال ۱۳۲۹ خورشیدی در لاهور به زبان اردو چاپ شده است. همچنین ایم امین با همکاری میر غلام دستگیر کتابی به زبان اردو و نیز به نام دستور عجم در ۳۲۶ صفحه نوشته که سال چاپ آن مشخص نیست ولی در لاهور به زیور طبع آراسته شده است.

دستور فارسی تألیف غیاث احمد ابوالبشر دبیر زبان فارسی کتاب دیگری در این زمینه است. مؤلف این کتاب را به زبان اردو نوشته و در سال ۱۳۴۵ خورشیدی در ۲۵۰ صفحه آن را در شهر پشاور چاپ کرده است. البته قبل از این نیز کتابی به نام دستور فارسی در سال ۱۳۱۷ خورشیدی به زبان اردو چاپ شده بود که مؤلف آن مولوی عبدالله بود.

یکی دیگر از مهمترین کتابهای دستور که به زبان اردو نوشته شده و جنبهٔ علمی دارد سراج القواعد تألیف شیخ سراج الدین آذر است که موضوعات مختلف دستور فارسی در آن گنجانده شده است. این کتاب بحثهایی دربارهٔ صنایع شعری علم العروض و بحور و ارکان آن را نیز دارا است. تعداد صفحات کتاب ۵۸۶ است و رای گلاب سنگهه آن را در سال ۱۹۳۳ میلادی به چاپ رسانده است.

قند پارسی یکی از معروفترین کتابهای دستور فارسی است که در سال ۱۳۰۱ خورشیدی به زبان فارسی در بمبئی به چاپ رسیده است. مؤلف آن سیف الدین محمود محلاتی است. همچنین کتاب قواعد فارسی تألیف روشن علی انصاری که در سال ۱۲۵۳ خورشیدی به زبان فارسی چاپ شده است. کتاب دیگری نیز به نام قواعد فارسی البته به زبان اردو در سال ۱۲۶۰ خورشیدی در امرتسر چاپ شد که

مؤلف آن حافظ عبدالرحمن، دبیر دبیرستان دولتی کوهات پاکستان است. قواعد فارسی تألیف شیخ ظهوالدین در سال ۱۳۳۱ خورشیدی برای چهارمین بار در لاهور طبع گردیده است. علاوه بر اینها، دهها کتاب دیگر به زبان فارسی و درباره دستور زبان فارسی نوشته و به چاپ رسیده است که ذکر همه آنها به فرصت زیادی احتیاج دارد. مقصود از ذکر نام این کتابها، جلب توجه دانشمندان محترم ایرانی به این نکته است که از مطالعه بیشتر کتابهای دستور فارسی که در ایران نوشته شده چنین استنباط می شود که گویی پنجاه شصت سال قبل اصلاً دستورنویسی در ایران رایج نبوده است. حداکثر دستورنویسان ایرانی فقط به ذکر چند کتاب قدیمی بسنده کرده و کوشیده اند که تاریخ دستورنویسی فارسی را با استفاده از ذکر آنها کمی طولانی تر کنند و به محتوا و مباحثهای دستوری آن کتابها کمتر اهمیت داده اند.

در نتیجه این کم لطفی دستورنویسان در ایران، و همچنین به جهت عدم دسترسی نویسندگان شبه قاره به کتابهای دستوری فارسی در ایران، در میان کتابهای دستور فارسی شبه قاره و کتابهای دستور فارسی که در ایران به رشته تحریر در آمده، تفاوت آشکاری دیده می شود. تغییراتی که در دستورهای فارسی ایرانی به وجود آمده است بیشتر بدون اشاره به مشابه آن در کتابهای پیشین و به ویژه کتابهای دستور فارسی شبه قاره است. این عمل ما را از زحمات پیشینیانی که در این زمینه متحمل زحمات فراوانی گردیده اند، بی بهره می سازد. شاید همین بی توجهی دستورنویسان ایرانی به کتابهای دستور فارسی خارج از ایران، به ویژه شبه قاره، باعث این گردیده باشد که در حال حاضر نیز در کتابهای دستور فارسی شبه قاره، اصطلاحات قدیمی دستوری، به کار برده شود. همچنین در بیشتر کتابهای دستور فارسی که به زبان اردو نوشته شده است، بدون اشاره به اصطلاحات دستوری رایج در ایران از اصطلاحات انگلیسی توأم با اصطلاحات رایج فارسی در آن سرزمین، استفاده شده و دارد می شود.

از طرف دیگر دیده می شود که در ایران از دستورنویسی فارسی به زبان اردو که شاید از نظر حجم بیشترین کتابهای دستور فارسی را به خود اختصاص می دهد، هیچ نوع استفاده ای نشده است. اگر این روند به همین منوال ادامه پیدا کند، بیم آن می رود که فارسی شبه قاره، با دوری از فارسی ایران که فارسی اصیل است، شکل جداگانه ای به خود بگیرد و بالاخره آهسته آهسته بطور کامل در آن سرزمین محو و نابود گردد و این به نابودی آن فرهنگی منتج شود که با سرزمین اسلامی ایران رابطه

محکمی دارد.

لذا پیشنهاد می‌شود که کار تصحیح و تحشیه کتابهای دستور فارسی که به زبان فارسی در شبه‌قاره نوشته شده، در دانشگاههای ایران به وسیله دانشجویان و تحت راهنمایی استادان ایرانی شروع شود و همچنین گروههای تحقیقی مختلف کار ترجمه کتابهای مهم دستور فارسی به زبان اردو، به فارسی را آغاز کنند. هیتی متشکل از دانشمندان ایران و شبه‌قاره برای تدوین يك دستور جامع زبان فارسی که با دستورهای قبلی نیز پیوندی داشته باشد، تشکیل گردد. و مهمتر از همه، تشکیل سازمانی به نام مؤسسه آشنایی و هماهنگی زبان فارسی در مناطق مختلف جهان است که فارسی رایج در سرتاسر جهان را هماهنگ و به یکدیگر نزدیک سازد و بیگانگی میان آنها را از میان بردارد. به نظر بنده این امور از ضروریات درجه اول به شمار می‌رود. والسلام.

تهیه و تدوین مواد تدریسی فارسی برای غیر فارسی زبانان

پروفسور ع. و. اظهر دهلوی
دانشگاه جواهر لعل نهرو- دهلی نو

زبان فارسی بدون شك سند استقلال و قبالة بقای ملت ایران است، ولی نقشی که این زبان در تاریخ بشر ایفا کرده و رسالتی و پیامی که به جهان رسانده، به ایران محدود نمی شود، چه در میان زبانهای دیگر جهان کمتر زبانی می تواند با فارسی همسری و برابری کند. زبان فارسی از شیرینی و روانی و سادگی و توانایی خاص برخوردار است و تسلسل و استدام آن يك دوره هزار ساله را پشت سر گذاشته است. فارسی تا قرنهای جوابگوی تمام احتیاجات علمی و فرهنگی و ادبی و روحانی و ارتباطی يك سوم جهان بوده است. تداوم این زبان در طول بیش از هزار سال به حدی است که امروز هم يك تحصیلکرده و درس خوانده فارسی زبان می تواند شعر رودکی و حماسه فردوسی و نوشته بیرونی را با راحتی بخواند و بفهمد. این زبان در طول تاریخ پیام رسان و ابلاغ کننده دین مقدس اسلامی بوده است. امروز آنچه را که ما به عنوان فرهنگ اسلامی می شناسیم، در اصل بیشتر از سرزمین فارسی زبانان به ما رسید و الحمد لله تا امروز این زبان شیرین و ارزنده آن میراث گرانبها را حفظ کرده است. جای تعجب و افتخار این است که برای مطالعات تطبیقی و مقایسه ای درباره دیانت های مختلف و مذاهب دیگر مواد کافی و لوازم وافر موجود است و يك محقق و دانش پژوه می تواند براحتی متکی بر زحمات نیاکان خویش باشد.

فارسی به منزله يك زبان رابطه و ارتباط بین کشورها، از طنجه تا اندونزی، همیشه اعتبار داشته و عامل مهم ایجاد تفاهم میان این ملتها بوده است. همچنین این زبان هنگامی که به شبه قاره هند آمد، با وجودی که با تهاجم غزنویان و غوریان آمد و با سلطنت ایلک و التمش مستقر گردید ولی از همان آغاز در آن محیط بیگانه هیچ غرابتی نداشت، زیرا به خویشاوندی و هم ریشه ای با سانسکریت متکی بود. زبان

سانسکریت در آن هنگام زیر فشار طبقه روحانیون و برهمنان بود و آنها نمی گذاشتند که دیگر طبقات مردم با علم و دانش سروکار داشته باشند و از این رو زبان سانسکریت در دایره ای محدود و میان طبقه ای مخصوص رواج داشت و جلوی رشد زبانهای علمی را نیز گرفته بود. در همین زمان فارسی به هند آمد و زبانهای محلی هند که چهارده تایی آنها رسمی و ملی و استانی محسوب می شوند به کمک زبان فارسی رشد و ارتقاء یافتند. پس همه زبانهای محلی و رسمی و ملی هند اعم از گروه های هند و آریایی و دراویدی مدیون زبان فارسی هستند. تأثیر فارسی بر این زبانها چه مانند اردو و کشمیری که دارای شصت و هشت درصد واژگان فارسی هستند و چه زبانهای تامیل و مالایالم (از گروه دراویدی) که نفوذ فارسی در آنها يك درصد بیش نیست، بر همه نمایان است. اگر ادبیات را در نظر بگیریم در مورد بعضی از این زبانها این تأثیر صد درصد است و در زمینه تصوف و عرفان بدون تردید می توان گفت که همه زبانهای محلی مستقیماً یا با واسطه تحت تأثیر آن قرار گرفته اند. جالب اینکه مصطلحات مذهبی و امور دینی اسلامی غالباً به جای عربی به فارسی است، مانند نماز، روزه، خدا، و پیغامبر، جانماز و غیره و حتی کلمات و لغات عربی هم از طریق فارسی داخل این زبانها شده اند.

پس علت علاقه اهالی شبه قاره هندوستان و پاکستان و بنگلادش به زبان و ادبیات فارسی به قرار زیر است:

الف. خویشاوندی و هم ریشه ای با زبانهای قدیم و باستانی هند که مطالعه آن در مواردی تکمیل کننده یکدیگرند.

ب. تاریخ و فرهنگ شبه قاره به ویژه در قرون متوسط به این زبان منضبط و مندرج است.

ج. به عنوان زبان زنده و امروزی که در کشورهای دوست و همفکر به رسمیت شناخته می شود و دارای اهمیت است.

در سراسر هندوستان زبان فارسی در بیش از پنجاه دانشگاه و صدها دانشکده و هزاران مدرسه دینی تدریس می شود. تعداد دانشجویانی که هر سال فارغ التحصیل می شوند به هزاران نفر می رسد ولی متأسفانه هیچ توجهی به فارسی گفتاری در این میان نمی شود. از بیش از يك قرن پیش انگلیسها مصلحت ندیدند که هندیان ارتباط مستقیم با کشورهای فارسی زبان و همجوار داشته باشند. علاقه هندیان به زبان فارسی به عنوان يك زبان کلاسیک و باستانی بود و تدریس فارسی به شیوه ای بود که در آن فارسی امروزی محلی نداشت. اگر فرصتی به دست می آمد و استادی در

ایران یا کشورهای دیگر فارسی زبان تحصیل می‌کرد و می‌خواست که در برنامه تدریس زبان فارسی دگرگونی به وجود آورد، استادان دیگر زیر بار نمی‌رفتند. در این نوسازی برنامه تدریس زبان فارسی، دانشگاه دهلی پیشقدم شد و بعداً دانشگاه نهر و نیز همین راه را در پیش گرفت. اما بزرگترین اشکالی که درین راه وجود داشته و دارد کمبود کتاب و مواد تدریسی است.

در کشورهای پیشرفته جهان تدریس زبان اعم از مادری یا خارجی به سبک و روش جدید و بر مبنای علمی صورت می‌پذیرد و نتایج آن هم خیلی سودمند است. در مرحله اول فقط زبان تدریس می‌شود نه ادبیات. این موضوع برای همه روشن است که فارسی از حیث ادبیات خیلی غنی و ثروتمند است. از این رو معمولاً تدریس زبان فارسی به کمک ادبیات آن، موجب می‌گردد که توجه زبان آموزان به نکته‌های ادبی جلب شود. در قدیم مسئله تدریس فارسی در شبه‌قاره به اندازه امروز پیچیده و مشکل نبود. بیشتر افرادی که زبان فارسی یاد می‌گرفتند زبان مادری آنان فارسی بود و همه به آن زبان تکلم می‌کردند ولی حالا اینطور نیست. زبان فارسی در بسیاری موارد زبان سوم یا چهارم است و شیوه تدریس هنوز قدیمی مانده است. از سوی دیگر کتابهای درسی فارسی که در ایران برای خردسالان تهیه و تدوین شده برای دانشجویان بزرگسال مناسب نیست. این نکته در مقدمه کتاب فارسی برای انگلیسی زبانان تألیف دکتر منوچهر ستوده به خوبی تشریح شده است: «کتابهای ابتدایی که برای نوآموزان خردسال ایرانی نوشته شده است، برای بزرگسالان نوآموز خارجی مفید نیست، زیرا نویسندگان این کتاب گذشته از این که لغات ساده و اولیه را در این کتب آورده‌اند، سطح فکری خردسالان را نیز در نظر داشته و مطالبی برای محیط محدود و کوچک ایشان نوشته‌اند. بزرگسال نوآموز خارجی که می‌خواهد زبان فارسی بخواند با جهان بزرگتری آشناست و لغاتی که او باید بخواند و بداند غیر از مجموعه لغاتی است که خردسالان شش هفت ساله به کار می‌برند. از این گذشته بزرگسالان چون افق فکریشان وسیعتر است و با آموختن دانشهای گوناگون سطح درک و فهمشان بالاتر رفته است، زودتر می‌توانند نکات دستوری و روابط ترکیبات زبانی را بفهمند و در نتیجه اگر با روش صحیح به فراگرفتن زبانی بپردازند و استاد بتواند راه کوتاهیتری به آنان نشان دهد، زودتر به

هدف خویش یعنی آموختن زبان می‌رسند.»

تا بحال سه کتاب درسی برای غیرفارسی زبانان به فارسی تهیه و تألیف شده است که از میان آنان دو تا انگلیسی زبانان را در نظر داشته و یکی عموم را.

۱. فارسی برای انگلیسی زبانان تألیف دکتر منوچهر ستوده

چاپ مرکز تاریخ و فرهنگ ایران و خاورمیانه، دانشگاه تهران ۱۳۴۰ ش.

۲. فارسی بخوانیم یا *Let's Read Persian* تألیف مهدی مرعشی، چاپ دانشگاه یوتا آمریکا، ۱۹۷۳ م.

۳. فارسی برای غیرفارسی زبانان تألیف ثمینہ باغچه بان (پیرنظر) با راهنمای تدریس، چاپ وزارت فرهنگ و هنر ۱۳۵۰ ش.

دو کتاب فوق‌الذکر فقط انگلیسی زبانان را در نظر داشته و هدف آن محدودتر است. تألیف سوم البته چنین محدودیتی را ندارد و در تدریس هم از روش مستقیم یعنی بدون کمک زبان خارجی استفاده کرده است، اما این کتاب با عجله تألیف شده است و با وجود غلطنامه چاپی باز هم در آن اشتباهاتی به چشم می‌خورد. مؤلف خود در مقدمه این کتاب می‌گوید: «متأسفانه این کتاب به سبب تنگی وقت با شتاب بسیار نوشته شده است و در نتیجه درسهای آن چنانکه شاید و باید نیست. امید بر این است که با توجه به پیشنهادهای اصلاحی همکاران محترم در چاپ بعد تغییرات لازم داده شود، زیرا به درستی فقط با محك تدریس می‌توان عیار کتاب درسی را معین کرد و با تجربه به نقصهای آن پی برد.»

خوشبختانه راهنمای تدریس این کتاب تا حدی حل مشکلات استادان را می‌کند ولی در مورد تلفظ و آهنگ عبارتها و جمله‌ها و تکیه‌ها در آن توضیح داده نشده است. درست است که فارسی مثل زبان چینی يك زبان آهنگی (tonal) نیست ولی باز هم با تغییر آهنگ صدا يك کلمه يك جمله یا يك عبارت، خبری یا پرسشی یا تعجبی یا ندایی می‌شود. مثلاً:

رضا از مدرسه آمد	(خبری)
رضا از مدرسه آمد؟	(پرسشی)
رضا از مدرسه آمد!	(تعجبی)

تهیه و تدوین کتب درسی باید تحت نظارت يك هیئت از استادان برجسته و با تجربه و بر اساس نتایج تحقیقات واژه‌شماری تألیف شود تا کتب درسی مبنی بر لغات و واژه‌های اساسی زبان باشد. آیا در فارسی تا به حال تحقیق شده است که چه

واژه‌ای بیش از همه مورد استفاده مردم است و چه لغتی کمتر از آن؟ بدین ترتیب می‌توان فهرستی از لغات اساسی basic vocabulary ترتیب داد و آنها را از این لحاظ طبقه‌بندی کرد. هدف کتب درسی برای غیرفارسی زبانان باید یاد دادن زبان فارسی قدم به قدم و پایه به پایه باشد و اگر تألیفات درین زمینه بر مبنای علمی باشد نتایج خوبی به دست می‌دهد. از این راه کار یاد دادن و یاد گرفتن زبان نو و تازه خیلی آسان‌تر و ساده‌تر و جالب‌تر می‌شود.

کتاب درسی باید دارای يك واژه‌نامه از کلمات مشکل و معانی آنها به زبان ساده همراه با توضیحات لازم باشد تا کار تدریس از هر جهت جامع و کامل باشد و دانشجو بتواند حتی بدون کمک استاد درس را خود بخود مطالعه بکند و بفهمد. در سراسر جهان ضرورت رشد و گسترش سریع اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی، نظام‌های سنتی آموزش و پرورش را زیر فشار گرفته و همه جامعه‌ها را وادار به استفاده از تکنولوژی کرده است. البته در مورد استفاده و استعمال تکنولوژی مواظبت لازمست زیرا که تکنولوژی باید در خدمت آموزش و پرورش باشد و نه برعکس. کشورهای در حال رشد و پیشرفت به استفاده از ابزار و وسایل جدید بیشتر نیاز دارند.

صفحات تدریس شرکت لینگافن که مرکز اصلی‌اش در لندن است صفحات تدریسی فارسی را مثل زبانهای مهم جهان تهیه کرده است و تعداد آن بیش از پنج صفحه نیست و از طریق انگلیسی فارسی را تدریس می‌کند. این درسها برای مبتدیانی که با انگلیسی آشنایی داشته باشند خوبست. درباره تلفظ و آهنگ صدا تهیه‌کنندگان توجه مخصوص به کار برده‌اند اما متأسفانه از این درسها فقط يك دوره درست کرده‌اند و مثل عربی و فرانسه چند دوره نیست. اکنون گویا بجای صفحات گراموفون نوارهای کاست پر کرده‌اند، اما این برای یاد گرفتن زبان کافی نیست. نوارهای لابراتوری آموزشگاه زبان. در حدود دودهمه پیش رادیوی شیراز يك سری برنامه تدریس زبان را آماده کرد که پنج نوار مشتمل بر بیست درس زبان بود و در آغاز هر درس يك معرفی درباره یکی از شئون و جنبه‌های فرهنگی و تاریخی ایران آمده بود. این معرفی و موسیقی در آغاز هر درس خیلی طولانی و خسته کننده بود و در آن تناسب لازم میان معرفی و درس حفظ نشده بود. این شیوه‌ها از لحاظ اصول تدریس برای یاد گرفتن زبان چندان سودمند نیست و در مرحله ابتدایی توجه دانشجو را به فرهنگ و اجتماع جلب می‌کند. بعلاوه کاستهایی که برای کودکان خردسال از داستانهای عامیانه پر شده است برای یاد گرفتن زبان محاوره‌ای و

گویشهای محلی مفید است ولی برای تدریس زبان فارسی قابل استفاده نیست. در لایراتوار دانشجویان تمرین و مشق زبان می کنند و می گویند که تلفظ صحیح را یاد بگیرند.

ما در دانشگاه نهر و چند نوار تهیه کرده ایم که گفتگوهای لازم در مکانهای مختلف مانند رستوران، دانشگاه و اداره گذرنامه را می آموزد و لکن این کافی نیست.

نوارهای مربوط به کلاسها باید متناسب با سطح آن کلاسهای مختلف ترتیب داده شود و عبارتهای علمی و ادبی و فرهنگی مبنی بر تلفظ صحیح و درست باشد. همین طور نوارهایی از انواع شعر خوانی، شاهنامه خوانی، مرثیه خوانی، غزل خوانی باید ترتیب داده شود تا دانشجویان و دوستان زبان و ادبیات فارسی در سراسر جهان از آن استفاده کنند. در این مورد وزارت فرهنگ و هنر ایران صفحاتی مشتمل بر غزلیات سعدی و حافظ و امیر خسرو آماده کرده بود که کافی نبود.

تابلو عکس، اسلاید، اهمیت و تأثیر وسایل آموزشی سمعی و بصری بر همه روشن است. در زبانهای پیشرفته جدید مثل فرانسه و روسی و ژاپنی از این روش زیاد استفاده می کنند. این سیستم احياناً ارزان تر هم تمام می شود و می تواند فرهنگ و جامعه و مردم را بهتر معرفی کند. مثلاً بدون آنکه درباره لباس ایرانی توضیح اضافی داده شود يك اسلاید نشان می دهد که در ایران لباس عبارت است از کت و شلوار و پیرهن و غیره یا خانمها چادر و دامن و لباسهای بلند دارند یا از روسری چطور استفاده می کنند.

نوار ویدئو (Video-Tapes). نوار ویدئو برای تدریس زبان خیلی مفید است. در مواقع مختلف میان دو یا سه نفر صحبت و مکالمه صورت می گیرد و توضیحات لازم داده می شود. این طریق برای حرف زدن، خواندن، نوشتن و فراگرفتن خیلی سودمند است.

فیلمهای آموزش زبان. دانشجویانی که سر کلاس می آیند و صبحها درس می خوانند عصرها فیلمهای آموزشی می بینند تا آنچه به گوش شنیده یا به چشم خوانده اند ببینند و دریابند که چطور آن زبان به کار برده می شود. این فیلمها عبارت از درس کتاب و دستور نیست. گاهی فیلمی مربوط به فرهنگ و تاریخ و زندگی مردم هم در آن برنامه گنجانیده می شود. هنگام نمایش این فیلمها برای زبان آموزان، پیر و نظم خاصی است. در زبانهای روسی و فرانسه و چینی تهیه این گونه فیلمها درجه بندی شده اند تا معلوم باشد که چه فیلمی را اول نشان بدهند و کدامیک را بعداً.

کنگره سمینار کنفرانس، دوره‌های نوآموزی، تکمیلی و گردهم‌آیی. هر زبان زنده در حال رشد و توسعه و تحول است و برای استاد زبان لازمست که از این تحول و تبدیل باخبر باشد. گردهمایی‌ها و دوره‌های علمی و فرهنگی برای استاد زبان وسیله خوبی برای آشنا شدن با تحولات زبان و دگرگونی‌هایی است که در به کارگیری واژه‌های آن زبان پیش می‌آید. از سال ۱۹۷۷ میلادی که دانشگاه جواهر لعل نهرو اولین دوره تابستانی بازآموزی فارسی را در دهلی نو تشکیل داده، همه ساله در یکی از دانشگاه‌های هند جلسه‌ای تشکیل می‌شود که در آن تقریباً صدوپنجاه استاد فارسی از سراسر هند در آن شرکت می‌جویند. همچنین در دانشگاه‌های مختلف هند کنگره‌ها و سمینارهای محلی و منطقه‌ای فراوانی برپا می‌شود. ولی باز هم به نظر من اینها کافی نیست. یک برنامه مرتب و منظم برای تشکیل دوره‌های نوآموزی و بازآموزی زبان لازم است تا استادان برجسته و متخصص تدریس زبان ایرانی هم در آنها شرکت داشته باشند. طی این دوره‌ها است که استادان فارسی هند می‌توانند حداقل سالی یک بار درباره تدریس زبان فارسی به بحث اساسی بپردازند و با روش نوین تدریس زبان فارسی آشنایی پیدا کنند و از امکانات نوین تکنولوژی تدریس زبان در جوامع پیشرفته خبردار شوند. از سوی دیگر این فرصتی مناسب برای استادان فارسی هند است تا دو یا سه هفته‌ای را در یک محیط فارسی به سر برند. تبادل استاد و دانشجو. استادان فارسی زبان باید در چارچوب پیمانهای فرهنگی بین دو کشور مبادله شوند تا برای مدت کوتاه یا طولانی بتوانند در دانشگاه‌های ایران برای تدریس زبان دوره ببینند یا استادی متخصص از ایران دعوت شود تا ضمن تدریس در یکی از دانشگاه‌های هند بر روش تدریس زبان تأثیر بگذارد.

مختصات استاد زبان. البته این برنامه‌ریزیها و تهیه و تدوین مواد تدریس و استفاده از روش جدید به این منظور نیست که جای استاد را بگیرد یا اهمیت و مرتبه‌اش را کمتر بکند بلکه تمام این برنامه‌ها برای خدمت و کمک بیشتر به استاد زبان است تا در کار خود موفقیت‌های زیادتری به دست آورد. استاد زبان باید واجد خصوصیات و شرایط زیر باشد:

۱. تسلط کامل بر زبان مادری و زبان مورد تدریس
۲. تلفظ صحیح و درست در هر دو زبان
۳. آشنایی با فن تدریس زبان
۴. مهارت در تطبیق دادن کیفیت تدریس خود با اوضاع و احوال کلاس

۵. داشتن شخصیت مطلوب و صبور و با روحیه
 ۶. داشتن هوش و ذکاوت فوق العاده تا مثل يك پزشك ماهر بتواند مرض را تشخیص دهد و داروی مناسب را تجویز کند.
 ۷. استاد باید بکوشد که دانشجویان در کلاس زبان احساس خستگی نکنند و ضمن یادگرفتن زبان تازه و جدید با آشنایی از ظرائف آن زبان احساس لذت و مسرت کنند.
- زبان شیرین فارسی میراث گرانبهای نیاکان ما است که هر کدام به سهم خود خدمات ارزنده‌ای به تمدن بشری کرده‌اند. اگر به این زبان لطمه‌ای وارد آید نسل فعلی ما پیش خداوند خود مسؤول و مأخوذ است و از این رو نگاهداشتن آن بر ما لازم است.
- هرگز حدیث شوق به پایان نیامده است یارب کدام جا سر این رشته‌بند بود

مسائل تدریس زبان فارسی در هند

بلقیس فاطمه حسینی

دانشگاه جواهر لعل نهرو - دهلی نو

در دنیای فارسی يك زبان به سه نام وجود دارد. فارسی ایران که «فارسی» است. فارسی افغانستان که «دری» است و فارسی تاجیکستان که «تاجیکی» است. این سه زبان برای اهل این زبانها سه زبان جداگانه است و دلالی هم برای خود دارند ولی برای غیر فارسی زبانان چون اصل و ریشه هر سه یکی است، يك زبان با سه لهجه جدا است. زبانهای دری و تاجیکی از لحاظ صوری و صوتی نزدیک به زبانهای هند است ولی بر زبان تاجیکی خط روسی تأثیر نهاده است. فارسی تاجیکی در هند چندان متداول نیست. يك علت تمایل دانشجویان به زبان فارسی ایرانی این است که مواد خواندنی از آن دو کشور خیلی کم بدست می رسد و دانشجویان هندی زبان فارسی ایرانی را انتخاب می کنند زیرا که از قرنهای پیش در هند حضور داشته است. در دانشگاه جواهر لعل نهرو برنامه به این صورت ترتیب داده شده که هر سه لهجه مورد مطالعه و بررسی قرار می گیرد. این است اولین مرحله انتخاب که يك کمی در هند باین صورت انجام می یابد. ولی جایی که مواد علمی و ادبی هر سه لهجه و استاد کافی در دسترس باشد دانشجوی خارجی کدام لهجه را باید انتخاب بکند؟

علاوه بر این در ایران هم زبانهای مردم بر دو نوع تقسیم می شود: زبان فارسی و غیر فارسی. زبان فارسی را زبان شناسان درشش گروه دسته بندی کرده اند و هر گروه چندین لهجه دارد که جمعاً به حدود هشتاد لهجه می رسد. از آن میان به لهجه تهرانی نوعی برتری داده شده است.

البته زبان پدیده ثابتی نیست و همیشه در حال دگرگونی در مسیر تحول است. زبان مدام از لحاظ ساختمانی و تحولات کلمات، علم نحو، ابداع لغت‌های جدید و وضع اصطلاحات تازه غنی تر می شود و زبان عامیانه نیز در این میان سهم مهمی دارد که يك مبتدی خارجی نمی تواند از آن صرف نظر کند. از آنجا که لهجه تهرانی میان

اساتید، زبان معیار است، يك خارجى سعى مى كند كه خود را با لهجهٔ مزبور آشنا بکند ولی اگر يك نویسنده به مناطق گوناگون ایران علاقه داشته باشد اصطلاحات عامیانهٔ آن مناطق را در نگارش خود بکار گیرد، پی بردن به آنها گاهی وقتها حتی برای خود تهرانیها هم دشوار می شود. بنابراین برای رفع این مشکل خارجيها چه روشی باید انتخاب کرد؟

سومین مسئله «املا» است. این مسئله نه فقط برای فارسی زبانان هند بلکه برای فارسی زبانان ایران نیز دشواریها دارد. بطور مثال یای معروف را که در دوم شخص مضارع یا در اسم معنی می آید، گاهی با همزه و گاهی با یا می نویسند:

می آئی	می آیی
بینائی	بینایی

وقتی که نمایش تلفظ این حروف به زبان دیگر ترانسکرپسیون (آوانگاری) می شود در انگلیسی همزه با i عوض می شود مثل binai با همزه و binayi با «ی». همین طور در مورد پیشوندها هم باید قاعدهٔ معینی باشد. مثلاً آوانگاری می آئیم، می رویم و غیره به کداميك از صورتهای زیر باید نوشته شود:

می رود	miravad
می -رود	mi-ravad
میرود	miravad
یا	
می آییم	mi āyim
می -آیم	mi-ayim
میاییم	miayim

علاوه بر این کسرهٔ اضافه و کسرهٔ صفت نیز موضوع بحث است که کدام يك درست است:

خانهٔ من	خانه‌ی من
بوء گل	بوی گل
شعراء زمان	شعراى زمان
باء احمد	پای احمد

این همزه‌ها در ترانسکرپسیون اینطور می شود:

khana-e man, boo-e-gol, shoāra-e-zaman

نکته‌ای که در اینجا قابل بحث است، این است که آیا علامت کسرهٔ اضافه یا هر

چه هست جز و حرف اول است یا باید با خط تیره نوشته شود؟ و اینکه این علامت در زمره حرکت است یا از حروف، برای يك مبتدی چگونه باید مشخص شود؟ اگر بکلی پابند لهجه ایرانی باشیم تلفظ نه khanai باید باشد و نه khanayi بلکه khaneyi می شود و در این صورت از قاعده خارج می شویم زیرا تلفظ واژه خانه بانون مفتوح در لفظ عامیانه بانون مکسور شده است. همین طور لغتهای بسیار دیگر که در فارسی هند و افغانستان و بعضی از منطقه های دور افتاده ایران بافته است و در لهجه تهرانی با کسره مثل چشم، درخت، می که به صورت چشم، درخت می تلفظ می شود. این اختلاف بین گویش و املا ی اصیل برای دانشجوی خارجی گیج کننده است و او نمی داند که اصل آنها چگونه باید باشد؟ بعضی وقتها نیز در جمع اهل آن زبانها احساس می کند که دچار اشتباه شده است.

در خواندن يك داستان کوتاه، رمان یا نمایشنامه هم که در آن زبان عامیانه به کار رفته است يك خارجی دچار دشواریهایی می شود. مثلاً اولین بار که خودم آغاز به خواندن این نوع ادبیات کردم چند تا واژه تازه مثل لامسب، گاب، اینو، نونش و غیره اسباب زحمت بسیارم شد. چند روز در کتابخانه کاوش کردم و به نتیجه نرسیدم تا آنکه بعد از چندین روز متوجه شدم که لامسب = لامذهب، گاب = گاو، اینو = این را، نونش = نانش است. بعضی وقتها استادان نیز که واقعاً حق استادی دارند در این باره اظهار بی اطلاعی می کنند، برای اینکه گوششان با آن لهجه آشنایی ندارد. اولین چیزی که مقامات محترم ایران باید در نظر داشته باشند این است که قاره هند را نباید با کشورهای کوچک دیگر یکی بدانند. تنها در دهلی سه دانشگاه و چند تا دانشکده داریم که در آنها فارسی آموخته می شود و هر سه دانشگاه مسائل جداگانه ای در باره زبان و ادبیات فارسی دارند. از اینجا می توان حدس زد که در سراسر کشوری که شبکه های دانشگاهی فراوان دارد مسائل و مشکلات چقدر فراوان است. علاوه بر این زبان رابطه بین استاد و شاگرد هم خود مسئله ای بسیار مهم است.

مهمترین مشکلی که در هند وجود دارد این است که گرچه فارسی میراث ما هندیان است، اما برای استفاده شغلی آتیه تابناکی ندارد جز اینکه در تدریس و تحقیق به کار آید. يك دکتر زبان و ادبیات فارسی حداکثر می تواند در يك دانشگاه یا دانشکده استخدام شود که تازه حقوق او در مقابل شغل های دیگر دولتی خیلی پایین تر است. بنابراین برنامه های تدریس فارسی باید طوری تنظیم شود که هم جوابگوی نیازمندیهای زمان باشد و هم برای دانشجویان سودمند و جلب کننده.

- به نظر بنده برای نیل به این اهداف، دوره‌های زیر را می‌توان دایر کرد:
۱. دوره فشرده ترجمه از فارسی به زبانهای محلی و بالعکس
 ۲. دوره فشرده روزنامه‌نگاری
 ۳. دوره مخصوص برای استفاده از اسناد و مدارك تاریخی
 ۴. دوره مخصوص برای کتیبه‌شناسی و باستان‌شناسی
 ۵. دوره مخصوص برای سکه‌شناسی و آثار موزه‌ای
 ۶. دوره مخصوص برای خط‌شناسی
 ۷. تهیه کتابهای اساسی درباره علوم اجتماعی
 ۸. دوره بازآموزی زبان فارسی
- کلاسهای مخصوص برای دوره‌های مزبور بهتر است در خود ایران دایر گردد تا دانشجویان خارجی که از سراسر جهان گرد می‌آیند بتوانند از محضر استادان متخصص این سرزمین استفاده کنند.

دکتر محمد اسلم خان

دانشگاه دهلی- هند

آقای دکتر محمد اسلم خان استاد زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه دهلی در ابتدای سخنرانی خود تحت عنوان «مسائل تدریس زبان فارسی در هند» اشاره کوتاهی به سوابق ورود زبان فارسی به هند و کوشش پادشاهان، امرا و دانشمندان در ترویج و اشاعه فرهنگ و ادب فارسی کردند. سپس با توجه دادن به اینکه اکنون بیش از سیصد میلیون نفر در سراسر دنیا به زبان فارسی تکلم می کنند و آن را زبان مادری خود می دانند بر لزوم حفظ این زبان به عنوان يك رابط فرهنگی مستحکم تأکید گذاشتند.

یکی از مسائلی که ایشان ضمن سخنرانی خود به آن اشاره کردند عدم دسترسی استادان و دانشجویان رشته فارسی هند به کتابهای فارسی است. چون تهیه کتاب و مواد لازم تدریس در هند به علت پائین بودن تیراژ از لحاظ اقتصادی مقرون به صرفه نیست آقای دکتر محمد اسلم خان پیشنهاد کردند که این قبیل مواد در ایران تهیه و در اختیار علاقه مندان به زبان فارسی در هند گذاشته شود. بخصوص به نظر ایشان ورود مجله های ادبی فارسی که در ایران چاپ می شود، برای نشر و گسترش زبان و ادب فارسی در خارج از مرزهای ایران می تواند بسیار سودمند باشد و علاقه مندان به زبان فارسی در سرزمینهای دیگر را با فارسی پویا و زنده امروزی بیشتر آشنا سازد.

and importance. But even in the traditional Madrasas, Persian is losing its ground. There are some reasons for this phenomenon:

Firstly, because Persian language has undergone such a rapid change during the last 40 years that it seemed that a new language was taking birth. In traditional Madrasas, people do not like a total cut off from our valuable heritage.

Secondly, Westernization of culture was also a reason for the dissent of the traditional Madrasas from Iranian Modern language. Hence their apathy towards modern Persian language and thoughts.

Thirdly overemphasis on researches on Pre- Islamic period in Iran having little practical advantage was also not attractive to them. There may be some other reason also.

In the light of above described facts, a reform programme is to be implemented, and it is hoped that at least in the premises of Madras University, Persian can find some ground in near future.

d. Hazrath Makan Library, Vellore.

All these libraries are known for their Persian and Arabic manuscripts, mostly Persian MSs. The total number of manuscripts cannot be less than 20 thousand. About 15 thousand manuscripts may be in Diwan Saheb Bagh alone. I could not gather the correct figure of the Manuscripts. But this can give only an idea to the reader.

5. Since Sufis had special love for Hazrath Ali and Ahl-e-Bait, they wrote profoundly in praise of Hazrat Ali. The local Shias invited to write Qaseedas in praise of Hazrat Ali which were recited in gatherings. Such gathering was called Majlis-e-Muqadasa. This tradition still continues but in Urdu language. This tradition created an atmosphere of love and brotherhood among Shia and Sunni. The State of Tamil Nadu always appoints a Sunni Qazi and a Shia Qazi to consult them in religious matters of Muslims.

6. Sufis have played a tremendous role in bringing together the people of different religion not only in Tamil Nadu but in the whole country. Their teachings and thoughts are still of vital importance. It has been taught by a great Persian Sufi poet that:

بنی آدم اعضای یکدیگرند

7. Persian language and literature have influenced all Indian literary languages, but it is yet to be studied. Only a few works have been published on this subject. Some efforts have been made to find out these influences on some of the Dravidian languages.

8. In Tamil Nadu also, historical books, diaries, documents, etc. were written in Persian language, and it requires generation after generation to do researches on these topics. Despite these bright aspects of Persian in Tamil Nadu, Persian is seeing gradual set-back in this part of our country. People of Tamil Nadu are losing their interest in Persian. Persian is alive only in Madrasas due to Sadi and Hafiz and specially Sadi whose *Gulistan* and *Bustan* have become essential as a part of moral teachings.

In spite of this gloomy picture, the State and Government and our University are not apathetic to Persian language. But unless and until people show their interest in Persian language, none can help much. It can gain its ground if the people feel its necessity

14 The Third Seminar

were produced and several tazkiras of Persian poets were prepared.

Some of the outstanding Persian poets of Tamil Nadu are: Syed Abdul Lateef Zauqi, Abdul Qadir Fakhri Mehraban, Baqir Agha and Abjadi. Abdul Lateef Zauqi can be said as one of the most outstanding Persian poets whom India has ever produced. He was a great genius and author of books on the exegesis of the Quran, Islamic jurisprudence, Tasawuf, Aruz, etc. He wrote *Khamisa* in imitation of Nizami and another *Masnawi* depicting the Ghazawat. He was a Qaseeda-writer also.

Apart from poetry, some very important books on Tasawuf were written in Tamil Nadu. Among them especially mentionable are: *Jawahirus-Sulook*, *Faslul-Khitab* and *Ghayatut- Tahqiq*, all written by Qutb-e Vellore (d. 1289 A. H.) The commentary on the *Masnawi* of Maulana Rumi was written by Mulla Abdul Ali Bahrul-Uloom. Other literatures pertaining to medicine and medical science, history, geography, ethics, music, etc., were also written abundantly.

The outcome of these traditions were seen in many ways. Some prominent features of the phenomena are mentioned below:

1. Tamil Nadu produced some great poets and writers. A few of them have been already mentioned in this article.

2. Many traditional madrasas were established. Some of them still exist. The most prominent among them are:

- a. Hazrath Makan, Vellore, b. Baqiyatus- Salehat , Vellore c. Jamalia College, Madras d. Darus-Salam Omarabad. Persian is taught along with Arabic in these Madrasas.

3. Some new courses in Persian and Arabic were introduced in these Madrasas which were recognized by Madras University. The annual examination in these courses is managed by the Madras University and the degree is given by the Madras University.

4. Some important oriental libraries were established. Some of them still exist. These are as under:

- a. Diwan Saheb Bagh Library, Madras.
- b. Government Oriental Manuscriptlibrary, Madras.
- c. Walajah Public Library, Madras.

has been influenced by Pahlavi or these Pallavas had already forgotten their own language.

The land of Tamil Nadu experienced the sweetness of Persian language for the first time after the invasion of their land by Allauddin Khilji (1290-1316 A. D.), and although Sufis had already settled in South India and had written books in Persian language, yet it was after the invasion of south India by Aurangzeb (d. 1707 A. D.) that Persian language found currency in this land. After that Persian language was spoken by the elite, and many poets and writers bent upon writing in Persian. In Tamil Nadu, those who contributed to Persian language were mainly Sufis, learned men employed in the imperial army and Government, religious teachers engaged in teaching in Madrasas and poets and writers patronized by the Nawabs and Amirs. Sometime after the death of Aurangzeb, an independent State, Arcot was established in south India and Tamil Nadu became a part of this State. The rulers of this state were called Nawabs who adopted their title as Walajah. The Nawabs patronized poets and learned men. Sufis, however, kept themselves away from the court but they were highly revered by the Nawabs, nobles and masses.

The first famous Sufi who wrote about one hundred books and treatises in Persian language in Tamil Nadu was Makhdoom Abdul Haq Sawi (d. 1165 A. H.). The subject matter of all his writings is Tasawuf.

Syed Abul Hasan Qurbi (d. 1182 A. H.) the disciple of Abdul Haq Sawi, was very intelligent. He had a good taste for Persian poetry also. Due to his piety and literary taste, people were attracted to him. He has done great services to the religion in South India. He was a Sufi of high order and a good Persian poet as well. After him, writing prose and poetry in Persian in Tamil Nadu became in vogue. His two great pupils, Syed Abdul Lateef Zawqi (d. 1119. A. H.) who was his own son and Maulana Baqir Agah were two great poets and savants of their time.

These masters of pen trained their pupils thus a tradition of writing in Persian went on growing day by day, and within a span of two hundred years, thousands of books on different subjects

Persian in Tamil Nadu past and present

Dr. Syed Waheed Ashraf

**University of Madras
Tamil Nadu**

Tamil Nadu is the eastern coastal land of Indian Peninsula. This linguistic state was formed after 1947, the year of independence of India from foreign yoke. The language of the majority of the people of the state is Tamil, a Dravidian language.

South India has had cultural contact with Iran from very ancient time (*History of the Tamils*, P. T. S. N. Iyengar, 1982). There has been a royal dynasty in Tamil Nadu called Pallava dynasty. It is still a controversial problem among historians that who these Pallavas were. This much has been established by archaeologists and historians that Pahlavi people from Iran had migrated to North India and they had established their kingdom in that part of the country. (*Administration and social life under the Pallavas*, C. Minakshi 1977, p. 39).

It is possible that from North India, they would have migrated to South India and they would have conquered a part of the land and settled their government. In Tamil language there is no sound of 'h' and therefore the 'h' of Pahlava was converted into 'l' and thus Pahlava became Pallava. The word Pallava is not of Tamil origin while Pahlava in Pahlavi language means brave.

This theory is strengthened by the fact that in this part of Tamil Nadu some Iranian customs and cultural traditions were also prevalent in those days (*Dravidian India*, T.T. Sessa. Iyengar. 1982), which might have been brought by Pahlavi people. No efforts have been made till now to find out if the Tamil language

promotor on one hand and can also ease the employment problem among the Persian scholars at the other.

7 SCOPE OF PERSIAN

Another point which needs emphasis is the scope of the subject after a scholar has put in a great labour and the golden span of his life in the service of a language. The Persian-world should care for the future of the scholars who have spent their lives for the cause of the Persian language.

It is indeed a matter of great pleasure and encouragement for us that we have been invited here to put forward the problems and difficulties facing us in learning and promoting the Persian language and discuss the possible solutions.

I am grateful to you for giving us a patient hearing. I, myself, and on behalf of my colleagues, extend heartiest thanks to you for the kind hospitality provided to us and also for the courtesy shown to us.

Our relations with Iran are very old and we have sincere wishes for its welfare. We pray to God that under the leadership of Hazrat Aqa-i-Imam Khomeini this country marches ahead and achieves new heights.

Hazrat Aqa-i-Imam Khomeini Zindabad, Kishwar-i-Iran Paen-dabad.

10 The Third Seminar

language. They at least make the interested reader aware of the ideas and expressions of the original work. Though translations of various Persian works are available in English and other languages but it would be necessary to have them in Indian languages for the promotion of Persian in India. It would be of great help to provide fellowships for the purpose of translation of Persian texts into other languages. Such works are ought to have a tremendous impact on the learning, teaching and promotion of any language which should, therefore, be made and encouraged on all costs.

A recent example of such a work is the simultaneous translation of Sadi's *Gulistan* into Hindi and Sanskrit by Acharya Dharmendranath which has been published under a scheme on the classical books by the Indian Institute of Languages. This work includes the original Persian text and its Hindi transcription. It is a work par excellence giving all the required details and shall remain a classical work itself for years to come and for which the Persian world should ever remain indebted to the translator and the Institute.

6 COLLOQUIAL LANGUAGE

The colloquial aspect of any language is not a negligible one. We have very little idea and understanding of modern colloquial Persian, since we are far away from Iran and our ears are not accustomed to colloquial Persian which in turn affects our speaking and understanding of the language.

For this purpose, scholars from India should be invited here for short term courses and/or secondly, experts should be sent to India to hold such short term «schools» at various places, at least, twice a year as was done in June, 1985 for which we are grateful to Mr. Hasan Askari Rad, Cultural Councillor of Iran. Besides, language laboratories, as we have one at New Delhi, should be established in other states also.

Lastly, broadcasting of weekly serials on radio can also be taken up for teaching modern colloquial Persian in the most important regional languages of India such as Urdu, Hindi, Tamil, Telugu, Gujrati, Bengali, etc. This can be a valuable

3 BOOKS

Here it will not be out of place to mention that even text books of Persian are a big and universal problem in India. There is no publication of new books. The students and teachers copy the whole syllabus from the decades-old books borrowed from the university library and then study it. For how long will the books published by the Nawal Kishore Press help us?

Since new books are neither being published in India nor are they being imported, the present day student is being deprived of the information regarding the life and works of poets like Bahar and Parveen Etisami and scholars like Dihkhūda, Hijazi, Saeed Nafisi, etc. This is a miserable condition arising only out of non-availability of books and can be easily removed by restoring an adequate supply of books on reasonable costs.

The trade of books between the two countries does not exist today. An exchange of books between us can easily solve this problem. You can supply Persian-books to us and can import books on science, technology, etc. from us at a cheaper price as compared to other countries. Besides, a supply of supporting books and magazines will also supplement the cause of learning Persian.

It is a matter of great pleasure for us, I may add, that after the Islamic revolution we have been getting a regular supply of newspapers and certain magazines.

4 TEACHING MEDIUM

Every person prefers to learn any language through his mother tongue or the native language. The official language of our state is 'Hindi'. At present no book of dictionary in 'Hindi' is available. For the promotion of the Persian language, it will be necessary to provide books and dictionaries for the students in their native language whatever it may be. In our case we would like to have such books in 'Hindi'

5 TRANSLATIONS

Translated works are great tools in the propagation of a

8 The Third Seminar

character and does not meet the requirements of a modern academic society.

The result of such a chaos is that the student is forced to pick up the literature from a literature-inclined syllabus and fails to pick up the language. In this process, needless to point out, his grasping of literature is also affected which could have been richer had he known the language better.

Whereas these students learn to speak and write other European languages in a span of two years, they fail to do so in case of Persian.

A language is a composition of four elements, viz., speaking, listening, writing, and reading. Without any one of these, the knowledge of a language remains incomplete.

The courses of our students should, therefore, be so modified and updated that they learn the language and literature both equally well.

2 NON-UNIFORMITY IN COURSES

In addition to being obsolete in nature, every university in India has a different syllabus for which no books are available. A matter as small as setting up of a question-paper for another university becomes a project. The courses should, therefore, not only be revised, it should be published in a minimum number of books so that every university can choose a syllabus according to its requirements.

I am putting up this matter before you because the revision of courses according to the requirements of the modern academic world is a delicate task and is surely going to prove of immense value in the long run. We would, therefore, like to have your experts and invaluable advice on this matter. Only your knowledge of requirements of the modern Persian can be up to the mark and only you are capable of leading us in the art of the modern techniques which can help us learning and promoting the language quickly and save us from the wastage of labour and time.

states of Haryana, Himachal Pradesh and Rajasthan share its western boundary. The way this pious land of incarnations of Lords Rama, Krishna and Buddha provided promoting circumstances to 'Brij Bhasha' (it is a language of western U.P.) and 'Khari Boli' (the modern 'Hindi' of present era), it provided even opportunities for the development of Persian. Melodies which filled the plains of the holy river Ganga and its tributaries with their echo from the time of Amir Khusrau to Mirza Asadullah Khan Ghalib are the gifts of this soil.

At present, there are fifty seven districts and seven hundred and four cities in U.P., Lucknow being its capital. Among these cities are distributed four hundred and one colleges and twenty one universities. Although the contribution of Lucknow had not been so important in the promotion and development of Persian, that of its surrounding areas, viz., Bilgram, Gopamau, Kakori, Khairabad, Sandila, etc. have been very significant. At present, the Persian language finds refuge in the Universities of Agra, Aligarh, Allahabad, Banaras, Bareilly, Gorakhpur and Lucknow. At most of these places Persian is studied at undergraduate, postgraduate and research levels.

There are nineteen degree colleges in Lucknow. Persian is being taught in three colleges only. Besides, there is a Department of Persian in the University of Lucknow which came into existence with the creation of the University. The University also has an Oriental Department of Arabic and Persian where diploma courses are being taught since 1864.

The main problems facing us at present are as follows:

1 DEFECTIVE COURSES

Generally Persian does not find a place in the syllabi of the pre-university courses in India and is introduced at the undergraduate level. Its result is that the students with very good academic record and a deep interest in Persian literature are not even aware of the Persian alphabet. The teaching at the undergraduate level has, therefore, to include such preliminary lessons as the introduction of the Persian alphabet, 'Amadnamah' etc., which are then followed by a syllabus which is obsolete in

Problems and Possible Solutions

Asifa Zamani, Ph.D.

**University of Lucknow
India**

The Persian language came to India with the advent of Mahmud Ghaznavi in 1001 A.D., reached its zenith during the Moghul period—which is regarded as its Golden period—and became the language of the crown. During the British period, it was dethroned from the status of the official language and its place was taken over by Urdu. Its decline continued and by the end of the second quarter of the twentieth century, it became a dead language in India.

In the third quarter of the twentieth century efforts were intensified for its revival and since then are obviously being met with a number of problems and difficulties which are being highlighted here.

The problems facing us are more or less similar throughout India but present themselves in different shapes and manners and must, therefore, be dealt accordingly.

Since I am associated with the Department of Persian, University of Lucknow, I will confine myself to the problems facing the teachers and students in our state.

Twenty two states and nine Union Territories constitute the Republic of India. Our state Uttar Pradesh (henceforth abbreviated U.P.) is the largest state from the point of view of population. Magnificent snow-bound peaks of Himalayas mark its northern boundary. To its south lies the state of Madhya Pradesh. To its east is the state of Bihar. The Union Territory of Delhi and

medieval period literature was supposed to be an art whose worth was determined by the ornamentation of the language. There is no dearth of such books, both of prose and poetry, in which the author has very little to communicate. His primary aim is to give an impressive show of his craftsmanship by using various rhetorical devices. Such books should be replaced by thought-provoking works.

No satisfactory improvement, however, in the teaching of Persian language and literature can be achieved, at least in India, without active collaboration of the Persian speaking countries. This fact is being more and more realised and some steps have been taken in this direction in India. Under the Indo-U.S.S.R. Cultural Exchange Programme, a bilateral relationship was recommended between the Aligarh Muslim University and the Tajikistan State University, Doushanbe. This writer visited Tajikistan under the same programme and exchanged ideas with the Persian scholars and educationists of that region. It was a pleasant surprise for me to find that many Persian poets of India were more popular there than in their own home country. Towering above all was Bedil, who has left a deep impact on the country. Tajikistan Scholars have written many books on his philosophy and poetic style and regard him as their master and guide. Similar exchange programmes could be established with Afghanistan, Iran, Pakistan and Turkey, to augment and enrich the flow of fresh knowledge and learning.

Among all the countries associated with the Persian tradition, Iran maintains a unique position. Being the original home of Persian, it is today, looked upon as the chief patron of this great language. Iran can function as a centre for the dispersal of Persian learning by establishing academic and educational contacts with other countries, including India. It can revitalize the Persian education by calling a sizable number of Indian scholars to Iran and also by sending Iranian Professors as advisors of Persian teaching to Universities in India where Persian is taught. This would enable Persian teaching to move from the medieval period into the modern period. Except for Delhi, where some facilities are available for learning modern Persian, no other place in India has any satisfactory arrangement for such education.

During my visit to U.S.A. I had the opportunity to meet Indo-Persian scholars at Duke University and the Universities of Chicago and Harvard, who are doing valuable work on the Sufi literature of India. We, Indians, however, do possess the knowledge and tradition, but we do not have suitable conditions and facilities, which are indispensable to proper research and elucidation of such works. Research should not be confined to just the editing of moth-eaten manuscripts irrespective of whether they possess any quality of thought content. Again, our research work should be scholarly, well documented and be supported by up-to-date information on what work is being done in other countries. These conditions are not generally fulfilled in India.

Not less alarming is our negligence of literary criticism regarding Persian writers of the classical as well as the modern period. In Europe, literary criticism dates back to the time of Aristotle and has grown into a fully developed science, taking into its orbit many other social sciences. Unfortunately, we do not possess this tradition. The only heritage we have received consists of Tadhkirahs, which deal primarily with the life of poets. Critical appreciation found in such books is confined to set words of exaggeration. Again, the critical terms found in such books are vague and generalised and can be equally applied to any poet. Persian literature is one of the richest literatures of the world, but the books of literary criticism written on it in India, could be counted on one's finger tips. In our teaching of Persian literature we have to keep both its aesthetic and didactic qualities upper-most in our minds, because the emotional effect of literature and poetry is of vital importance in the development of personality. An inspiring lecture on Sa'di, Rumi or Hafiz can introduce the listeners to the highest powers that God has given to man, where we come closest to Him, that is, our creative powers.

Drastic changes are necessary in the courses of Persian studies. Most of the courses which were taught at the beginning of this century in India, continue upto this day, although social conditions and academic requirements have changed. Consequently, many books of literature prescribed in the courses have become out of date, even from the literary point of view. In the

Persian teacher, which is very important, would improve. This is particularly true at the elementary level and Persian teachers at this level deserve still more attention. Generally a product of madrasahs, they are ill-paid and inefficient without an idea of modern methods of education. These teachers should be educated through the medium of English and should be taught the best methods of teaching, which will be most readily available through the English language. They should have the necessary training and educational knowledge to enable them to explore new approaches in teaching and to try fresh ideas in the Indian context. They should also have access to the modern techniques of education. In order to up-date Persian, from its classical form to the currently used contemporary Persian, some technological aids would be extremely helpful. The major item here would be the use of language laboratories. With properly prepared and graded tapes, the full beauty and fluency of Persian could be easily imparted to the students. In this context, tapes of pronunciation, conversation, poetry and music could be prepared. These, if graded properly, would take the student to a high level of proficiency in the language. One final addition to this could be short and feature Iranian movies that would integrate many of the points into a well co-ordinated whole. Such taped programmes would remove some of burden from the teachers and enable them to advance more quickly in developing a real appreciation for Persian in their students.

At the university level, however, Persian teachers are better placed. They get the same emoluments and have the same status as any other teacher, but in comparison to other countries, they are still deprived of many facilities. The result is that we have lagged behind in the study of our own literature. Our country, for instance, has made great contribution to Sufi thought. Many Sufis and thinkers of medieval India have left treasures of wisdom, which need to be carefully read, deeply pondered and re-evaluated in the changing circumstances of modern civilization. It is gratifying to note that American and European scholars are giving their attention to the rich heritage of ours, in spite of great difficulties of language that they encounter in reading the texts.

2 The Third Seminar

India, irrespective of caste and religion.

The real setback to Persian occurred in the second quarter of the present century when Urdu itself began to lose its hold on the administrative and educational spheres as a result of the popular upsurge favouring Hindi and other local dialects. Consequently, after Independence, Persian was reduced to the status of a classical language and was generally read thereafter only by the Urdu-speaking community. Its position in the educational institutions also suffered accordingly. While previously it enjoyed the key-position in the curriculum, by being the medium of instruction as well as the most important subject of Humanities, it now remained only as an optional subject. As a result of the social and political changes in the country, Persian is now of little use in the career-building of a young man. Except for the National Archives of India, where Persian is still needed to read the old manuscripts and inscriptions of the historical monuments, no other department of the Government is dependent on this language. Some vacancies for modern Persian sometimes occur in the diplomatic missions serving in the Persian-speaking countries. Also, a few Persian teachers get employment at the educational institutions, but the number of such institutions is declining day by day. In such unfavourable circumstances Persian has stopped attracting the best minds, who, if they prefer to study literature at all, go into English literature. Consequently, the students of Persian literature are not as sharp and bright as those belonging to other subjects.

The first step, therefore, to improve the teaching of Persian, should be to improve the prospects of employment for its students. Job-oriented courses could be linked with Persian. Also, centres of advanced studies in the classical Persian literature, as well as contemporary Persian, ought to be established in India. Possibilities should be explored about the use of Persian in such business concerns and Industrial firms in which Iranians are involved. Effective measures on the above mentioned lines are likely to bring about a change in the educational attitude towards Persian. It would no longer be regarded as a neglected subject of the curriculum and the social status of the

The Teaching of Persian Language and Literature in India

Prof. Waris Kirmani

Aligarh Muslim University

The teaching of Persian language and literature in India has evolved out of centuries of Muslim rule and has become deeply rooted in the lives of millions of people who have been brought up in the Indo-Persian tradition. Upto the year 1837, it was the court language and enjoyed the privileges of this position. The extra-ordinary love and patronage which the Timurid dynasty, as well as other preceding regimes, gave this language is well known. The deep impact of the Persian language on us can, however, be imagined by the fact that our religion, which was revealed in the Arabic language, came to us through the Persian sources. The following sarcastic remark by a foreign critic illustrates the extent to which the Islamic thinkers of India were inclined towards Persian:

«The book of God is in the Arabic language and these people of God (Islamic thinkers of India) wrote and spoke Persian.»

A more sympathetic and enlightened remark from Prof. Bausani in one of his books states that the single binding force for the Muslims of the Indian sub-continent is the Persian tradition.

After the year 1837, Urdu replaced Persian as the court language of British India, but because of its deep affinity with the Urdu language, Persian continued to assert itself through literature, culture and education. It, therefore, remained the language of the elite and its knowledge was considered to be a mark of refinement and noble birth among all the communities of

A Note from the Editor

The third seminar of Persian language, sponsored by Iran University Press, which was held on 14-18 June, 1986, focused its attention on the study of the Problems of Persian Language in India, Pakistan and Bangladesh. One reason for emphasis upon this aspect of the Persian language was, to quote Mr. Nasrollah Pourjavady, the seminar's general director, «the deep and wide spread influence of Persian language in India and Pakistan over the centuries.» Since this language «has once been the language of the religion, science and literature throughout the vast Asian lands.»

At the third seminar around thirty lectures were presented by scholars from Iran as well as India, Pakistan & Bangladesh. Moreover, some of the guests who could not manage to come at the scheduled time, sent their lectures to the seminar's committee, among which three articles were of particular interest. These articles which are included in this volume are as following:

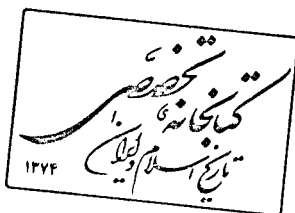
I. «Teaching of Persian Language & Literature in India» by Prof. Waris Kirmani from Aligarh Muslim University.

II. «Problems & Possible Solutions», by Dr. Asifa Zamani from the University of Lucknow.

III. «Persian in Tamil Nadu, Past & Present» by Dr. Syed Waheed Ashraf from the University of Madras.



Iran University Press



Problems of Persian Language in India, Pakistan and Bangladesh

The Third Seminar of Persian Language

14-18 June 1986

Edited by Mostafa Eslamieh

Tehran, Iran, 1987